

خانواده‌ی رهبر مسیح

نویسنده: اجیت فرناندو

مترجم: آرینه سرکیسیان

چاپ و انتشار: سازمان خدماتی راه مسیح

کلیه حقوق چاپ و انتشار نزد سازمان خدماتی راه مسیح محفوظ است.

فهرست

— ۵	تحسینات	—
— ۹	مقدمه	—
— ۱۴	فصل اول: خدا	—
— ۳۴	فصل دوم: مصلوب ساختن نفس	—
— ۵۰	فصل سوم: عشق	—
— ۶۵	فصل چهارم: نقشه‌ی زیبای خدا	—
— ۸۲	فصل پنجم: محبت در رابطه‌ی جنسی	—
— ۱۰۵	فصل ششم: شادی	—
— ۱۲۱	فصل هفتم: ناامیدی و درد	—
— ۱۴۴	فصل هشتم: اتحاد	—
— ۱۶۳	فصل نهم: نبرد عشق	—
— ۱۸۳	فصل دهم: شاد بودن برای فرزندان	—
— ۲۰۶	فصل یازدهم: سرگرمی، سنت‌ها، امنیت	—
— ۲۳۱	فصل دوازدهم: تربیت فرزندان	—
— ۲۵۴	فصل سیزدهم: هدایت فرزندان	—
— ۲۷۷	سخن آخر	—

تحسینات

کسی را به اندازه‌ی آجیت فرناندو واجد شرایط برای نوشتن کتابی درباره‌ی "وظایف یک رهبر مسیحی در خانواده" نمی‌شناسم. شهادت او، خانواده‌ی خودِ اوست. علاوه بر آن هیچ مشکلی در کلیسای معاصر، مهم‌تر از موضوعی نیست که او فروتنانه در کتابش از آن سخن می‌گوید.

- روبرت ای کلن: استاد ارشد و برجسته در زمینه‌ی شاگردسازی و بشارت از دانشگاه الیات گردن کانول.

صحبت در مورد زندگی خانوادگی افراد، مبحث ساده‌ای نیست. این کتاب صرف نظر از شرایط خانوادگی شما می‌تواند به شما کمک نماید و تمرینات حکیمانه‌ای را در اختیارتان قرار دهد. اقتدار کتاب مقدسی آن در گوشتان طنین انداز می‌شود و مشورتی کاربردی، به شما ارائه می‌دهد و به شما کمک می‌کند که آن شوهر، همسر، پدر یا مادر نمونه‌ای باشید که خداوند شما را برای آن فرا خوانده است.

- راسل دی موور: رئیس کمیسیون آزادی اخلاقیات و مذهب و نویسنده‌ی Onward

قوی‌ترین و شخصی‌ترین تأثیری که این کتاب بر من گذاشت این بود که خود من به این کتاب نیاز داشتم و شک ندارم که شما هم به آن نیاز دارید. ابتدا از خدمات آجیت در سال ۱۹۹۰ در دانشکده اوربانا؛ غرق در شگفتی شدم و سپس در گردهمایی رهبران جوان در سال ۲۰۰۶ به همراه آجیت رهبران دیگری را خدمت کردیم و امروز خوشحالم و افتخار این را دارم که آجیت را دوست خودم بخوانم و از تعالیم پرشور و کاربردی و کتاب‌مقدسی او برکت بیابم.

— مایک اوه: مدیر جنبش لوران

آجیت فرناندو، توانایی بی‌مانندی در ترکیب حکمت کتاب‌مقدسی و کاربرد آن برای زندگی روزمره‌ی ما را دارد و این استعداد را در این کتاب بسیار جالب به کار گرفته است. خواندن این کتاب را حتماً به شما پیشنهاد می‌کنم. این کتاب نه تنها کتابی ایده‌آل برای رهبران دست‌گذاری شده و رسمی است بلکه برای افرادی که در حال گذراندن دوره خادم‌سازی هستند نیز مفید است مخصوصاً افرادی که برای رهبری در کلیساهای خانگی تعلیم می‌بینند. حتماً از این کتاب برای شاگردان دانشکده‌ای که در آن خدمت می‌کنم استفاده خواهم کرد.

— متیو پینسون: مدیر کالج ولیج

آجیت فرناندو با نوشتن این کتاب گویی معدن والائی از حکمت خدادادی برای زندگی مشترک و بزرگ کردن فرزندان را به ما هدیه کرده است. هر فصل از این کتاب صادقانه به مشکلات واقعی زندگی می‌پردازد و سپس او با اعتماد بر کفایت فیض خدا و با پری از شادی خداوند که باعث جلال نام او می‌شود به ارائه‌ی راه حل‌ها برای غلبه بر مشکلات می‌پردازد. این کتاب

را بخوانید و خواهید دید که در زندگی خانوادگی و مشترک‌تان تازه شده و با روشهای تازه‌ای می‌توانید باعث جلال نام خداوند شوید.

- کلین ای. اسمیت: شبن ارشد کلیسای The orchard و Illinois Arington Hughts

آجیت فرناندو وفادارانه حقیقت آیات کتاب مقدس را بیان می‌کند و فروتنانه حکمت پشت پرده‌ی تجربیاتش را با ما در میان می‌گذارد تا به این وسیله رهبران مسیحی را تشویق کند تا با دقت بیشتری به خانواده‌های خود محبت کرده و آن‌ها را هدایت نمایند تا در این قسمت باعث جلال خداوند شوند.

- اد استتزر: مدیر سازمان تحقیقاتی liiheway subversive Kingdom

و نویسنده‌ی Subversive Kingdom

اغلب همسران خادمین و اعضای خانواده‌ی آن‌ها، جزو آن دسته از افرادی هستند که احساس می‌کنند زیر بار خواندگی همسرشان در حال غرق شدن هستند. آجیت فرناندو به ما یادآوری می‌کند که محبت خداوند در زمان انجام خدماتی که خدا ما خادمین را برای انجام آن دعوت کرده، نقش تازه‌ای در زندگی ما ایفا می‌کند. این کتاب با منطقی قوی و کاربردی و با ارائه‌ی روش‌های مفید، الهام‌بخش و کتاب مقدسی‌اش، قادر است پیروزی جدیدی را برای خانواده‌ی خادمین در سراسر جهان به ارمغان آورد.

- دن و لگموت: ریس و مدیر عامل سازمان Youth for the Christ

تقدیم به دوستان عزیزم ...

لوکی، موهینی، ابهراتن، ابهنان و سیلوانتی، اریادرای
تیموتی و آلویس و سورندارای سرمان و سورنشینی
موسس، امانوئیل و سوگانتا و گراتانام آستین و رادیپکا
ماسکرانجی داگلاس و شیرانتی پونیاہ اند رو و
رهورا ساندرسین که در زندگی مشترکشان آزمون‌های
بسیار سختی را با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند.

مقدمه

اغلب کتاب‌های من مستقیماً از دل خدمات من سخن می‌گویند و از تلاش‌هایم برای یافتن پاسخی کتاب‌مقدسی برای مشکلاتی که در راه خدمت با آنها روبرو شده‌ام پرده برمی‌دارند. این کتاب هم از این قاعده مستثنی نیست. در چند سال اخیر ساعات بسیاری را به امر مشاوره‌ی زوجها پیش و پس از ازدواجشان اختصاص داده‌ام. امروزه بسیاری از این زوجها به طور تمام وقت یا داوطلبانه مشغول خدمت هستند. همچنین بسیاری از خادمین و شبانانی که از مشکلات خانوادگی رنج می‌بردند را راهنمایی نموده‌ام.

سی و نه سال زندگی مشترک، درس‌های بسیاری را به من آموخته است. در سریلانکا افرادی که به تازگی رانندگی را می‌آموزند در جلو و پشت ماشین خود کلمه‌ی "L" (در انگلیسی ابتدای کلمه‌ی Learner؛ تحت تعلیم) را می‌چسبانند و تا زمانی که گواهی‌نامه‌ی رانندگی خود را دریافت نکرده‌اند، آن را بر نمی‌دارند. باید بگویم که هنوز پس از گذشت سی و نه سال من ماشین زندگی مشترک خود را با برچسب L می‌رانم. بسیاری از مطالبی که در این کتاب نوشته‌ام را از طریق اشتباهاتی که مرتکب شده‌ام، آموخته‌ام. برخی از این مشکلات و کشمکش‌ها تا آخر عمر با ما باقی خواهند ماند و در این زمان است که ما در خود این ایمان را پرورش می‌دهیم که فیض

خداوند ما را کافی است. خدا را شکر می‌کنم که همسری صبور به من بخشیده که مرا با تمام ضعف‌هایم می‌پذیرد. او دلیل اصلی و زمینی و آن انسانی است که باعث شده زندگی خانوادگی ما برای من لذت‌بخش گردد. من ایمان دارم یکی از دلایلی که خداوند زندگی خانوادگی شادی، به ما عطا نموده این است که به خانواده‌هایی که در کشمکش هستند کمک می‌کنیم. اما شادی ما از میان کشمکش‌های فراوانی نیز عبور کرده است. کشمکش‌هایی که همواره فیض خداوند را در آن‌ها دیده‌ایم.

برای سال‌ها به رهبران مسیحی، اصول کتاب مقدسی حاکم بر یک خانواده‌ی مسیحی را تعلیم داده‌ام. اصولی چون اولویت خداوند، محبت، شادی و اتحاد. با این حال در خدمات شخصی‌ام با چالش‌های بسیاری درباره‌ی همان نکاتی که تدریس کرده‌ام، روبرو شدم. به عنوان مثال با خانواده‌های مشکل‌دار بسیاری روبرو شده‌ام که والدین آن‌ها ظاهراً نسبت به خدا و اصول کتاب مقدس بسیار متعهد بودند. ما باید با مسائلی که بر خلاف اصول تعلیمی ما بود دست و پنجه نرم می‌کردیم تا ببینیم چگونه می‌توانیم پاسخی کتاب مقدسی برای آن‌ها بیابیم. بنابراین شما خواهید دید که پس از بحث درباره‌ی زندگی خانوادگی ما، بحث‌هایی را در این کتاب به میان آورده‌ام که نشان دهنده‌ی این است که چگونه می‌توانیم به چالش‌های پیش رو، پاسخی کتاب مقدسی دهیم.

بنابراین خواهید دید که پس از بحث و ارائه مستنداتی صحیح از آنچه باید در زندگی خانوادگی وجود داشته باشد، بحث‌هایی را به میان می‌آورم و به واکنش‌های کتاب مقدسی و کاربردی نسبت به چالش‌های پیش رو پاسخ خواهم داد. پس از بخش مرتبط با خداوند، بخشی است به نام مصلوب کردن نفس خود! بحث ما درباره‌ی عشق شامل بحث‌هایی در مورد پیچیدگی‌هایی که در عشق وجود دارد می‌باشد. مبحثی که درباره‌ی روابط جنسی است،

مشکلات موجود در این حیطة را دنبال می‌کند. فصلی داریم در مورد ناامیدی که بلافاصله پس از فصل شادی در این کتاب گنجانده شده است و بخش اتحاد بخشی است که "جنگ عشق" نامیده می‌شود. و بالاخره در این کتاب برای وجود فرزندان مان شادی می‌کنیم ولی از دعوت خواننده برای تربیت فرزندان نیز غافل نگشته‌ایم.

در این کتاب سعی بر آن است که مباحث، کاملاً مبتنی بر کتاب مقدس باشند و در عین حال به طور خاص از آیات کتاب مقدسی و کاربرد آن آیات برای برخورد با شرایط مشخص و واقعی در خانواده استفاده شده است. مشاهده خواهید کرد که من تنها از آیاتی که اشاره به خانواده و مسائل مربوط به زندگی خانوادگی است استفاده نکرده‌ام، بلکه از اصول اولیه کتاب مقدسی در مورد رفتار مسیحی استفاده کرده و تلاش کرده‌ام این اصول را در زندگی خانوادگی نیز به کار برم. این کار باعث تقویت این تفکر در ذهن ما می‌شود که اگر ما در خانه‌های خود بر اساس اصول کتاب مقدسی رفتار کنیم به هدفی که خداوند برای خانواده‌های ما در نظر دارد خواهیم رسید و این هدف همانا داشتن خانه‌ای پر از محبت و شادی و قدوسیت است.

از افرادی که داستان سفر زندگی خود را با من در میان گذاشته‌اند تشکر می‌کنم. این کار آن‌ها باعث شد بتوانم درک بهتری از فراز و نشیب‌های زندگی مسیحی داشته باشیم. همچنین می‌خواهم از شبانان و رهبران مسیحی دیگری که مرا تشویق کردند تا مطالبی که در سمینارهای مربوط به خانواده به آن‌ها گفته بودم را به نگارش در آورم، تشکر کنم. به طور خاص از آندو سیندرسان؛ مسئول گروه جوانان برای مسیح؛ تشکر می‌کنم که دائماً نیاز نوشتن چنین کتابی را در گوش من زمزمه نمود. همچنین می‌خواهم سپاس‌های فراوان خود را تقدیم به همسر من و فرزندانم تیرمالی و آسیری نمایم که بیش از هر کس دیگری به من حقایقی را درباره‌ی زندگی خانوادگی

آموختند. آن‌ها برای من نمونه‌ای بارز از صبر و استقامت کتاب مقدسی بودند زیرا توانستند علی‌رغم همه‌ی کاستی‌هایم، مرا به عنوان یک همسر و پدر پذیرفته و محبت‌م نمایند. در نوشتن این کتاب بیش از کتاب‌های دیگر، از مشورت‌های همسرم استفاده نمودم و این دیدگاه‌های او است که غنایی بیشتر به مفاهیم این کتاب بخشیده است. می‌خواهم از پدر و مادرم نیز تشکر کنم. آن‌ها برای من سندی از این حقیقت بودند که دو شخص کاملاً متناقض و متفاوت که حاضر نیستند به خاطر این تفاوت‌ها از یکدیگر دست بکشند می‌توانند برای فرزندان خود محیطی در خانه فراهم نمایند که در آن شادی و احساس امنیت وجود داشته باشد و فرزندان بتوانند از هر لحاظ مخصوصاً خدا ترسی رشد کنند. زندگی و شخصیت پنج فرزند آن‌ها (که همگی ایماندارند و قلبی مملو از اشتیاق برای خدمت دارند) به خاطر تأثیری بوده که آن‌ها به عنوان پدر مادر بر زندگی فرزندان داشته‌اند.

زمانی که شروع به آماده کردن مطالب این کتاب می‌کردم، کتاب *God, Marriage, and Family* اثر *Anareas J. Kostenberger and David W. Jones* را خوانده بودم. این کتاب عالی اصولی اساسی و کتاب مقدسی برای جنبه‌های مختلف زندگی مسیحی به ما ارائه می‌دهد. از این که نقل قول‌های کمی از این کتاب عالی نموده‌ام هم شرمندهم و هم متعجب! فکر کنم دلیلش این است که من اصول کتاب مقدسی بسیاری را از آن کتاب آموخته و سپس کاربرد آن اصول را در زندگی خود عملی نموده‌ام. اما هنوز خود را مدیون آن کتاب می‌دانم. همچنین می‌خواهم مراتب تشکر خود را از *Crossway, Greg Bailey* به خاطر ویرایش ماهرانه‌ی این کتاب به جا آورم.

معتقدم که یکی از ارزشمندترین هدایایی که کلیسا می‌تواند به دنیای امروز پیش‌کش نماید درکی سالم و کاربردی از زندگی خانوادگی است. اما

اگر می‌خواهیم تأثیر ماندگار و قدرتمندی بر ملت خود داشته باشیم، ابتدا باید بتوانیم با هم یکی شده و در راستای آن هدف پیش رویم. دعا می‌کنم این کتاب بسیاری را تشویق نماید تا آن‌ها نیز از اصول کتاب مقدسی برای داشتن یک خانواده سالم مسیحی، پیروی نمایند.

فصل اول

خدا

رهبران مسیحی طبیعتاً می‌پذیرند که مهمترین عامل تأثیرگذار در زندگی خانوادگی آن‌ها همانا خداوند است. این یعنی تعهد آن‌ها نسبت به خداوند و تعهد خداوند نسبت به آن‌ها. با این که ما این اصل را به عنوان یک پیش فرض پذیرفته‌ایم، اما برای من مهم است که درست در ابتدای این کتاب در مورد خدا و نقش او در زندگی خانوادگی مان سخن بگویم.

خداوند نسبت به زندگی مشترک ما متعهد است. ما معمولاً سخنی که یوشع در مورد متعهد بودن به خدمتش نسبت به خداوند گفت را نقل قول می‌کنیم. او در این آیه می‌گوید: «اما من و خاندانم، یهوه را عبادت خواهیم کرد.» (یوشع ۲۴: ۱۵)

اما مهم‌تر از تصمیم ما به عنوان خانواده در مورد خدمت به خدا، تصمیم خودِ خداست. این که او تصمیم گرفته زندگی مشترک و خانواده‌های ما را برکت دهد. عیسی درباره‌ی ازدواج چنین می‌گوید: «بنابراین، از آن پس دیگر دو نیستند بلکه يك تن می‌باشند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا

نسازد. « (متی ۶: ۱۹) این جمله تبدیل به اعلامی کلیدی در مراسم ازدواج مسیحی در کلیسا شده است.

زمانی که زوجی می‌خواهند برای مراسم ازدواج خود برنامه‌ریزی کنند مواردی بسیاری را مد نظر قرار می‌دهند. چه افرادی باید دعوت شوند؟ چه لباسی باید بپوشند؟ چه کسی کلیسا را تزئین خواهد کرد؟ چه کسی موزیک را خواهد نواخت و موعظه‌ی مربوط به ازدواج را انجام خواهد داد و چه تشریفاتی رعایت خواهد شد و چه کسی مدیریت مربوط به مراسم ازدواج را هدایت خواهد کرد؟ چه افرادی به عنوان شاهد ازدواج، سند را امضا خواهند کرد؟ آیا پس از اتمام مراسم، در بیرون از کلیسا افراد پذیرایی خواهند شد یا نه؟ این‌ها موضوعات مهمی هستند که باید در مورد آن‌ها فکر کرد. اما بسیار کم پیش می‌آید که زوجها به عهده‌ایی که در زمان ازدواج با یکدیگر، در حضور خداوند می‌بندند فکر کنند. این عهده‌ها به عنوان بخشی ضروری از مراسم در نظر گرفته می‌شوند، اما گویی احتیاج نیست که خود را برای روبرو شدن با آن‌ها آماده کنیم در صورتی که این پیمان‌ها بخش کلیدی هر ازدواجی هستند، زیرا آن زوج بخشی از آن عهده‌ی هستند که آن روز بسته می‌شود، عهده‌ی که در سمت دیگرش خداوندی قرار گرفته که او نیز با آن‌ها مستقیماً هم پیمان می‌شود. او می‌آید تا زندگی مشترک این زوج را برکت داده، مهر تأییدی بر آن بزند و از آن محافظت نماید و عیسی می‌گوید چون این خود خداوند است که زوج را با یکدیگر پیوند می‌دهد پس هیچ انسان یا عامل انسانی نباید آن‌ها را از هم بگسلد. این اصل حتی در مورد زوجها‌یی که سال‌ها از ازدواج آن‌ها می‌گذرد اما ظاهراً تفاهمی ندارند نیز، صادق است. زیرا اگر خداوند آن زوج را به یکدیگر پیوند داده، بنابراین قادر است که فیض لازم را نیز برای تداوم اتحاد آن‌ها و ایجاد خانواده‌ای خوب و سالم نیز ببخشد.

در واقع یک زوج ممکن است به مشکلات لاینحل بسیاری برخورد کنند اما این حقیقت که خداوند آن‌ها را به هم پیوند داده است به آن‌ها این اطمینان را می‌بخشد که او می‌تواند آن‌ها را در کنار هم نگاه دارد. آن‌ها برای حل مشکلات‌شان باید به سختی تلاش کنند، اما آن‌ها این کار را با این اطمینان انجام می‌دهند که اگر آن‌ها مطیع خداوند باشند خداوند نیز به آن‌ها کمک خواهد کرد که از مشکلات‌شان عبور نمایند. بنابراین آن‌ها درباره‌ی طلاق گرفتن سخن نمی‌گویند. هیچ کدام از طرفین نباید به خود بگویند: "باید با یکی دیگر ازدواج می‌کردم!"

مسیحیان بسیاری را می‌شناسم که به شخص سومی چنین می‌گویند که زن یا شوهرم نمی‌تواند رضایت کافی را در زندگی مشترک‌مان ایجاد کند و فکر می‌کنم که فلان شخص قادر است رضایتی را که من از همسرم دریافت نمی‌کنم را به من ببخشد! چنین جملاتی به هیچ وجه نباید در ازدواج و زندگی مشترک یک زوج مسیحی جایی داشته باشند. این جملات نشان دهنده آن هستند که این زوج باور ندارند که خدا می‌تواند به آن‌ها در مشکلات زندگی مشترک‌شان پیروزی ببخشد.

ایمان یکی از اصلی‌ترین ارزش‌های مسیحی است و در تمامی جنبه‌های زندگی ما کاربرد دارد. زمانی که در مورد زندگی مشترک فکر می‌کنیم ایمان ما می‌گوید خداوندی که عهد ازدواج ما را مهر و تأیید کرده از زندگی مشترک ما نیز تا به آخر محافظت نموده و به رشد آن کمک خواهد کرد. این ایمان به ما قوت لازم در مبارزه برای داشتن خانواده‌ای شاد را عطا می‌کند و ما را یاری می‌کند تا در برابر مشکلات بزرگ و پیچیده زندگی تسلیم نشویم.

مسیحیان ایمان‌دار در زمان مشکلات با درماندگی و ترحم به خود، دست‌های‌شان را به نشانه‌ی تسلیم بالا نمی‌برند. با ایمان به توانایی خداوند، آن‌ها جنگ ایمان خود را با فروتنی برای زندگی مشترک‌شان ادامه می‌دهند

و می‌دانند که رفتار گناه‌آلود آن‌ها می‌تواند مانع جاری شدن فیض شفا بخش خدا در زندگی‌شان شود. (در این باره در فصل بعدی بیشتر بحث خواهیم کرد.) همچنین اطمینان از این که خودِ خدا نیز نسبت به زندگی زناشویی ما متعهد است در رویارویی با مشکلات، برای ما منبع آرامش و امنیت خواهد بود.

کتاب مقدس به ما وعده می‌دهد که «می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده‌ی او فرا خوانده شده‌اند، همه‌ی چیزها با هم برای خیریت در کار است.» (رومیان ۸: ۲۸) باید در رویارویی با هر بحرانی که در زندگی مشترک با آن روبرو خواهیم شد، چنین اطمینانی داشته باشیم. ما ایمان داریم که خداوند می‌تواند هر بحرانی را تبدیل به چیز نیکویی نماید.

در ابتدای ازدواج‌مان، من و همسر من تصمیم گرفتیم که این راهنمایی پولس را در زندگی‌مان به کار گیریم. «خشمگین باشید، اما گناه نکنید.» (افسیان ۴: ۲۶) زمانی که ما با یکدیگر اختلافی داریم، نمی‌خواهیم تا این که آن مشکل حل شود و بار دیگر اتحاد ما احیا شود. من و همسر من شخصیت‌های بسیار متفاوتی داریم که سال‌ها طول کشید تا بتوانیم با یکدیگر به تفاهم برسیم. بنابراین در چند سال اول ما "جنگ‌های عاشقانه‌ی" فراوانی با یکدیگر داشتیم که تا نیمه‌های شب طول می‌کشید تا بتوانیم راه حلی برای اختلاف‌مان بیابیم. من با زبانم با همسر من سخن می‌گفتم با گوش‌هایم به او گوش می‌دادم اما در قلب خود به سوی خداوند دعا می‌کردم و دعای من اغلب این گونه بود: "خواهش می‌کنم! آه! ای خداوند؛ لطفاً به ما کمک کن!"

آگاهی از این که خداوند در مسائل ما دخیل است، دیدگاه کلی ما را نسبت به آن مشکل تغییر می‌دهد. در عمق قلب‌مان ما آن آرامش خدا که

فراتر از تمامی عقل است (فیلیپیان ۷: ۴) را تجربه می‌کردیم و این باعث می‌شد تا در خواست‌های خود را به خدا ابراز کنیم. (آیه ۶) و صلح مسیح بر دل‌های مان حکم فرما می‌شد. (کولسیان ۳: ۱۵) این حقایق باعث تعدیل بحث‌های مان می‌شد.

چگونه می‌توانستیم به همسر و فرزندان مان واژه‌های نامهربانانه نسبت دهیم یا از واژگانی زشت و ناپسند استفاده کنیم، اگر خداوند در آن جا حضور داشت و ناظر بر کلمات ما بود؟ اگر این آرامش را در قلب‌های خود داریم که او به ما برای حل یک مشکل کمک می‌کند، دیگر چه احتیاجی است که بترسیم؟ بخشی از پیمان ازدواج ما، متعهد ماندن به آن پیمان است و به طور مشخص بر نگرش ما نسبت به مشکلاتی که با آن‌ها روبرو می‌شویم تأثیر می‌گذارد. تلاش می‌کنیم که همه‌ی اعضای خانواده‌ی ما خود را نسبت به خداوند متعهد بدانند. شکی نیست که بزرگترین اشتیاق هر رهبر مسیحی این است که تمامی اعضای خانواده‌اش فرزندان خداوند بوده و او را پیروی کنند. آرزوی خداوند برای قوم اسرائیل قطعاً همانند آرزوی ما برای خانواده‌های مان است: «کاش همیشه دلی مانند این داشتند تا از من می‌ترسیدند و فرمان‌های مرا به تمامی به جای می‌آوردند، تا خود و فرزندان‌شان تا به ابد سعادت‌مند گردند.» (تثنیه ۵: ۲۹)

نمی‌خواهم وقت زیادی را صرف تشریح این موضوع کنم، اما بسیار مهم است که یک مسیحی مسئول با فردی که او نیز مسیحی مسئولی است ازدواج کند. شکایات سختی که در عزرا باب ۹ و ۱۰ در مورد ازدواج با آن‌هایی که خداوند را خدمت نمی‌کنند وجود دارد، هشدار است در مورد چنین اقدامی در زندگی! اما متأسفانه مسیحیان بسیاری این کار را انجام داده‌اند. نیروی عشق یا فشارها از طرف خانواده‌ها آنقدر برای این افراد غیر قابل تحمل بوده که تصمیم گرفتند از خداوند ناطاعتی کرده و با یک فرد

بی‌ایمان ازدواج کنند. خوشبختانه خداوند افرادی که از تصمیمات اشتباه خود توبه می‌کنند را ترک نمی‌کند.

پولس تعلیم می‌دهد فردی که با یک بی‌ایمان ازدواج کرده باید به او وفادار باقی بماند. (اول قرنتیان ۷: ۱۲-۱۳) او حتی می‌گوید که به واسطه‌ی آن ایماندار، همسر بی‌ایمانش تقدیس می‌شود و در نتیجه فرزندان حاصل از آن ازدواج مقدس می‌گردند. (آیه‌ی ۱۴)

چگونه می‌توانیم اعضای خانواده‌ی خود را تشویق کنیم که خداوند را پیروی کنند؟ اجازه دهید در این جا به عمل‌کرد قدرتمندی که می‌توانیم در این‌باره انجام دهیم اشاره کنیم.

قوت یک زندگی زیبا

پطرس به ما نشان می‌دهد، چقدر مهم است که مسیحیان برای نجاتِ همسران بی‌ایمان‌شان تلاش کنند. منظور او این است که زیباییِ زندگی این بی‌ایمانان در نقش آنان است که تبدیل به بزرگترین عامل برای به چالش کشیدن افکار ایمانداران می‌گردد نه سخنانی که در این‌باره می‌گویند. او می‌گوید: «به همین‌سان، شما ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید تا چنانچه برخی کلام را اطاعت نکنند، بی‌آنکه سخنی بر زبان آرید، در اثر رفتار همسرانشان جذب شوند، زیرا زندگی پاک و خداترانه‌ی شما را مشاهده خواهند کرد.» (اول پطرس ۳: ۱-۲) او زیباییِ چنین زندگی را به نمایش می‌گذارد. «بلکه در آن انسان باطنی باشد که آراسته به زیباییِ ناپژمردنیِ روحی ملایم و آرام است، که در نظر خدا بس گرانبهاست.» امروز تأکید بسیاری بر داشتن رفتاری شایسته، در خارج از خانه وجود دارد اما پطرس به ما تعلیم می‌دهد که داشتن رفتاری شایسته و زیبا با همسران‌مان بسیار

مهم‌تر است. غزل غزلها درباره‌ی زیبایی ظاهری، سخن می‌گوید. اما زن و شوهر برای یکدیگر زیبا هستند نه برای این که دیگران آن‌ها را زیبا ببینند. چقدر دیدگاه کتاب مقدس نسبت به زیبایی بر خلاف چیزی است که در فرهنگ ما دیده می‌شود!

رانی "چیپسی" اسمیت؛ (۱۹۴۷ - ۱۸۶۰) یک مبشر بود. او برای مدتی با سازمان خدماتی Wesleyan در منچستر انگلستان همکاری کرد. یکی از زنانی که با او هم خدمت بود دائماً درخواست می‌کرد دعا کنند تا همسرش جان؛ نیز ایمان بیاورد. متأسفانه خودِ آن خواهر اخلاق بسیار بدی داشت. گاهی وقتی نزدیک بود همسرش به مسیح ایمان بیاورد او با ایجاد دعوا و درگیری در خانه باعث ناراحتی وی می‌گشت. همسرش می‌گفت: "خب مری؛ اگر روحانیت تو این است! خب! من اصلاً چنین چیزی را نمی‌خواهم!" "مری بعداً از او به خاطر رفتارش معذرت خواهی می‌کرد اما شوهرش از ایمان آوردن به مسیح طفره می‌رفت و دلیل این امر را رفتار مری؛ عنوان می‌کرد.

روزی اسمیت؛ با صراحت با آن خواهر صحبت کرد و به او گفت که باید رفتار تندش را تغییر دهد. او به آن خواهر اطمینان بخشید که مسیح فیض لازم را به او برای غلبه بر این عادات بد اخلاقی‌اش خواهد بخشید. او با ایمان به خداوند خود را متعهد به شروع فصلی تازه در زندگیش کرد. یک بار زمانی که آن‌ها در حال تعمیر خانه‌ی خود بودند مری؛ یک فرش تازه و یک لوستر تازه را در سالن خانه قرار داده بود. جان؛ که از وجود آن لوستر خبر نداشت در حالی که چیزی بر شانه‌اش بود وارد خانه شد و زمانی که چرخید با لوستر برخورد کرد و لوستر بر زمین افتاد و تکه تکه شد.

جان؛ آماده‌ی واکنش طبیعی همسرش بود، طوفانی از واژه‌های تند و زننده و انتقادات سرزنش کننده! اما بر خلاف واکنش معمول و همیشگی

مری؛ این بار جان؛ هیچ سخنی نشنید و همین امر او را غافلگیر کرد. مری؛ در حالی که بالای پله‌ها ایستاده بود به او نگاه کرده و فقط این جمله را گفت: "اشکالی ندارد! عیبی ندارد. می‌توانیم لوستر دیگری بخریم!" جان که دستپاچه و متعجب شده بود به بالا نگاه کرده و به او گفت: "مری؛ چی شده؟" او با آرامی پاسخ داد: "آه! عزیزم من به عیسی اطمینان کرده‌ام که می‌تواند اخلاق مرا تغییر بدهد و او مرا شفا داده است."

جان؛ در حالی که هنوز از آنچه دیده و شنیده بود شگفت زده بود گفت: "خب اگر او تو را شفا داده همین الان بیا پایین بیا و برای من دعا کن چون این آن چیزی است که من از او خواسته‌ام. اگر برای تغییر اخلاق تو قوتی کافی در مسیح وجود دارد من او را می‌خواهم!" جان پس از سال‌ها دعا در آن روز خاص ایمان آورد.

بعداً خواهیم دید که چقدر واژه‌های به کار رفته در خانه مهم هستند، اما بدون تغییر در سبک زندگی‌مان که آکنده از محبت باشد، کلمات به تنهایی هیچ قدرتی ندارد. داستان‌های زیبای بسیاری از فرزندان سرکشی وجود دارد که نتوانستند خللی در رفتار محبت آمیز مادرشان ایجاد کنند و نهایتاً زندگی خود را به مسیح تسلیم کردند.

قدرت دعا

در کنار داشتن یک زندگی عملی زیبا و خداپسندانه، دعا نیز نقش به سزایی در نجات اعضای خانواده ایفا می‌کند. اپافراس احتمالاً شخصی بود که رساله به کولسیان (کولسیان ۱: ۷) را نزد کولسی‌ها برد. او زمانی که پولس رسول رساله‌اش را به کلیسای کولسیان می‌نوشت همراه او بود. پولس درباره‌ی او چنین می‌نویسد: «اپافراس که از خود شما و خادم مسیح عیسی

است، برایتان سلام دارد. او همواره در دعا برای شما مجاهده می‌کند، تا با بلوغ کامل، استوار بایستید، و از هر آنچه مطابق با خواست خداست، آکنده باشید.» (کولسیان ۴: ۱۲)

این پدر روحانی در دعا مجاهده می‌کرد یا به اصطلاح کُشتی می‌گرفت. او اولین کارش را برای ایمانداران کولسی در زمانی که از آن‌ها دور است انجام می‌دهد. به همین صورت تنها کمی پس از اعلام درد جانگاہ و اندوه همیشگی‌اش که قوم خود او یعنی یهودیان نجات مسیح را نپذیرفتند (رومیان ۹: ۱-۳) پولس چنین می‌گوید: «تا رفتار شما شایسته‌ی خداوند باشد، و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید: یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید.» (کولسیان ۱: ۱۰) فارغ از این که چه دیدگاه الهیاتی خاصی در مورد گزینش الهی داشته باشیم، باید بپذیریم که خداوند از دعا به عنوان ابزاری برای ایمان آوردن افراد استفاده می‌کند.

معمولاً برای نجات اعضای خانواده‌های مان نبردی سخت رخ می‌دهد اگر چه گاهی نمی‌توانیم درباره‌ی خدا با آن‌ها صحبت کنیم ولی می‌توانیم بالاخره راهی بیابیم. آگوستین اورلیوس (۳۵۴ الی ۴۳۰ میلادی) اسقف شهر هیپو در شمال آفریقا، یکی از تأثیرگذارترین الهی‌دانان در تاریخ کلیسا است. او به شدت تحت تأثیر خداترسی مادر مسیحی‌اش بود. نام مادرش مفیکا؛ بود. اما این برای ایمان آوردن او کفایت نمی‌کرد و مانع از ارتکاب اعمال غیراخلاقی او نمی‌گشت. زمانی که نهایتاً زندگی‌اش را تسلیم مسیح کرد تنها سی و سه سال سن داشت. در اعترافاتی که در زندگی نامه‌اش وجود دارد، او به وضوح از تأثیر دعا‌های مادرش در ایمان آوردنش سخن می‌گوید. جالب این است که نه تنها دعاها، بلکه زندگی مسیح‌وار مادرش نیز تأثیر عمیقی بر او گذاشته بود. کار او بر زمین تمام شده بود. او چند روز پس از ایمان آوردن آگوستین از دنیا رفت. نام اسکادر در مرکز مطالعات خدماتی

مسیحی در آسیای جنوبی نامی آشنا و شناخته شده‌ای است. دکتر جان اسکادر؛ به عنوان یک میسیونر از آمریکا به سریلانکا آمد و سپس به هند رفت. همه‌ی هفت فرزندش تبدیل به میسیونر شدند. جان می‌گوید که دعا‌های همسرش، باعث شده که فرزندانش به سوی ملکوت هدایت شوند. او عادت داشت که در روز تولد هر کدام از فرزندانش برای آن‌ها روزه بگیرد و دعا کند. نوه‌ی جان و هدیت، ایدا اسکادر (۱۹۵۹ - ۱۸۷۰) بنیان‌گذار کالج معروف پزشکی ولور بیمارستان تامیل نادو در جنوب هند بود.

هر پدر و مادر مسیحی باید روشی برای دعای مستمر برای فرزندانش داشته باشند. تأکید می‌کنم که باید " روشی " برای دعا داشته باشیم چون دعا کردن در این مورد ممکن است به فراموشی سپرده شود. بنابراین باید نظم و روشی در زندگی خود ایجاد کنیم تا مطمئن شویم که حتماً برای فرزندانمان دعا خواهیم کرد. وقتی پدر و مادرها با یکدیگر دعا می‌کنند، دعا برای فرزندان باید به عنوان قسمتی مهم در دعای آن‌ها در نظر گرفته شود. پولس در ده رساله از سیزده رساله‌ی خود برای مخاطبان خود دعا می‌کند، اما برای فرزند روحانی خود یعنی تیموتائوس او چنین می‌گوید که "شب و روز "دعا می‌کند. (دوم تیموتائوس ۱:۳) فرزندان ما و همسرانمان و همچنین فرزندان روحانی‌مان باید جایگاه اصلی را در دعا‌های ما داشته باشند. هر روز باید برای آن‌ها دعا کنیم، شاید هم چند بار در روز! وقتی فرزندانمان از خانه بیرون می‌روند یکی از مسئولیت‌های ما به عنوان والدین این است که برای آن‌ها دعا کنیم. ما باید برای برنامه‌های آن‌ها دعا کنیم، برای نیازهای آنها دعا کنیم و اگر هنوز ایمان نیاورده‌اند برای نجات آن‌ها نیز باید دعا کنیم. در فصل ۱۳ در مورد بخش مهمی از کلام خدا، درباره‌ی زندگی فرزندانمان صحبت خواهیم کرد.

اول خدا

جمله‌ی عیسی «بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه‌ی اینها نیز به شما عطا خواهد شد.» (متی ۶: ۳۳) در مورد همه‌ی ایمانداران از جمله رهبران نیز صادق است. اصلی که در نصیحت پولس به فرزندان برای نگهداری از والدین‌شان وجود دارد، «نخست بیاموزند که با نگاه داری از خانواده‌ی خویش، دینداری خود را در عمل نشان دهند.» (اول تیموتائوس ۵: ۴) در مورد والدین نیز صدق می‌کند.

زمانی که رهبران در خانه‌های خود مسیحی وار عمل می‌کنند این چیز به رهبری و خدمات آن‌ها اعتبار می‌بخشد. ما اعضای خانواده‌ی خویش را تشویق می‌کنیم که کاملاً نسبت به خدا متعهد باشند و افرادی که ما آن‌ها را خدمت می‌کنیم این را می‌بینند. یوشع مانند رهبری عالی در سخنرانی معروف خود خطاب به اسرائیلی‌ها، آن‌ها را تشویق می‌کند که تسلیم کامل خداوند باشند. «پس حال از خداوند بترسید و او را با خلوص و وفاداری عبادت کنید و خدایانی را که پدران‌تان در آن سوی رود و در مصر عبادت می‌کردند، به دور افکنید و خداوند را عبادت کنید.» (یوشع ۲۴: ۱۴) و او با اعلام این که خود او نیز متعهد به اصلی است که درباره‌اش سخن می‌گوید با گفتن این جمله بر اهمیت آن تأکید می‌نماید: «و اگر در نظر‌تان ناپسند است که خداوند را عبادت کنید، همین امروز برای خود برگزینید که را عبادت خواهید کرد، خواه خدایانی را که پدران‌تان در آن سوی اردن عبادت می‌کردند، خواه خدایان آموریان را که در سرزمین‌شان به سر می‌برید. اما من و خاندانم، یهوه را عبادت خواهیم کرد.» (آیه ۱۵) با این وجود رهبران بسیاری در زمان تصمیم‌گیری برای خانواده‌ی خود، تسلیم وسوسه‌هایی می‌گردند که اراده‌ی خدا را زیر پا می‌گذارند.

چقدر انکار این حقیقت آسان است که اگر از راه‌های خداوند پیروی کنیم او نیز هر آن چه که ما برای داشتن یک زندگی پر ثمر به آن نیاز داریم را مهیا خواهد نمود. ممکن است آرزوها و خواسته‌هایی برای فرزندانمان داشته باشیم که آن‌ها را از لحاظ روحانی به عقب براند و یا ممکن است مشتاق این باشیم تا برای کسب موفقیت‌های دنیوی قرار بگیریم در این زمان است که نباید سؤال عیسی را فراموش کنیم که می‌گوید: «انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای باز یافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟» (متی ۱۶: ۲۶) نمی‌توانیم فرض را بر این بگیریم که رهبران به طور اتوماتیک قوانین مسیحی را در زندگی‌شان به کار خواهند برد. اجازه دهید به برخی از چالش‌هایی که رهبران در ارتباط با خانواده‌های شان با آن روبرو خواهند بود پردازیم:

زمانی که فرزند خانواده باید برای امتحان آماده شود، والدین ایرادی نمی‌بینند که او را در روزهای یکشنبه در زمان برگزاری جلسه‌ی کلیسایی در آن کلاس فوق برنامه ثبت‌نام کنند. با این که آن روز، روز مخصوص خداوند است، ممکن است نگذارند پسرشان به جلسه‌ی جوانان برود و با آن‌ها مشارکت داشته باشد زیرا باید درس بخواند. در واقع حتی وقتی امتحانش تمام شد ممکن است دیگر به جلسه‌ی جوانان نرود زیرا می‌داند که فقط باید در جلسات یکشنبه شرکت کند. اما این بی‌توجهی به مشارکتی که برای پسرشان بسیار ضروری است (حتی بیش از شروع امتحانات نیز از سوی خانواده وجود داشته است) می‌تواند در فرزندشان این احساس را ایجاد کند که درس خواندن مهم‌تر از سلامت روحانی است. دی. ال. مودی؛ می‌گوید: "ترجیح می‌دهم اگر قرار باشد امروز از دنیا بروم برای فرزندانم، امید بر مسیح را بر جای بگذارم تا میلیون‌ها دلار پول!" به نظر می‌رسد ما بیشتر به فرزندانمان کمک کنیم تا نام و نشانی برای خود در دنیا کسب کنند تا این

که به آن‌ها تعلیم دهیم زندگی خود را در مسیر درستی هدایت کنند و آن را تا ابد ادامه دهند.

بیایید از آموزه‌ی مسیحی "سخت‌کوشی و بخشش" مثالی بیاوریم. زوج جوانی می‌خواهند خانه‌ای بخرند. آن‌ها سال‌ها برای این هدف پس‌انداز نموده‌اند. خانه‌ای را پیدا می‌کنند که دلخواه آنان است. آن‌ها برای خرید آن خانه به وامی نیز احتیاج دارند. آن‌ها زندگی خود را طوری برنامه‌ریزی می‌کنند تا بتوانند برای بازپرداخت وام با مشکلی روبرو نشوند. آن‌ها متوجه می‌شوند که اگر از آن چه برای کار خداوند و برای فقرا می‌دهند، بکاهند می‌توانند اقساط را پرداخت کنند و فقط ده یک آن‌ها باقی می‌ماند که تعهدی غیرقابل بحث است. کودکی در یک خانواده‌ی فقیر وجود دارد که آن‌ها متعهد شده بودند ماهانه برای کمک به ادامه‌ی تحصیلش کمک کنند. آیا با ادامه‌ی بخشش‌ها و هدایای خود از آرزوی خرید این خانه صرف نظر می‌کنند؟ از آن جا که دادن هدیه، بخش اصلی از هزینه‌های غیر قابل بحث در مسیحیت است، این زوج تصمیم می‌گیرند که از آن چه به نظرشان فرصتی عالی برای داشتن یک خانه است، صرف نظر کنند.

برخی از لذت بخش‌ترین برنامه‌های تلویزیون، زمانی که کودکان در خانه هستند پخش می‌شود. این زمان‌ها می‌تواند اوقات خوبی برای دور هم بودن خانواده باشد. بهترین ساعت برنامه‌های تلویزیونی را می‌توان در بهترین ساعات دور هم بودن خانواده تماشا کرد. بسیار خوب است که اعضای خانواده دور هم برنامه‌های خوب تلویزیونی را تماشا کنند. (خود من شخصاً علاقه‌ی بسیاری به تماشای مسابقه‌ی کریکت یا فیلم‌های پلیسی دارم.) اما خیلی مهم است که یک خانواده این اصل را نهادینه کنند که تماشای یک برنامه‌ی محبوب از اهمیت ثانویه‌ای در یک خانواده برخوردار است. این کار نباید سر راه دعا‌های خانوادگی و فعالیت‌های مهم دیگری مانند جلسات

کلیسایی یا ملاقات‌های گروه‌های خانگی که به خانواده تعلق دارد را بگیرد. ممکن است والدین مجبور باشند که تماشای مسابقه‌ای مهم که از تلویزیون پخش می‌شود را به خاطر ملاقات از یک بیمار، از دست بدهند. گاهی مهمانی درست در زمان پخش قسمت هیجان‌انگیز یک سریال به خانه‌ی ما می‌آید. والدین تصمیم می‌گیرند که تلویزیون را خاموش کنند. زمانی که کودکان می‌بینند والدین چنین بهانه‌هایی را می‌پردازند در می‌یابند که چه چیزی در خانواده‌ی آن‌ها مهم است.

اگر ما فراموش کنیم که مسیح مرزهای انسانی ما را می‌شکند ممکن است تعلیم عالی کتاب مقدس که در مورد برابری وجود دارد را نادیده بگیریم و نگذاریم فرزندانمان با افرادی که ما آن‌ها را از طبقه‌ی پایین‌تر جامعه می‌دانیم معاشرت و دوستی کنند. مودی؛ داستان غم انگیز زنی را بازگو می‌کند که از پسرش با او سخن گفته بود. پسر او با گروه (YMCA) و تیم بشارتی آن‌ها همکاری می‌کرد. آن‌ها به خیابان‌ها می‌رفتند تا تراکت پخش کنند. آرزوی مادر آن پسر این بود که پسرش اسم و رسمی برای خود پیدا کند و با افراد طبقه‌ی بالای اجتماع نیز ارتباطاتی داشته باشد. او فکر می‌کرد که شأن و عزت او اجازه نمی‌دهد که با جوانان فقیر گروه (YMCA) مشارکت داشته باشد. او نمی‌خواست پسرش دیگر به آن جا برود، اما پسرش نپذیرفت بنابراین او را به مدرسه‌ای شبانه روزی در جایی دورتر فرستاد.

او از آن جا به دانشگاه پر آوازه‌ای راه یافت و در طول مسیر تحصیلش ایمانش را از دست داد. زن وقتی متوجه این موضوع شد، به او نامه می‌نوشت و سعی می‌کرد که او را به سوی ایمان باز گرداند. اما تلاش‌هایش بی‌فایده بودند تا این که والدین آن پسر دو سال از او بی‌خبر ماندند. سپس شنیدند که او به شیکاگو رفته است. پس از کسب خبر، پدرش مقدار زیادی پول برای شروع کسب و کاری تازه برای او فرستاد. آن‌ها فکر می‌کردند این کار

باعث تغییر او خواهد شد. اما این طور نشد آخرین خبری که از او دریافت کردند این بود که در دریاچه‌ی میشیگان غرق شده است.

می‌توانید تصور کنید که مادر آن پسر چقدر از کار خود پشیمان شده بود، اما دیگر فایده‌ای نداشت. والدین همان اشتباه را یک بار دیگر نسبت به پسر دیگرشان مرتکب شدند وقتی که با انتخاب پسرشان در مورد شریک زندگی‌شان مخالفت کردند، آن‌ها فکر می‌کردند آن دختر از خانواده‌ای است که از لحاظ اجتماعی در سطح پائینی قرار دارد و در شأن خانواده‌ی آن‌ها نیست. آن دختر، مسیحی خوبی بود و از جهات بسیاری مناسب پسر آن‌ها بود، اما اسارت نسبت به جایگاه اجتماعی باعث کور شدن چشمان آن خانواده شده بود و اجازه نمی‌داد که اصول کلیدی کتاب مقدس را ببینند. تصمیم آن خانواده برای مخالفت با آن ازدواج این پیغام را می‌رساند که برای خانواده‌ی آن‌ها جایگاه اجتماعی مهم‌تر از خداوند و اصول روحانی بود.

دعا

یکی از بارزترین نشانه‌های یک خانواده مسیحی، از دیدگاه خداوند، دعا کردن آن‌ها است. اما دعا کردن معمولاً به خودی خود و به طور طبیعی در یک خانواده ایجاد نمی‌شود. ما باید تصمیم بگیریم که دعا کنیم. می‌خواستیم در این قسمت بنویسم. "زمانی را به دعا اختصاص دهید!" اما می‌نویسم "زمانی را برای دعا مهیا نمائید!" ما باید به طور فعال در خانه‌های خود دعا را در اولویت برنامه‌ها قرار دهیم و به گونه‌ای زمانی را برای آن مهیا کنیم.

ابتدایی‌ترین نوع دعا در یک خانواده مسیحی دعای شخصی است که در خلوت صورت می‌گیرد. این جمله‌ای است که عیسی درباره‌ی دعای واقعی

گفت: «اما تو، هنگامی که دعا می‌کنی به اتاق خود برو، در را ببند و نزد پدر خود که در نهان است، دعا کن. آنگاه پدرِ نهان‌بینِ تو، به تو پاداش خواهد داد.» (متی ۶: ۶)

همان طوری که در قسمت بالا اشاره کردم در این دعا ما برای اعضای خانواده‌ی خود دعا می‌کنیم. عادت به دعای شخصی افراد در تنهایی نشانه‌ی بارزی از یک خانه‌ی مسیحی است. زمانی که کودک بودم و همراه خانواده‌ی خود در اردوهای کتاب‌مقدسی شرکت می‌کردم، شنیدم که هاربرت آپ؛ درباره‌ی پدر خود تئودور؛ بنیانگذار برنامه‌ی تلویزیونی *Back to the Bible* چنین می‌گفت: "زمان‌هایی بود که پدرش به اتاق خود می‌رفت و در را می‌بست و بچه‌ها می‌دانستند که در آن زمان‌ها نباید مزاحم او شوند چون او مشغول دعا است."

من نیز خاطره‌ای این چنین درباره‌ی مادر و مادربزرگ خود دارم. زمانی که برای ماندن در خانه‌ی پدربزرگ و مادربزرگم می‌رفتم، گاهی احتیاج داشتم که صبح بسیار زود قبل از طلوع خورشید از دستشویی استفاده کنم. باید از جلوی درب اتاق پدربزرگ و مادربزرگم رد می‌شدم و می‌دیدم که مادربزرگم در کنار تختش زانو زده و با سری پوشیده در حال دعا کردن است. همین چیز در مورد مادرم نیز صدق می‌کرد هر روز صبح او را زانو زده در حال دعا می‌دیدم.

ایمان دارم دعا مهم‌ترین کاری است که ما این جا بر زمین انجام می‌دهیم. فرزندان ما با مشاهده‌ی جدی بودن ما در برخوردمان با وظیفه‌ی دعا کردنمان این اهمیت را درک می‌کنند. این آن‌ها را تشویق می‌کند که به خداوند احترام گذاشته و او را در الویت بدانند. مادرانی که کودکان کوچکی دارند اغلب برای مهیا کردن زمانی برای دعا دچار کشمکش و چالش می‌گردند. آنها باید از خلاقیت خود برای یافتن زمانی مناسب برای دعا

استفاده کنند. یک بار از دوست جوانی که دو کودک کوچک داشت پرسیدم که زنش چگونه زمانی برای دعا پیدا می‌کند؟ او به من گفت زمانی که بچه‌ها ظهر می‌خوابند، او فوراً از فرصت به دست آمده برای داشتن زمانی در خلوت و تنهایی با خدا استفاده می‌کند.

خانمی از این که همسایه‌اش با این که کودکان زیادی دارد ولی باز هم روش زندگی‌ای دارد که نشان می‌دهد او نیز ارتباطی نزدیک با خداوند دارد چنین می‌گوید: "از آن مادر پرسیدم که چگونه توانسته است به این چیز دست یابد؟ آن خانم به پیشبند بزرگی که همیشه می‌بست اشاره کرد و گفت هر وقت او بر صندلی خاص خود می‌نشیند و پیشبند را بر سرش می‌اندازد بچه‌ها می‌فهمند که او در حال دعا کردن است." قانونی در خانه‌ی آن‌ها وجود داشت که کودکان باید در آن زمان‌ها ساکت می‌ماندند.

کودکان باید بدانند که والدین‌شان زمانی اختصاصی برای دعا دارند زیرا خداوند برای آن‌ها مهم است. آن‌ها به طور ناخودآگاه این راز را که دعای شخصی قسمت مهمی از زندگی است را درونی‌سازی می‌کنند. این کار هم-چنین آن‌ها را تشویق می‌کند که تبدیل به مردان و زنان دعا در آینده شوند. یک بار «روزی عیسی در مکانی دعا می‌کرد. چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به او گفت: ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز، همان‌گونه که یحیی به شاگردانش آموخت.» (لوقا ۱۱: ۱) و این سؤال باعث شد تا عیسی دعای ربانی را به آن‌ها آموزش دهد. (آیات ۲: ۴) مشاهده‌ی عیسی در حین دعا این اشتیاق را در شاگردان ایجاد کرد تا خود نیز مردان دعا شوند.

چهارده بخش اول کتاب اعمال رسولان، چشم اندازی زیبا از زندگی کلیسای اولیه می‌بخشد. در این بخش بیست و دو ارجاع به دعا وجود دارد و بسیاری از مثال‌های این قسمت دعای متحد ایمانداران را به تصویر می‌کشد. زمانی که زوجی عادت بکنند که با یکدیگر دعا کنند و والدین با فرزندان

خود نیز دعا کنند، این علامتی مهم از داشتن هویت و ثبات در خانواده است. ما همچنین باید در مراسم‌های مهم خانوادگی و هم چنین زمانی که خانواده با مشکلی برمی‌خورد با یکدیگر دعا کنیم. خانواده‌ها باید متوجه باشند که دعا تنها یک مراسم نیست که در تولدها انجام می‌شود، بلکه جنبه و بخشی مهم از جشن تولد است. دعای قبل از یک سفر طولانی یا پیش از آن که عضوی از خانواده برای مراسمی خاص از خانواده دور می‌شود باعث جاری شدن برکت و محافظت خداوند بر آن مسافرت یا مراسم می‌گردد. این عمل - کرد همچنین تأیید می‌کند که خدا آن کسی است که ما کمک خود را در زمان‌های ضروری از او دریافت می‌کنیم.

پسرم در ابتدای زمان نوجوانی‌اش در مدرسه کریکت بازی می‌کرد. عادت داشتیم قبل از آن که برای شرکت در مسابقه‌ای برود با هم دعا کنیم. یک روز او را برای شرکت در مسابقه‌ای با ماشین می‌بردم اما فراموش کردم برای او دعا کنم. در حالی که رانندگی می‌کردم از من پرسید: "می‌توانی برایم دعا کنی؟" او به این نتیجه رسیده بود که سپردن یک مسابقه به خداوند بخشی مهم از زندگی اوست.

زمانی که کودکان بزرگ شدند هرگز فراموش نخواستند که هویت و امنیت آن‌ها به عنوان کودکان در گرو دعا کردن است. گاهی زمانی که از مراحل سخت و تنگی در زندگی‌شان عبور می‌کنند و وسوسه می‌شوند که ایمانشان را ترک کنند، خاطره‌ی خوش لحظات بودن در حضور خداوند، در زمان کودکی، مانع از ترک ایمانش می‌گردد. حتی اگر برای زمانی آن را ترک کنند، به یادآوردن این خاطرات می‌تواند باعث بازگشت‌شان به سوی خداوند شود. مطمئنم کودکانی را می‌شناسید که حتی زمانی که پشت به خداوند کرده‌اند از والدین خود می‌خواهند برای احتیاجات خاص آن‌ها دعا کنند.

احتیاج به تذکر نیست که دعا‌های خانوادگی نباید مانند قانونی سنگین، خسته کننده باشند. والدین باید هر کاری در توان دارند انجام دهند و از خلاقیت خود برای خوش آیند و جالب کردن زمان دعا برای فرزندان استفاده نمایند. یکی از کارهای خوش آیندی که والدین و فرزندان به عنوان یک خانواده می‌توانند انجام دهند این است که باید سعی کنند روش‌هایی را به کار گیرند که در آن‌ها کودکان بتوانند به معنای خاص کلمه در زمان‌های دعا مشارکت داشته باشند.

زمانی که فرزندان مان هنوز کوچک بودند پیش از دعا درباره‌ی موضوعاتی که می‌خواستیم برای‌شان دعا کنیم صحبت می‌کردیم بعد می‌پرسیدم: "چه کسی برای این موضوع دعا می‌کند؟" این باعث ایجاد اوقاتی خوش و پر از خنده در خانه می‌شد. همچنین تمرینی بود برای مشارکت بچه‌ها در زمان دعا. البته احتیاجات بچه‌ها جای مهمی در این زمان‌های دعا به خود اختصاص می‌داد. این حقیقت که آن‌ها می‌دانستند که می‌توانند این احتیاجات را در خانواده مطرح کرده و درباره‌ی آن‌ها دعا کنند باعث ایجاد احساس امنیت در آن‌ها شده بود.

بار دیگر باید بگویم که هر چقدر هم ما سعی کنیم تا ساعت‌های دعا را برای خانواده‌ی خود جالب و مهیج کنیم، خانواده اتوماتیک وار برای دعا جمع نمی‌شوند. بهترین کار این است که یک شخص مسئولیت این کار را بر عهده بگیرد و اطمینان حاصل کند که جلسات دعا در خانواده برگزار می‌شوند. وقتی کودکان کوچک هستند پدر و مادر باید این نقش را بر عهده بگیرند. وقتی فرزندان بزرگ شدند یکی از آن‌ها می‌تواند این نقش را بر عهده بگیرد. این اصل برای زوج‌هایی که فرزندی ندارند و یا فرزندان‌شان بزرگ شده‌اند و آن‌ها را ترک کرده‌اند نیز صادق است. بسیار غم‌انگیز است که امروزه بسیاری از زوج‌های مسیحی وقتی برای دعای متحد ندارند. این قضیه باید

در آن‌ها تغییر کند. زن یا شوهر باید این مسئولیت را بر عهده بگیرند و با هم دعا کنند.

نتیجه‌گیری

نکته‌ی اصلی این فصل این بود که مداخله‌ی خداوند مهم‌ترین فاکتور در خانواده‌ها و زندگی مشترک‌مان است. او یکی از طرف‌های موجود در پیمان ازدواج است. او است که به ما کمک می‌کند به پیمان ازدواج متعهد باشیم و در هر شرایطی برای نیکویی ما فکر و عمل می‌کند. ما نیز به نوبه‌ی خود باید نسبت به خداوند متعهد شویم و اصول او را در زندگی به کار ببریم. شکست در حفظ این تعهد ما را به سوی ویرانی هدایت می‌کند. زمان‌هایی که خانواده‌ها تحت حمله قرار می‌گیرند و گویی رسانه‌ها و ابزار مختلف موجود در اجتماع نبردی را علیه اصول کتاب مقدسی و خانواده و زندگی مشترک آغاز می‌کنند، مسیحیان نیز باید مشتاق حفظ اتحاد و سلامت این نهاد تأسیس شده توسط خداوند باشند.

فصل دوم

مصلوب شدن نفس

در فصل پیش به این نکته اشاره کردیم که تعهد خود خداوند و مداخله‌ی او در زندگی مشترک مسیحیان این اطمینان را به آن‌ها می‌بخشد و آن‌ها می‌توانند زندگی خانوادگی و مشترک شادی داشته باشند و هدفی که خداوند برای‌شان در نظر گرفته است را محقق سازند. پس چرا بسیاری از رهبران مسیحی زندگی مشترک ناموفق و پر از کشمکشی دارند؟ در این فصل به نکات بسیاری اشاره خواهم کرد که به این سؤال مهم پاسخ می‌دهد. اما در ابتدا می‌خواهم تمرینی را به شما پیشنهاد کنم که برای داشتن یک خانواده‌ی مسیحی سالم، ضروری است. در واقع این اصلی بنیادین برای کل زندگی یک مسیحی است، اما حتی رهبران مسیحی نیز در انجام این قسمت کوتاهی می‌کنند.

فرار از مصلوب کردن نفس اصلی‌ترین دلیل مشاجرات خانوادگی

پس از سی سال زندگی مشترک و انجام مشاوره‌های بی‌شمار به این نتیجه رسیده‌ام که آن چه معمولاً شادی و آرامش را از خانه‌های ما می‌دزد اجتناب از مصلوب کردن نفس است. این مشکل در کلیسا نیز دیده می‌شود. دلیل اصلی بسیاری از مشاجرات در کلیسا مسائل ظاهری نیست که افراد بر سر آن با هم بحث می‌کنند. این بحث‌های ظاهری شاید در مورد آموزه‌ها، استراتژی، امور اجرایی یا مسائل شخصی باشند. اما آن چه این مباحثات را دامن می‌زند اغلب نفس‌های آسیب دیده و انعطاف ناپذیر است.

در زندگی‌های مشترک مسیحی یا در کلیسا، زمانی که مشاجره‌ای یا اختلافی رخ می‌دهد آن چه ما در انتها انتظار داریم پیروزی بر طرف مخالف نیست بلکه اتحاد با او در راستای انجام اراده‌ی خداوند است. همه‌ی جناح‌ها باید برای آشکار شدن اراده‌ی خدا بجنگند و زمانی که اراده‌ی خداوند مشخص شد باید تسلیم آن شوند. اما در بسیاری از مشاجرات اگر چه ما زبانا می‌گوئیم که اراده‌ی خداوند باید انجام شود، اما آن چه ما بیش از هر چیزی می‌خواهیم این نیست که نام مسیح جلال یابد بلکه این است که جناح ما پیروز شود، قدرت ما اعمال شود، اقتدار و نفوذ ما آشکار شود.

انسان‌های کوچک به دنبال پیروزی‌های کوچک هستند و فراموش می‌کنند که در نبرد برای کسب پیروزی چه چیز نیکوی بزرگتری را از دست می‌دهند. آسان است که اجازه دهیم تعهدمان نسبت به خودمان بر حساسیت‌مان نسبت به اراده‌ی خداوند غالب آید، بنابراین مشتاق تسلیم شدن

به اراده‌ی خداوند نباشیم. زمانی که افراد احساس می‌کنند قدرت و نفوذشان کم شده است، احساس حقارت نموده و یا زمانی که احساس می‌کنند طرف مقابل در یک اختلاف شکست خورده است اغلب در واکنش نسبت به چنین شرایطی اصول مسیحی را فراموش می‌کنند و واکنش آن‌ها باعث تشدید مشکل می‌شود. اگر بخواهیم این مسئله را با زبان کتاب مقدسی تشریح کنیم آن‌ها نمی‌خواهند نفس خود را مصلوب کنند!

مصلوب کردن نفس یکی از اصلی‌ترین وظایف ما در زندگی مسیحی است. این کار اولین فراخوان مسیح برای شاگردی است: «سپس به همه فرمود: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، هر روز صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید.» (لوقا ۹: ۲۳) انکار نفس و برداشتن صلیب تمرینی روزانه برای مسیحیان است. پولس نظر خود را به ما این گونه ارائه می‌دهد. «پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده‌ی خدا تقدیم کنید که عبادت معقول یا «روحانی» شما همین است.» (رومیان ۱۲: ۱)

در سیستم قربانی در عهد عتیق افراد حیوانات را قربانی می‌کردند. اما ما اکنون زندگی خود را به عنوان قربانی تقدیم می‌کنیم و این کار را به صورت مکرر انجام می‌دهیم. همان طور که در حال زندگی هستیم هر روزه می‌میریم. دیگر مراسمی وجود ندارد. مسئله؛ مردن هر روزه است. پولس درباره‌ی خود چنین می‌گوید: «با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.» (غلاطیان ۲: ۲۰)

هر روز ما با شرایطی در زندگی خود برخورد می‌کنیم که در آن اراده‌ی ما با اراده‌ی خداوند در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. با آگاهی از این که

افکار ما و راه‌های ما با افکار و راه‌های خداوند بسیار متفاوت است، (اشعیا ۵۵: ۸-۹) هر روزه باید از خداوند بپرسیم او از ما می‌خواهد که چه چیزی را مصلوب کنیم؟ اگر در نبرد مصلوب نمودن نفس خود در خانه باختیم، نتیجه‌ای که حاصل می‌شود خانه‌ای پر از غم و مشکل خواهد بود.

مصلوب شدن نفس، چگونه به ما کمک می‌کند تا خانواده‌ای سالم داشته باشیم؟

بیایید به چند مثال از این که مصلوب کردن نفس، چگونه می‌تواند در بنای خانه‌ای سالم نقش داشته باشد را، بررسی کنیم:

- اغلب شب‌ها تا دیر وقت کار می‌کنم. بنابراین وقتی صبح از خواب بیدار می‌شوم بسیار گیج هستم. به عنوان یک سریلانکایی اصیل دوست دارم همان لحظه‌ای که از خواب بلند می‌شم یک فنجان چای بخورم. همسرم فرد سحرخیزی است و بسیار زودتر از من بلند می‌شود. چای را او درست می‌کند و چای مرا داخل فلاکس می‌ریزد. اولین کاری که می‌کنم این است، وقتی بیدار شدم فوراً به آشپزخانه می‌روم که چای خود را بردارم. چه اتفاقی می‌افتد اگر چای آماده نباشد؟ اولین واکنش من می‌تواند این باشد. عصبانیت! و می‌توانم این عصبانیت را با سؤال‌های غیرضروری و محکوم کننده ابراز کنم، با این که می‌دانم اگر همسرم چای را آماده نکرده است، حتماً دلیل موجهی دارد. به عنوان یک مسیحی باید گرایش غریزی ابراز خشم و ناراحتی را مصلوب کنم. از شخصی که پنجاه سال زندگی مشترک موفق را با همسر خود تجربه کرده می‌پرسند که سر زندگی شاد آن‌ها چیست؟ او پاسخ می‌دهد هر

روز چیزی وجود داشت که می‌خواستیم آن را بگوییم، اما نگفتم. او هر روز نفس خود را مصلوب می‌کرد.

- آقایان ممکن است زمانی که همسرشان از برقراری رابطه‌ی جنسی با آن‌ها اجتناب کند واکنشی غیرمنطقی نشان دهند. بعداً توضیح خواهم داد که داشتن رابطه‌ی جنسی برای یک زوج چه اهمیتی دارد و چگونه مردان به طور طبیعی معمولاً بیش از زنان مشتاق به انجام این کار هستند. با این حال اشتباه است که مردی خود را به همسرش تحمیل کند، حتی اگر اجتناب همسرش از برقراری رابطه‌ی جنسی با او برایش حکم تخریب شخصیتش را داشته باشد. شاید طبیعی به نظر برسد که او خشمگین شود و همسرش را با کلمات تند و خشن یا حتی ضربه‌های فیزیکی ناراحت کند و به او آسیب برساند. اما یک شوهر براساس کتاب مقدس آن خواسته و واکنش خود را کنترل می‌کند. او زن خود را هم چون خویشتن دوست دارد و از برنامه‌های خود به خاطر اشتیاق و وضعیت روحی و روانی همسرش صرف نظر می‌کند.

- زنی ممکن است به خاطر جملاتی که شوهرش در حضور فرزندان سرمیز شام به او می‌گوید ناراحت شود. (کاری بسیار غیر حکیمانه از سوی شوهر!) او می‌تواند با خشم به این کار او واکنش نشان دهد و ممکن است شوهر باز با پاسخی تند به او حمله کند و در نتیجه میز شام تبدیل به میز پینگ پونگی از حمله و ضد حمله میان آن دو شود. کودکان می‌توانند از این که والدین‌شان به این صورت به یکدیگر می‌تازند، دچار اضطراب فراوانی شوند. در هر مرحله از این بازی زن یا شوهر می‌توانند با اجتناب از ضربه زدن به دیگری این نبرد را پایان دهند. البته باید در مورد این مسئله که باعث تلخی بسیاری شده صحبت کنند، اما سرمیز شام جای صحبت کردن درباره‌ی آن موضوع نیست. افرادی که در زمان عصبانیت کنترل خود را از دست می‌دهند نهایتاً

سخنان تند و خشنی بر زبان خواهند آورد. بنابراین تبدیل به افراد نا-مهربانی خواهند گشت. یک مسیحی حکیم در چنین مواقعی تصمیم می‌گیرد گرایش طبیعی خود برای انجام واکنش را مصلوب سازد و حل مشکل را تا یافتن زمان و مکان مناسبی که احساسات آن‌ها فروکش کرده باشند به تعویق اندازد تا بتواند گفتگویی معقول با همسرش داشته باشد.

- مطالعه و آماده سازی مطالب همیشه برای من چالشی سخت بوده است. من اغلب سر میز کار در حال مطالعه هستم و تا دقایقی پیش از آماده شدن و ترک خانه و رسیدن به محل قرار، آن جا می‌مانم. معمولاً دقایقی بیشتر از آن چه برنامه‌ریزی کرده‌ام وقت خود را به مطالعه اختصاص می‌دهم. پس تا آن جا که می‌توانم به سرعت لباس می‌پوشم و از خانه بیرون می‌آیم. در سال‌های اولیه ازدواجم اغلب فراموش می‌کردم به زخم بگویم که دارم می‌روم. تا آن جا که من به خاطر دارم در خانه‌ای که من بزرگ شده بودم این موضوع مشکلی به حساب نمی‌آمد. اما همسر من این طور بزرگ نشده بود. او اغلب از این مسئله غمگین می‌شد که البته غمگین شدنش برای من قابل درک بود چون یک دفعه می‌دید همسرش در خانه نیست. باید می‌آموختم که عادت‌هایم را تغییر دهم و پیش از ترک خانه به او بگویم که دارم می‌روم. اغلب فراموش می‌کردم و بدون این که بخواهم بدون اطلاع رسانی خانه را ترک می‌کردم. در آن سال‌ها تلفن نداشتیم، بنابراین باید به خانه برمی‌گشتم و می‌گفتم: "خداحافظ!" و دوباره به راه خود ادامه می‌دادم. کار پر دردسری بود. اگر می‌خواستم همسر را محبت کنم باید راحتی خود را فدا می‌کردم.
- پدری خسته به خانه می‌آید و می‌خواهد زود به تخت خوابش برود. دخترش آن شب به جشنی دعوت شده و از او می‌پرسد آیا می‌تواند در حدود نیمه‌ی شب او را به خانه برگرداند؟ با شنیدن این درخواست قلبش

در درون سینه ناله و شکایت می‌کند اما او اشتیاقش برای خوابیدن را مصلوب کرده و می‌پذیرد که به دنبال دخترش برود. در واقع پذیرفتن درخواست فرزندان بهترین کاری است که یک پدر می‌تواند انجام دهد. من اغلب این کار را برای فرزندانم انجام می‌دهم و اغلب شاد می‌شدم که فرصتی پیدا کرده به آن‌ها از این طریق کمک کنم.

- بهاهای محبت‌آمیزی که ما برای کوچولوهای که عاشق‌شان هستیم می‌دهیم، بسیار زیبا هستند. بزرگترین سرمایه‌ی یک خانه شادی آن خانه است. ارزشش را دارد که کمی از خواب خود بزنیم تا بتوانیم چنین سرمایه‌ای بیاندوزیم.

- مادری کار خود را دوست دارد و برای جلال نام خداوند به خوبی کار می‌کند. او هم چنین خانواده‌ای را که خداوند به او داده است را دوست دارد. اخیراً او متوجه شده است که فرزندان‌ش به خاطر این که او سرکار می‌رود رنج می‌کشند زیرا سرکار رفتنش باعث شده وقت کافی به آن‌ها اختصاص ندهد. کناره‌گیری از کار برای این خانم، به معنای خودکشی است این یعنی توقف پیشرفت! اما او تصمیم می‌گیرد اشتیاقی را که از کار خود به دست می‌آورد و اهداف معقول پیشرفت در کارش را، مصلوب سازد.

- برای شوهری فرصتی بسیار عالی برای گذراندن دوره‌ای سه ماهه به دست می‌آید. این دوره می‌تواند به او کمک کند تا در کار خود پیشرفت کند و خداوند را جلال دهد. اما دو هفته پیش از رفتنش همسرش دچار عفونتی شدید می‌گردد که باعث می‌شود بسیار ضعیف شود. دکتر می‌گوید که شاید هفته‌ها طول بکشد که او قوت خود را باز یابد. شوهر می‌داند که انجام کارهای خانه بدون حضور او برای زن بیمارش بسیار دشوار خواهد بود. او اشتیاق خود برای شرکت در آن دوره را مصلوب

می‌کند تا بتواند به زنش کمک کند. فرد دیگری جای او در آن دوره شرکت می‌کند.

- زوجی بر سر اختلافی که در روابط آن‌ها پیش آمده با هم بحث می‌کنند. وقتی بحث را ادامه می‌دهند می‌فهمند که هر دو اشتباهاتی داشته‌اند و باید عذرخواهی کنند. اما احساس ندامت و عذرخواهی باعث تحقیر شدن و شکست تلقی می‌گردد. یکی از آن‌ها باید نفس خود را مصلوب کند فروتن شود و اول معذرت خواهی کند. احتمالاً پس از آن طرف مقابل نیز معذرت خواهی می‌کند. بعداً به شما نشان خواهیم داد آنانی که عذرخواهی نمی‌کنند، افراد ضعیفی هستند. بزرگترین نکته‌ی قوت زندگی ما این است که بنیادش بر فیض بنا شده باشد. عدم عذر خواهی مانع از آن می‌شود که فیض در زندگی‌های ما جاری شود و این نکته باعث می‌شود تا ما تبدیل به افرادی ضعیف بگردیم و شادی‌مان را از دست بدهیم.

- زنی گناهی مرتکب می‌شود. او گناهانش را نزد خداوند و همسرش اعتراف می‌کند و بخشیده می‌شود. آن‌ها ارتباط خود را بر اساس فیض خداوند بار دیگر آغاز می‌کنند. اما اکنون که ماه‌ها از آن جریان می‌گذرد آن‌ها با هم دچار اختلاف می‌شوند و در بحثی داغ شوهر می‌داند که اگر گناه گذشته‌ی همسرش را به روی او بیاورد، می‌تواند امتیاز مثبتی بر علیه او کسب کند. اما همان طور که خداوند گناهان گذشته‌ی آن زن را بخشیده است (ارمیا ۳۱: ۳۴) مسیحیانی هم که گناه دیگران را می‌بخشند، باید طوری رفتار کنند که گویی آن گناه را فراموش کرده‌اند. آن شوهر با مبارزه کردن با آن وسوسه (به یاد آوردن گناه بخشیده شده در زمان بحث) نفس خود را مصلوب می‌کند.

- مردی با تماشای سایت‌های غیراخلاقی برای به دست آوردن رضایت جنسی، در گناه می‌افتد. این کار او می‌تواند رابطه او با همسرش را

خراب کند و باعث شود که زنش از لحاظ جنسی برای او غیر جذاب شود زیرا در دنیای اینترنت و آن چه در آن به طور غیر واقعی از روابط جنسی ارائه می‌شود، رضایت افراد از رابطه‌ی جنسی واقعی را خراب می‌کند. او باید تصمیم بگیرد که اشتیاق خود را برای تماشای تصاویر ناپاک مصلوب کند. (این کار را نه تنها در ارتباط با اینترنت باید انجام دهد، بلکه در زمان تماشای تلویزیون و بیلبردهای تبلیغاتی!) تا عشق خود نسبت به خداوند و همسرش را در وجودش زنده نگاه دارد. با توجه به آن که اینترنت می‌تواند دام بسیار مهلکی برای افراد باشد، می‌توان از نرم‌افزارهای بسیار خوبی برای فیلتر کردن اینترنت استفاده کرد. یکی از افرادی که خود را متعهد به پاسخ‌گویی به او می‌دانم هر هفته گزارشی از عملکرد شخصیم را بوسیله‌ی نرم افزار Covenant Eyes دریافت می‌کند.

- زنی مسیحی رابطه‌ای گرم و صمیمانه را با همکار مردی در محل کارش ایجاد کرده است. هر چه قدر که وقت بیشتری را با هم سپری می‌کنند نتیجتاً می‌توانند در مورد مسائل بسیاری صحبت کنند و درکی ناسالم از نحوه‌ی تفکر یکدیگر کسب کنند. آن‌ها از بودن با یکدیگر لذت می‌برند و می‌بینند که به طور غیر طبیعی در زمان ناهار و زمان‌های دیگر به هم نزدیک می‌شوند. فوراً او در می‌یابد که دوست دارد به آن مرد نزدیک باشد و از مسائل شخصی زندگی‌اش با او سخن بگوید. او احساس می‌کند که میل ندارد از جزئیات رابطه‌ی خود با آن همکار با همسرش سخن بگوید که البته این بسیار خطرناک است. البته طبیعی است که برخی از مسیحیان، بعضی از افراد جنس مخالف را از دیگران جذاب‌تر بدانند و این اشتباه نیست که آن افراد را دوست داشته باشند اما اشتباه است که پا را از حدود فراتر بگذارند و رابطه‌ای ناسالم با چنین افرادی ایجاد کنند. یک مسیحی بر اساس کتاب مقدس باید اشتیاق خود برای

بودن در کنار چنین افرادی را مصلوب کند. البته باید بگوییم که رسانه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک نیز امروزه می‌توانند باعث ایجاد چنین روابط ناسالمی در افراد شوند. در این باره بعداً بیشتر سخن خواهیم گفت.

- شوهری شغل پر استرسی دارد و به خاطر کار فراوان نمی‌تواند به اندازه‌ی نیازش بخواهد در نتیجه بسیار حساس شده و به راحتی در خانه عصبانی می‌شود. او متوجه می‌شود که این چیز به خاطر استرس او است. این چیز به او هشدار می‌دهد که ممکن است کاری تند و خشن از او سر بزند. بنابراین وقتی وسوسه می‌شود که سخن تند و نیش‌داری نسبت به کودکان و همسرش بر زبان بیاورد او آگاهانه نفس خود را مصلوب و انتخاب می‌کند که واکنشی بر اساس غریزه‌ی خود نشان ندهد. در واقع وقتی فرزندان من کوچک بودند دریافتم خوب است که به آن‌ها بگویم تحت استرس و فشار هستم بنابراین آن‌ها می‌دانستند که آن‌ها دلیل آزرده‌گی من نیستند.

- مادری خصوصیات عروس آینده‌اش را از قبل مشخص کرده است. او لیستی از خصوصیات که می‌خواهد عروزش داشته باشد را در نظر گرفته است. پسر او عاشق یک دختر بسیار خوب مسیحی می‌شود. اما آن دختر واجد برخی از شرایطی که مادر در ذهن خود پرورانده است، نیست. پوست او بسیار تیره است، وضعیت فیزیکی او طوری نیست که مادر آن پسر او را خوش‌هیكل بخواند. خانواده‌ی او بسیار فقیرتر از خانواده‌ی پسر هستند و میزان تحصیلات او بسیار پایین‌تر از چیزی است که مادر آن پسر برای عروس آینده‌ی خود می‌خواسته است. آن مادر چه کار باید بکند؟ هیچ دلیل کتاب‌مقدسی برای رد کردن انتخاب پسرش برای آن مادر وجود ندارد. او باید خواسته‌های خود را مصلوب کند تا پسرش بتواند با این دختر خوب ازدواج کند.

اجتناب ما از مصلوب کردن نفسمان، می‌تواند نشانه‌ای از ضعف شخصیتی باشد. افراد اغلب دوست دارند ایده‌ها و نظرات خود را حفظ کنند و به خاطر اهدافی والاتر حاضر نیستند نظر دیگری را بپذیرند. آن‌ها این کار را نشانه‌ای از شکست می‌دانند. چنین ترسی از این گونه شکست‌ها نشانه‌ی وجود عدم امنیت در فرد است. متأسفانه لجبازی آن‌ها باعث آسیب به دیگران می‌شود. همسر و فرزندان چنین افرادی به خاطر اجتناب آن‌ها و نپذیرفتن و تسلیم شدن به آن چه برای همه بهترین است آسیب می‌بینند.

آن‌ها ممکن است افرادی "عادی" باشند اما تبدیل به افرادی نامهربان شده‌اند. فرزندانی که از روی خشم و اصرار برای انجام کاری که خود درست می‌دانند به والدین خود آسیب می‌رسانند نیز باید بدانند که کار آن‌ها هم صحیح نیست. شوهرانی که در زمان آزرده‌گی خود سخنان تند و خشن به همسرانشان نسبت می‌دهند نیز رفتاری نامهربان دارند. آن‌ها باید از این روش خود دست بکشند.

مسیحیان نباید باعث آسیب به کسی شوند. آن‌ها باید بیاموزند که با این کارشان خشنودی خدا را از دست داده و آسیب فراوانی به خود و دیگران وارد می‌کنند. نهایتاً موضوع این است که آیا ما خدا و اعضای خانواده‌مان را آن قدر دوست داریم که اراده‌ی خود را تسلیم خواسته‌ی آن‌ها کرده و تن به چیزی دهیم که نمی‌خواهیم و دوست نداریم؟ گاهی مسیحیان بالغ نیز این کار را دشوار می‌دانند. آن‌ها حتی ممکن است رهبرانی پیشرو باشند، اما آن‌ها افراد مقدسی نیستند. آن‌ها نباید در کلیسا رهبری کنند.

کمک در دسترس شما است.

باید خاطر نشان کنم که مصلوب ساختن نفس کاری نیست که ما بتوانیم با قوت خود آن را انجام دهیم، خداوند فیض لازم برای انجام این کار را به روشی فوق‌العاده انجام می‌دهد. دوستانی که به آن‌ها پاسخ‌گو هستیم می‌توانند در زمان‌های نیاز در رفع نقاط ضعف‌مان به ما یاری رسانند. ضعف‌هایی از قبیل خشم شدید و استفاده‌ی ناسالم از اینترنت! دوستان و رهبرانی که مورد احترام و پذیرش ما هستند می‌توانند به ما مشورت دهند. افرادی که باهوش و مجرب هستند و به سخنان ما گوش می‌دهند، می‌توانند ریشه‌هایی که باعث ناهماهنگی در خانواده‌ی ما می‌شوند را شناسایی کنند. ریشه‌هایی که ما به عنوان افرادی که در بطن آن مشکلات قرار داریم از دیدن آن‌ها ناتوان هستیم.

وقتی که شرایط بسیار غم‌انگیز می‌شوند، دیگران می‌توانند به ما کمک کنند تا مسائل را در پرتوی نوری تازه بنگریم و این برای ما راه را به سوی دستیابی به راه حل‌های مؤثر و مفید باز می‌کند. زوج‌هایی را خدمت کرده‌ام که فکر می‌کردند مشکلات آن‌ها غیرقابل حل هستند. تنها مداخله‌ی شخص ثالث که به آن‌ها فرصت سخن گفتن بدهد و بتواند به آن‌ها گوش دهد و نحوه‌ی رفتار آن‌ها را درک کند می‌تواند باعث ایجاد تغییرات چشمگیری در آن افراد شود. این مشاوره‌ها مخصوصاً در سال‌های اولیه‌ی ازدواج زمانی که یکی از زوجها از عمل کرد دیگری ناراحت می‌شود می‌تواند به آن‌ها کمک بسیاری کند.

او فکر می‌کند که همسرش با او نامهربان است، در حالی که مسئله‌ی اصلی ضعف شخصیتی همسر یا روش تربیتی است که با آن بزرگ شده است (این یعنی پیشینه و گذشته‌ی همسر او). اما آنچه حائز اهمیت است

این است که خداوند به ما توانایی لازم و قوت برای مصلوب ساختن نفس را می‌دهد. پولس می‌گوید: «زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه‌ی روح، اعمال گناه‌آلود بدن را بکشید، خواهید زیست.» (رومان ۸: ۱۳)

روح‌القدس در کنار ما حضور دارد و ما را برای انجام این کار کمک می‌کند. ما باید بپذیریم که مشکلاتی داریم. باید دعا کرده و از خداوند بخواهیم به ما کمک کند. خداوند قادر است که با راه‌های خود عمل کند اما ما نیز به نوبه‌ی خود باید آماده‌ی مصلوب ساختن نفس خود باشیم. او به ما قوت انجام این کار را می‌دهد. خداوند به طور شگفت‌انگیزی قادر است با افرادی که می‌خواهند به خاطر او تغییر کنند کار کند تا آن افراد تبدیل به کسانی شوند که مطلوب دل او باشند.

گاهی مسئله‌ی پیچیده‌تر، فقط مصلوب کردن نفس است. ممکن است فاکتورهای دیگری نیز وجود داشته باشند که می‌توانند واکنش‌هایی را در طرف مقابل برانگیزند. واکنش‌هایی نظیر آن چه پیش‌تر به شما گفتم، ولی معمولاً مصلوب کردن نفس عامل کلیدی است.

به عنوان مثال افرادی که در کودکی با بی‌رحمی توبیخ شده و آسیب دیده‌اند، ممکن است در زمان یک مشاجره در پذیرش مسائل از طرف مقابل بسیار محتاط عمل کنند و تحت تأثیر عمل کرد دیگران در زمان کودکی و این که چگونه در معرض سوءاستفاده یا آسیب قرار گرفته‌اند عمل نمایند. احساس گناه در برابر آن چه فرد در گذشته یا در زمان زندگی مشترک انجام داده، می‌تواند باعث شود تا شخص نتواند خود را دوست بدارد، و همین امر باعث می‌شود تا با دیگران و اعضای خانواده که سعی می‌کنند به او محبت کنند با خشونت رفتار کند. برخی از کودکانی که اصطلاحاً آن‌ها را "لوس" می‌خوانیم تقریباً توانسته‌اند با گریه و زاری فراوان به هر چه خواسته‌اند

برسند. این افراد وقتی بزرگ می‌شوند برای‌شان دشوار است که به خاطر دیگران از خواسته‌های خود صرف‌نظر کنند، زیرا آن‌ها مهارت زندگی با خواسته‌های محقق نشده را نیاموخته‌اند. بعداً به این مسئله بیشتر خواهیم پرداخت. اما حتی برای افرادی که با چنین ناتوانی دست و پنجه نرم می‌کنند فیض خداوند کافی است که آن‌ها را شفا داده و برای داشتن رفتار و اخلاقی خداپسندانه به آن‌ها قوت ببخشد.

ایمان به اراده‌ی کامل خداوند

در این قسمت یکی از موارد اصلی این است که ببینیم کتاب‌مقدس درباره‌ی ثمرات مصلوب کردن نفس به ما چه می‌گوید. عیسی فوراً پس از فراخوان خود برای انکار نفس و برداشتن صلیب چنین می‌گوید: «زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.» (لوقا ۹: ۲۴)

انکار نفس در اطاعت از مسیح چیزی نیست که به ما آسیب برساند، بلکه این راه رسیدن به حیات است. این بهترین کاری است که ما می‌توانیم برای پیشرفت و شادی در زندگی انجام دهیم. پولس می‌گوید زمانی که بدن‌های خود را به عنوان قربانی زنده به خداوند تقدیم می‌کنیم، آن گاه می‌توانیم. «یعنی آن گاه قادر به تشخیص اراده‌ی خدا خواهیم بود که نیکو، پسندیده و کامل است.» (رومان ۱۲: ۱-۲)

ما باید ایمان داشته باشیم که اراده‌ی خداوند نیکو، پسندیده و کامل است. اگر چنین باشد در آن زمان است که ما ریسک انکار نفس را خواهیم پذیرفت و می‌دانیم که اگر اشتباهی می‌کنیم و سپس معذرت خواهی می‌کنیم آن گاه خداوند به خاطر قدم اطاعتی که برداشته‌ایم از ما محافظت می‌کند.

ممکن است ما تجربیات ناخوشایند و دردناکی در ارتباط با از دست دادن چیزهایی در زندگی داشته باشیم. اما وقتی خداوند از ما می‌خواهد کاری انجام دهیم برای این است که این کار بهترین نتیجه را برای ما رقم خواهد زد. بنابراین اگر ما نفس خود را انکار کنیم این کار را با این ایمان انجام می‌دهیم که اراده‌ی خدا برای ما بهترین است. اگر ما به خدا ایمان نداشته باشیم خواه نفس خود را انکار کنیم خواه این کار را انجام ندهیم آرامش و شادی خود را از دست می‌دهیم.

پولس می‌گوید: «اینک خدای امید، شما را از کمال شادی و آرامش در ایمان آکنده سازد تا با قدرت روح القدس، سرشار از امید باشید.» (رومیان ۱۵: ۱۳) زیرا در زندگی مسیحی در هر کاری ایمان مسیری به سوی پیروزی است. ما به نیکویی اراده‌ی خدا ایمان داریم و تصمیماتی می‌گیریم که در ظاهر نشان از فداکاری دارد اما در عمق قلب خود می‌دانیم که آن‌ها راهی به سوی برکت برای ما هستند.

اگر ما به نوبه‌ی خود در زندگی خانوادگی به خاطر مشکلی که در درون مان است باعث آسیب و گریختن شادی از زندگی مان می‌شویم باید این مسئله را جدی بگیریم و فوراً به آن رسیدگی کنیم. نمی‌توانیم در این قسمت تخفیفی قائل شویم. این کار احمقانه است، زیرا با این کار نهایتاً به خود و افرادی که عاشق‌شان هستیم آسیب می‌زنیم. اما فراتر از آن این کار ما طغیان علیه خداوند است، کاری خطرناک و احمقانه! ما باید هر کاری که می‌توانیم را انجام دهیم و هر کمکی که نیاز است را برای غلبه بر این مشکل بطلبیم.

نتیجه‌گیری

همان طور که نجات پدیده‌ای مبتنی بر فیض خداوند برای ما است، تقدیس نیز همین گونه است. خداوند در کنار ما حضور دارد تا به آن‌ها که می‌خواهند اراده‌ی او اولین جایگاه را در زندگی‌شان داشته باشد، کمک کند. در زندگی خانوادگی درست مانند هر جنبه‌ی دیگر از زندگی، زمانی که اراده‌ی ما با اراده‌ی خداوند در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرد آن زمان باید نفس خود را مصلوب کنیم.

فصل سوم

عشق

عشق در کتاب مقدس به عنوان ارزشی کلیدی در زندگی مسیحی خوانده می‌شود. پولس آن را به عنوان مهمترین خصوصیت در اخلاقیات مسیحی می‌خواند. (اول قرنتیان ۱۳: ۱-۳؛ باب ۱۳) اگر چنین است عشق باید ارزش اصلی یک خانواده‌ی مسیحی نیز باشد. واضح است اولین نصیحتی که در عهد جدید به شوهران در خصوص رفتار با همسرشان مطرح می‌شود این است که همسران خود را محبت کنند. (افسیان ۵: ۲۵، ۲۸، ۳۳؛ کولسیان ۳: ۱۹) تفکری غالب در سریلانکا وجود دارد که افراد فکر می‌کنند زوجها باید هر چقدر که می‌توانند پیش از ازدواج از یکدیگر لذت ببرند چون پس از آن رابطه‌ی آن‌ها تلخ شده و آتش محبت آن‌ها رو به خاموشی می‌گراید. ما شدیداً با این تفکر مخالفیم! ما تأکید و تأیید می‌کنیم که محبت مسیحی که در خانه‌ها وجود دارد نتیجه‌ی یک ازدواج شاد است و خانه‌ی آن‌ها جایی است که محبت تا زمانی که آن‌ها بر زمین زندگی می‌کنند باقی می‌ماند. در این فصل و در فصل بعدی در می‌یابیم که اولویت بودن محبت در یک خانواده‌ی مسیحی به چه معنا است.

محبت به عنوان یک هدف

پولس قرنطیان را تشویق می‌کند که «طریق محبت را پیروی کنند.» (اول قرنطیان ۱۴: ۱) واژه‌ی یونانی که "پیروی کردن" ترجمه شده (dioko) است همان واژه‌ی با معنای "دنبال کردن، از پی رفتن یا شکار کردن" است. ترجمه‌ی انگلیسی Reuised Standand این آیه را این چنین ترجمه کرده است. "محبت را هدف خود قرار دهید." محبت باید هدف اصلی در زندگی یک مسیحی باشد. چیزی است که ما به دنبال آن می‌رویم. محبت منشأ نگرش اصلی ما در زندگی خانوادگی است. ما برای محبت به اعضای خانواده‌ی خود به دنبال فرصت‌های مناسبی می‌گردیم.

نگرش بسیاری از افراد در زندگی خانوادگی را می‌توان داد و ستد و امتیاز دادن خواند. افراد در شرایط مختلف با چنین نگرشی به زندگی مشترک خود نگاه می‌کنند که: "من تا این حد جلو می‌روم! بیشتر از آن نمی‌توانم!" من باید یک جوری او را مجبور به پذیرش این چیز کنم و من از روش‌های قانع کردن خود برای دستیابی به این هدف استفاده خواهم کرد. یا "باشه من با این که از این کار خوشحال نیستم، این را می‌پذیرم فقط به خاطر این که او را آرام نگاه دارم." گرفتن امتیازی از طرف مقابل در زندگی خانوادگی چنین افرادی پیروزی قلمداد می‌شود. بخشیدن موردی به طرف مقابل امتیاز خوانده می‌شود. اما در یک خانواده‌ی واقعی مسیحی برنده و بازنده‌ای وجود ندارد. ما در صورتی برده‌ایم که با یکدیگر با تمام دل بر سر مسئله‌ای به توافق رسیده باشیم. زمانی برنده هستیم که به یکدیگر محبت کرده باشیم. بنابراین این سؤال‌ها را از خود می‌پرسیم: "چگونه می‌توانم بارِ کاری او را کم کنم؟" امروز چه کاری می‌توانم انجام دهم که او را شاد کنم؟ یا این که "چگونه می‌توانم به او نشان دهم که از بودن در کنار او لذت می‌برم؟"

محبت کردن به اعضای خانواده‌ی مان باید هدف اصلی ما در زندگی باشد و مقیاسی برای اندازه‌گیری موفقیت در زندگی خانوادگی.

یکی از جنبه‌های کلیدی برای درک کتاب مقدس این مسئله این است که محبت خود یک هدف است و نه یک وسیله برای رسیدن به یک هدف. این یعنی وقتی ما محبت می‌کنیم ما به هدف خود رسیده‌ایم. (اول قرنتیان ۱۴: ۱) این یعنی ما موفق بوده‌ایم. ما محبت نمی‌کنیم که چیزی برای خود دریافت کنیم. وقتی ما محبت کردیم در واقع هر آن چه به دنبالش بوده‌ایم را یافته‌ایم. یعنی محبت به افراد را. محبت کردن باید طریقت زندگی ما بگردد. ما باید مشتاق محبت کردن باشیم. ما تنها با محبت کردن شاد می‌شویم و نتایجی که پس از آن دریافت می‌کنیم از اهمیت ثانویه‌ای برخوردارند.

نگرش امتیاز گرفتن در روابط خانوادگی امروزه به حد نهایت خود رسیده است. امروز در خانواده‌ها شاهد چانه زنی و حالت‌های داد و ستد هستیم و این گونه نگرش را در رمان‌ها و رسانه‌ها نیز شاهد هستیم. حتی در کتاب‌های معروف نیز این نوع نگرش به عنوان راهی برای رسیدن به رضایت کافی در روابط معرفی می‌شود. در چنین نگرشی یک طرف رابطه با ابزار عشق و محبت سعی می‌کند طرف مقابل را در وضعیت روحی خاصی قرار دهد تا آن چه او می‌خواهد را انجام دهد. دلیله این کار را با سامسون کرد. اما اغلب این موضوع مسئله‌ی نامحسوس‌تری از برانگیخته شدن شهوت سامسون، توسط دلیله است. مردی می‌تواند به همسرش گل هدیه کند صرفاً به این خاطر که او را از لحاظ روانی در شرایط خوبی قرار دهد تا همسرش آن چه او می‌خواهد را بپذیرد. یا می‌تواند تنها به خاطر عشق به همسر، به او گلی تقدیم کند. زنی ممکن است در روزی که کارهای بسیاری در خانه برای انجام دادن وجود دارد، به شوهرش اجازه دهد تا فوتبال نگاه کند برای این

که می‌خواهد او را آماده کند تا برایش لباس‌های نو بخرد. یا می‌تواند او را برای تماشای فوتبال آزاد بگذارد صرفاً به خاطر این که او را دوست دارد و از دیدن لذت بردن او از آن چه دوست دارد، شاد می‌شود.

در یک خانه‌ی مملو از محبت، نوعی همکاری مبتنی بر محبت وجود دارد که بر اساس تجربیات فراوانی از محبتی که آزادانه، فداکارانه و با شادی به اعضای آن خانه داده شده سرچشمه می‌گیرد. اعمال برخاسته از محبت امتیازهایی نیستند که ما با بی‌میلی به طرف مقابل می‌دهیم، بلکه هدایایی هستند که ما آن‌ها را با شادی به طرف مقابل می‌بخشیم. ما از استادی پیروی می‌کنیم که ما را دعوت کرده زمانی که کسی از ما می‌خواهد باری را برایش یک میل پیمائیم برایش دو میل برویم. (متی ۵: ۴۱) در این جا قانون کار وجود ندارد بلکه "عشق به خدمت" وجود دارد.

به عنوان مثال زن خانه، شب‌ها ظرف‌ها را می‌شوید. یک شب بعد از شام او با مادرش بسیار طولانی صحبت می‌کند. همسرش از دیدن برنامه‌ی خوب تلویزیونی صرف نظر می‌کند و خواسته‌ی خود را فدا کرده و زمانی که همسرش مشغول صحبت با تلفن است ظرف‌ها را می‌شوید. نه با بی‌میلی بلکه با رغبت و شادی به عنوان روشی برای ابراز محبت به همسرش! یا پسری به خانه برمی‌گردد و می‌بیند که مادرش سردرد شدیدی دارد و بر تخت دراز کشیده است و غذا نیز آماده نیست. پسر فوراً مشغول آماده کردن شام می‌شود، حتی با وجودی که به پختن غذا علاقه‌ی زیادی ندارد.

چنین رفتار و اعمالی به طور چشمگیری بر جو خانه تأثیر می‌گذارد. زمانی که هر کدام از اعضا می‌دانند که در قبال آسایش و شادی طرف مقابل مسئول هستند نور و شادی بخصوصی در میان آن‌ها حکم‌فرما می‌شود. زمانی که یکی از اعضای خانواده اشتباهی مرتکب می‌شود و کار خود را انجام نمی‌دهد این خطا باعث تخریب زیادی نمی‌شود. دیگران در خانه

می‌دانند که شخصی که خطایی مرتکب شده خود را متعهد به آرامش آن‌ها می‌داند و چنین خطاهایی همیشه رخ نمی‌دهد. کتاب امثال در مورد یک زن و همسر ایده‌آل چنین می‌گوید: «فرزندانش برخاسته، او را مبارک می‌خوانند؛ شوهرش نیز او را می‌ستاید.» (امثال ۳۱: ۲۸) در خانه‌ای که محبت آزادانه نثار اعضای آن می‌شود سپاس و قدردانی دیده می‌شود.

همیشه سعی می‌کنم نوشته‌های پشت سه چرخه‌هایی که در سربلانکا وسایل نقلیه عمومی محسوب می‌شوند را بخوانم. برخی از این نوشته‌ها مفاهیم روحانی دارند. مثل "خدا را شکر!" یا "راه، راه، راه آزادی است." برخی از این نوشته‌ها مثل هستند و بسیار معروفند مثل "هر که بامش بیش برفش بیشتر!" اما در تحقیق غیر علمی من در این باره معروف‌ترین عنوانی که بر این سه چرخه‌ها دیده‌ام درباره‌ی مادران، صاحبان این وسایل نقلیه بوده است. این برچسب‌ها که اغلب جملاتی در وصف و سپاس از آن‌ها است و رانندگان تاکسی هم می‌دانند که هیچ کس نمی‌تواند مانند مادرشان نسبت به آن‌ها محبت و فداکاری داشته باشد. بنابراین وقتی می‌خواهند چیزی بگویند که نمایانگر خاصیت ماشین آن‌ها باشد ترجیح می‌دهند چیزی درباره‌ی مادرشان بگویند. گاهی دلمان می‌خواهد که چنین احساسی نسبت به تمام اعضای خانواده وجود داشته باشد.

محبت نشان دادن به افرادی که قانع نیستند، آسان نیست.

زمانی که یکی از اعضای خانواده سعی می‌کند با محبت و فداکاری در خانه برخورد کند در حالی که طرف دیگر سعی می‌کند اول از همه آن چه می‌خواهد و دوست دارد را بدست آورد و انجام دهد در آن زمان است که الگوی محبت مسیحی در این خانواده با چالش‌های شدیدی روبرو می‌شود.

افراد پرتوقع زمانی که به خواسته‌ی خود رسیدند، ممکن است برای مدتی راضی باشند، اما فوراً چیز بیشتری تقاضا خواهند کرد. چنین افرادی هرگز شاد نخواهند بود و همسران آن‌ها در محبت کردن به آن‌ها و جلب رضایت-شان دچار ناامیدی خواهند شد.

گاهی چنین افرادی از آنچه غیر قابل تغییر است ناراحت می‌شوند. شوهر نمی‌تواند به خاطر این که زنش از برخی چیزها خوشش نمی‌آید شغل خود را تغییر دهد. یک همسر بیمار نمی‌تواند برای ارضا کردن نیازهای جنسی همسرش خود را شفا دهد. یک خانواده نمی‌تواند اگر شرایط و منابع مالی کافی ندارد به خانه‌ای بزرگتر و به محله‌ای بهتر نقل مکان کند.

قناعت یکی از خصوصیات کلیدی در دینداری است و پولس می‌گوید که وجود هر دوی این خصوصیات در زندگی فرد سودی عظیم است. (اول تیموتائوس ۶: ۶) پولس در حالی که از زندان این نامه را می‌نویسد چنین می‌گوید: «این را از سر نیاز نمی‌گویم، زیرا آموخته‌ام که در هر حال قانع باشم.» (فیلیپیان ۴: ۱۱) یحیی تعمید دهنده به سربازانی که نزد او می‌آیند چنین می‌گوید: «سربازان نیز از او پرسیدند: ما چه کنیم؟ گفت: به زور از کسی پول نگیرید و بر هیچ‌کس افترا مزنید و به مزد خویش قانع باشید.» (لوقا ۳: ۱۴)

در عبرانیان (۱۳: ۵) کلید قناعت به ما داده می‌شود. «زندگی شما بَری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است: تو را هرگز و ناخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد.» (عبرانیان ۱۳: ۵) ما باید همیشه به یاد داشته باشیم که ممکن است دنیا و آن چه متعلق به آن است را بسیار دوست داشته باشیم. زمانی که ما خود را از عشق به پول آزاد کردیم در آن صورت قدم بزرگی در راستای زندگی با قناعت برداشته‌ایم. اما در این جا گفته می‌شود که کلید اصلی حقیقت حضور و وجود مسیح با ما

است. او خود اشتیاق‌های عمیق درونی ما را ارضا می‌نماید. اگر او اشتیاق به دنیا را از زندگی ما برداشته و اشتیاق نسبت به خود را در ما نهادینه کند در آن زمان تبدیل به افراد قانعی خواهیم شد. بنابراین در آیه‌ی دیگر چنین می‌گوید: «پس با اطمینان می‌گوئیم: خداوند یاور من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟» (عبرانیان ۱۳: ۶) بار دیگر پولس از زندان می‌نویسد که چگونه داشتن عیسی بسیار رضایت بخش‌تر از همه‌ی افتخارات انسانی است که او باید در زمان مسیحی شدن آن‌ها را از دست می‌داد. او پس از ارائه لیستش از همه‌ی آن افتخارات چنین می‌گوید: «بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می‌دانم، که به‌خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، اینها همه را فضل می‌شمارم تا مسیح را به دست آورم.» (فیلیپیان ۳: ۸)

متأسفانه افراد بسیاری را دیده‌ام که گویی مسیحیان متعهدی هستند و اشتیاق به خدمت به خداوند دارند اما افرادی ناراحت و غمگین هستند. در نتیجه خانه‌ی آن‌ها به مکانی غمگین تبدیل شده است؟ آیا شما فرد شادی هستید؟ و به خاطر محبت عیسی خوشحالید؟ خواننده‌ی محترم، عیسی کاری فراتر از ارضای خواسته‌های ما برای مان انجام می‌دهد! بیاموزید بر او تکیه کنید مانند کودکی که می‌آموزد بر والدین خود تکیه کند. در اساس امنیتی که به خاطر وجود چنین رابطه‌ای با مسیح ایجاد می‌شود شما رضایت درونی را احساس خواهید کرد.

اجازه ندهید شخصیت‌تان شما را از این که یک مسیحی قانع باشید، باز دارد. برای یافتن شادی خداوند بجنگید! از مشورت و کمک افراد دیگر استفاده کنید تا بتوانید به حدی برسید که محبت خداوند موانع، آسیب‌ها و زخم‌های گذشته شما را که مانع شادی شما بود را بشکافد. عیسی باعث رضایت درونی شما می‌شود. با رضایتی که او درون شما ایجاد می‌کند قوت

کافی برای روبرویی با چالش‌ها و کاستی‌ها و محرومیت‌های موجود در خانواده را خواهید یافت و آن زمان است که می‌توانید قدردان محبت‌هایی باشید که همسران به شما نشان می‌دهد. این باعث خواهد شد که همسران نیز از کار خود احساس رضایت کند و برای او هم محبت فداکارانه نسبت به شما لذت‌بخش خواهد گشت.

مسیر رسیدن به قناعت ممکن است طولانی باشد. ممکن است احتیاج باشد که پیش از شناخت و رسیدن به قناعت واقعی، لایه‌های مختلف زخم‌های روحی و روانی گذشته‌ی شما، شفا یابند. اما ارزش آن را دارد که این سفر را آغاز کنیم. این سفر در واقع باز کردن راهی در زندگی ما است و باعث خواهد شد برکاتی که خداوند در کلامش به ما داده است را کامل‌تر بباییم. خدا را شکر می‌کنیم که خداوند فیض کافی برای این کار را به ما عطا نموده است. اما باید برای دریافت این فیض مداومت نشان داده و تمامی موانع موجود در این مسیر را از مقابل برداریم. این‌ها موانعی هستند که تا کنون مشاهده نموده‌ام:

- نبخشیدن کامل کسی که به شما آسیب رسانده است.
- عدم پذیرش این حقیقت که خداوند می‌تواند تجربیات ناخوشایند ما را به چیز نیکویی تبدیل کند. بنابراین پس از آن دیگر شما آن تجربیات را در طبقه‌ی تجربیات ناخوشایند قرار نخواهید داد.
- وقتی شما اجازه می‌دهید که زندگی شما دائماً به خاطر رفتارهای اشتباهی که دیگران نسبت به شما نشان داده‌اند تیره و تار شود.

- عدم مصلوب ساختن نفسمان. یعنی این که شما هر روزه آماده‌ی تسلیم نمودن خود به خداوند و دریافت هر آنچه او برای تان در نظر گرفته، نیستید.

- شرمنده بودن به خاطر گذشته‌تان یا به خاطر ظاهر فیزیکی‌تان، یا سابقه‌ی خانوادگی‌تان یا به خاطر نداشتن تحصیلات کافی! معمولاً آن چه افراد سعی می‌کنند مخفی کنند در واقع تأثیر بسیاری بر روحیات و اخلاقیات آن‌ها دارد.

- نپذیرفتن واقعیت وجودی همسران و نپذیرفتن او همان گونه که هست. عدم بردباری در برابر ضعف‌های او و شادی به خاطر این حقیقت که خداوند با وجود تمام ضعف‌های مان به ما زندگی خوبی عطا خواهد نمود.

- باور نکردن این که خداوند واقعاً آن چه برای تان نیکو است را می‌خواهد و اگر از او اطاعت کنید او بهترین را به شما عطا می‌کند.

برای داشتن خانه‌ای شاد خود شما باید فرد شادی باشید و از محبتی که خداوند نسبت به شما دارد لذت ببرید و با آگاهی از این حقیقت که او هر آن چه شما برای یک زندگی کامل و خداپسندانه احتیاج دارید را به شما خواهد بخشید در عمق وجودتان احساس قناعت داشته باشید. حرکت به سوی شادی، عمیقاً تحت تأثیر وجود همسری است که حاضر است علی رغم رفتار اشتباه و قدرشناس بودن همسرش باز هم او را محبت کند. دریافت چنین محبتی به فرد کمک می‌کند تا بتواند وفور محبت و پذیرشی که خداوند به او عطا می‌کند را دریافت کند. اگر همسری آسیب دیده و دردمند دارید از محبت کردن به او خسته خاطر نشوید، تسلیم نشوید و به محبت نمودن او ادامه دهید.

آگاهیه، محبت آگاهانه

در فصل بعدی خواهیم گفت که محبت خداوند چگونه ما را ترغیب می‌کند و ما را به سوی واکنشی از روی محبت در هر زمانی هدایت می‌کند. با این که محبت خدا همواره در اختیار ما است تا از قوت آن بهره ببریم اما این بدان معنا نیست که ما همیشه حاضر هستیم تا طریق محبت را طی کنیم. زمانی که پسری از مدرسه باز می‌گردد و فریاد می‌زند: "مامان! مامان!" مادرش در همان زمان به خاطر تمام زحماتی که برای آماده کردن خوراک و خانه کشیده است و استرس فراوانی دارد، باید داد زدن فرزندش را با واکنش غیرارادی، تند و خشمگین این گونه پاسخ دهد: "چیه؟" اما محبت خدا از درونش او را به سوی دیگری هدایت می‌کند. او به دعوت محبت الهی پاسخ می‌دهد و زبان خود را کنترل کرده و به آرامی پاسخ می‌دهد: "بله پسرم چه کاری داری؟" پسر با هیجان به مادرش می‌گوید که "برای تیم فوتبال مدرسه انتخاب شده‌ام!" با شنیدن این جمله مادر از خوشحالی فریاد می‌زند اما اگر او به غریزه‌ی طبیعی خود اکتفا می‌کرد و به دعوت محبت الهی پاسخ نمی‌داد چه اتفاقی می‌افتاد؟ در آن صورت او عمیقاً پسر خود را ناراحت کرده و باعث می‌شد که فرصت شاد بودن برای آن خانواده از دست برود.

اطاعت کلیدی است که دروازه‌هایی را به سوی محبت الهی می‌گشاید. در محبت خداوند هیچ کاستی وجود ندارد، اما همان طور که گفتیم ممکن است ما با ناطاعتی مانع از جاری شدن آن شویم. محبت مسیحی محبتی قاطع و آگاهانه است و این محبت مانند محبتی که زمانی برخورد با فردی که برایمان جذاب است رخ می‌دهد به خودی خود رخ نمی‌دهد. ما محبت واقعی را از طریق اطاعت دریافت کرده آن را به سوی دیگران جاری می‌کنیم. تصمیم ما برای اطاعت کردن از دشمنان راحت نیست، اما ما

تصمیم می‌گیریم آن‌ها را محبت کنیم. تصمیم ما برای اطاعت کردن محبت خداوند را فعال می‌کند و ما قوت لازم برای انجام آن چه او فرمان داده است را می‌یابیم.

این آن نوع محبتی است که خداوند نسبت به ما دارد. پولس می‌گوید: «اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» (رومیان ۵: ۸) این ما را به سوی درک محبت در مسیحیت هدایت می‌کند. این تصمیمی است که ما می‌گیریم، تا محبت کنیم حتی زمانی که به طور طبیعی دوست نداریم آن را انجام دهیم یا که فکر می‌کنیم فرد مورد نظر ظاهراً لیاقت محبت ندارد. زمانی که مسیحیان اولیه به دنبال واژه‌ای برای تشریح محبت مسیحی بودند، واژه‌ی آگاهانه را برگزیدند، نه واژه‌ی دیگری را. در آن روزها واژه‌های متداول دیگری نیز برای محبت به کار می‌رفت، واژه‌هایی نظیر *Philia*. به نظر می‌رسد که آن‌ها می‌خواستند بر آگاهانه بودن محبت تأکید کنند.

پولس می‌گوید که محبت «رفتار ناشایسته ندارد.» (اول قرنتیان ۱۳: ۵) اما اغلب مکالمات ما در خانه با هم "ناشایسته" است. گویی خانه مکانی است که در آن تمرین مؤدب بودن دشوار است. از ما انتظار می‌رود که سرکار و در کلیسا مؤدب باشیم. بنابراین بخواهیم یا نخواهیم مؤدبانه رفتار می‌کنیم، اما احتیاج نمی‌بینیم که در خانه آن نمایش‌ها را اجرا کنیم. بنابراین کودکان به طور طبیعی زمانی که با والدین خود صحبت می‌کنند بی‌ادب هستند و والدین هم در خانه مؤدب صحبت نمی‌کنند. یک بار همسر شبانی به شوهرش چنین گفت: "بیا امروز تغییری ایجاد کنیم بیا و امروز در خانه آن طور رفتار کن که در کلیسا رفتار می‌کنی و در کلیسا آن طور رفتار کن که در خانه رفتار می‌کنی!"

بسیاری از خانواده‌ها به نصایح پولس احتیاج دارند: «سخنان شما همیشه پر از فیض و سنجیده باشد، تا بدانید هر کس را چگونه پاسخ دهید.» (کولسیان ۴: ۶) حتی اگر به طور طبیعی دوست نداریم که در خانه مؤدبانه و با احترام صحبت کنیم می‌توانیم این کار را به نشانه‌ی اطاعت از فرمان خداوند انجام دهیم. محبت خداوند قوت لازم برای انجام این کار را به ما می‌دهد.

- شخصی به خاطر مشکلی که سر کار داشته تمام فکرش مشغول است. یک روز زمانی که او درباره‌ی این مشکل فکر می‌کند و باید هم زمان به ایمیل‌های فراوانی پاسخ دهد، به سرعت به آشپزخانه می‌رود و از کنار همسرش که در آشپزخانه بر صندلی نشسته عبور می‌کند چیزی از دورن او را ترغیب می‌کند که همسرش را بغل کند. این کار به معنای انحراف شدیدی برای ذهن متمرکز او است. با این حال او به صدای محبتی که از درون او بلند می‌شود گوش می‌کند و تصمیم می‌گیرد که یکی دو دقیقه‌ای را، به همسرش توجه کند.

- برادری در یک دفتر شروع به سخن گفتن با زن متأهل مسیحی می‌کند و مکالمه تبدیل به مکالمه‌ای صمیمی بدور از عرف جامعه تبدیل می‌شود. ابتدا آن خواهر توجهی که همکارش به او می‌کند را خوشایند می‌داند. اما ندای محبتی از دورن او می‌گوید که انتظار چنین توجه و محبتی را تنها باید از همسرش داشته باشد. بنابراین او به غریزه‌ی طبیعی خود برای بازکردن سر صحبت و گفتگوهای بعدی با آن مرد واکنش نشان می‌دهد. او تصمیم می‌گیرد که این نوع رضایت را تنها در ارتباط خود با همسرش بدست آورد.

- شوهری که سرعت و رانندمان کار، دو ارزش اساسی زندگی او را تشکیل می‌دهند با زن خداترسی ازدواج می‌کند که بسیار کند عمل می‌کند. او اغلب وسوسه می‌شود به خاطر بی‌صبری خود از کوره در رود. اما ندای محبت درونی‌اش به او یادآوری می‌کند واژه‌هایی که از زیانش خارج می‌شوند باید حساب شده باشند و بر نکات مثبت بسیاری که در زنش وجود دارد تمرکز کند و "با فروتنی [او] را از خود بهتر بداند." (فیلیپیان ۲:۳) او تصمیم می‌گیرد که به جای گله و شکایت به خاطر ضعف‌های همسرش به خاطر نکات مثبت همسرش سپاس‌گزار باشد و از او تقدیر کند.
- همیشه با فراموش کاری و بی‌تفاوتی مشکل داشته‌ام. با افزایش سن این مشکل حتی بدتر هم شده است. زمان بسیاری را صرف پیدا کردن کلیدهایم، عینک‌هایم، تلفنم و یادداشت‌هایم می‌کنم. اغلب فراموش می‌کنم زمان بیرون آمدن از خانه تلفن همراهم را بردارم. به خانه می‌آیم و فراموش می‌کنم چیزی که به همسرم قول داده بودم را بخرم. این خصوصیت من برای همسرم سخت است. اما او اغلب مرا در درماندگی قبل از ترک خانه (به علت گشتن دنبال وسائل) کمک می‌کند. یک بار به او گفتم که اگر می‌خواستیم می‌توانستیم با خرد کردن اعصاب خودمان خانه‌ی مان را تبدیل به منطقه‌ی جنگی کنیم اما کتاب مقدس می‌گوید: «محبت بردبار است.» (اول قرنتیان ۱۳: ۴) بنابراین با هم تصمیم گرفتیم که عجز بودن مان را در غالب کلمات ابراز نکنیم. آن قدر نکات مثبت برای لذت بردن از یکدیگر وجود دارد که احتیاج نیست به خاطر ضعف‌های مان خشمگین شویم.

بسیار آسان است که در زندگی روزمره، زوجها یکدیگر را فرض مسلم بدانند و از ابزار محبت و توجه به یکدیگر چشم‌پوشی کنند. اچ نورمن رایت؛ زوجها را چنین نصیحت می‌کند که "چهار دقیقه‌ی اول مصاحبت با یکدیگر را در (صبح و عصر و زمان‌های دیگر) به ابزار عشق برای بنای محبت در طول تمام روز، اختصاص دهند." با این که خود من این پیشنهاد او را دقیقاً انجام نمی‌دهم اما فکر می‌کنم بسیار مفید است.

ما باید دائماً باز ایستیم و به همسر خود بگوئیم که او مهم‌ترین فرد در زندگی ما است. وقتی در ابتدای صبح همسر خود را می‌بینیم او را در آغوش بگیریم، از او بپرسیم چگونه خوابیده یا عصرها از او بپرسیم روزش را چگونه سپری کرده است. در طول یک روز پر مشغله‌ی کاری هم باید به همسر خود تلفن کرده و از حالش با خبر شویم. این‌ها روش‌هایی هستند که محبت شما را نسبت به او ثابت می‌کنند.

زمانی که مسافرت می‌کنم، در طول روز پیام‌های بسیاری از طریق واتس آپ یا پیغام تلفنی برای همسر می‌فرستم. فقط به خاطر این که به او خبر بدهم که چه کار می‌کنم و این که به او بگویم به فکرش هستم. اغلب افراد می‌گویند که "احتیاج نیست کارهایی این چنینی انجام دهی که به او بگویم به فکرش هستم او می‌داند که من به او فکر می‌کنم." حتی اگر این مطلب درست باشد، وقتی که ما برای تأکید و یادآوری این که او را دوست داریم از کارهای روزانه خود باز می‌ایستیم باعث می‌شود که محبت بین ما شاداب و لذت‌بخش باقی بماند. این‌ها اصول محبت آگاهانه هستند، تصمیم برای محبت همسران‌مان!

پیش از پایان این فصل اجازه دهید یکی از جنبه‌های چالش‌برانگیز محبت آگاهانه را برای شما تشریح کنم که می‌توان آن را خود هدف دانست و

نه ابزاری برای رسیدن به هدف! این چالش توجه به والدین و افراد پا به سن گذاشته‌ی خانواده است.

برخی از افراد به خاطر ناتوانی جسمی یا روانی نمی‌توانند به محبت ما واکنش نشان دهند. مثلاً بیماران مبتلا به آلزایمر که تبدیل به افراد دیگری می‌شوند که قبلاً این گونه نبودند. گویی کمک و محبت به آن‌ها هیچ ثمره‌ی زمینی ندارد. بنابراین بدون انتظار هیچ واکنشی باید آن‌ها را دوست بداریم و محبت کنیم. ما این کار را می‌کنیم زیرا این کاری است که همه‌ی فرزندان با پدر و مادرهای مسن خود انجام خواهند داد. شاید به خاطر آن که مسیحیان از این وظیفه‌ی خود کوتاهی نموده بودند پولس با چنین سخنان تندی در مورد توجه به بیوه زنان سخن می‌گوید: «اگر کسی در پی تأمین معاش خویشان و بخصوص خانواده‌ی خود نباشد، منکر ایمان است و پست‌تر از بی‌ایمان.» (اول تیموتائوس ۵: ۸)

نتیجه‌گیری

محبت نمودن به اعضای خانواده همواره یک چالش باقی می‌ماند. اصول بسیاری در این باره وجود دارد که باید آن‌ها را یاد بگیریم، و تا زمانی که زنده هستیم باید در این باره بیاموزیم. بنابراین فصل بعدی را نیز به این مطلب اختصاص داده‌ایم و درباره‌ی جزئیات معنای محبت کردن در خانه بحث خواهیم کرد.

فصل چهارم نقش‌های زیبای خدا

فصل پیش را با این حقیقت به اتمام رساندیم، که تا زنده‌ایم باید درس‌های بسیاری را در مورد محبت نمودن به اعضای خانواده بیاموزیم.

هارمونی نقش‌های خداوند با طبیعت انسانی

تعلیم کلیدی کتاب مقدس درباره‌ی نقش زنان و شوهران را می‌توان این چنین خلاصه کرد: شوهران باید فداکارانه همسران خود را محبت کنند و زنان باید با احترام مطیع شوهران خود باشند.

شوهران، زنان خود را محبت کنند.

افسیسیان ۵: ۲۵ می‌گوید: «ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود،» آیه‌ی ۲۸ می‌گوید: «به همین سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن

خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می‌کند، خویشتن را محبت می‌نماید.»

آیه‌ی اول معنایش این است که شوهران باید آماده باشند جان خود را برای همسران خود فدا نمایند و زمانی که زنی چنین چیزی را می‌شنود شاید چنین بگوید: "از شوهرم نخواهید جانش را برای من فدا کند، آن چه من می‌خواهم بسیار ساده‌تر است. از او بخواهید وقتی از سر کار به خانه می‌آید پس از کشمکش‌های طولانی، فقط با من صحبت کند!" در واقع صحبت کردن با همسرش در آن موقع از روز می‌تواند به منزله‌ی مرگ برای شوهر باشد! شاید او پس از یک روز طولانی و پرمشغله و استرس‌زا ممکن است نخواهد فوراً پس از بازگشت به خانه با همسرش وارد گفتگو شود. شاید ترجیح بدهد که در تخت خود دراز بکشد یا کمی تلویزیون تماشا کند. بله! محبت او را و می‌دارد تا بر آن خواسته‌ی خود غلبه کند و به جای آن کارها با همسرش صحبت کند.

کولسیان مسئله‌ی رفتار تند شوهران را مطرح می‌کند و چنین می‌گوید: «ای شوهران، زنان خود را محبت کنید و به آنان تندی روا مدارید.» (کولسیان ۳: ۱۹) وارن وایربز؛ نظر خود را درباره‌ی این آیه‌ی چنین می‌گوید: "سر بودن به معنای رئیس بودن یا دیکتاتور بودن نیست. بلکه رهبری با محبت است." پطرس نظر خود را درباره‌ی "تندی نمودن" ابراز می‌کند و احترام را به شوهران گوشزد می‌کند: «به همین‌سان، شما نیز ای شوهران، در زندگی با همسرانتان با ملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظریفتر با احترام رفتار کنید، چرا که همپای شما وارث هدیه‌ی فیض‌آمیز حیاتند، تا دعاهايتان بازداشته نشود.» (اول پطرس ۳: ۷) در هیچ جای کتاب مقدس گفته نشده که شوهران باید زنان خود را مجبور به اطاعت کنند. اطاعت کاری است که زنان با شادی نسبت به شوهران خود نشان می‌دهند، البته شوهرانی که به

آن‌ها محبت نموده و به آن‌ها احترام می‌گذارند. زمانی که خودخواهی و تندی وارد رابطه‌ای شود آن رابطه تبدیل به رابطه‌ای خودخواهانه خواهد شد. متأسفانه این موضوع آن قدر اتفاق می‌افتد که افراد بسیاری می‌گویند زنان باید مطیع شوهران خود باشند. اما این پاسخ این مشکل نیست! پاسخ کتاب مقدسی این است که شوهران زنان خود را محبت کنند و با احترام با آنها رفتار نمایند. پطرس به شوهران می‌گوید که اگر آنها چنین رفتار کنند، "دعاهای آن‌ها بازداشته نخواهد شد." خداوند به دعاهای آنانی که با محبت و احترام با همسران خود رفتار نمی‌کنند پاسخ نخواهد داد!

محبت همراه با احترام روشی است که از طریق آن شوهران همسران خود را کامل می‌کنند. زنان زمانی که محبت واقعی را دریافت می‌کنند کامل می‌شوند. با برخی از همسران کارکنان سازمان Youth for Christ صحبت کرده‌ام و از آن‌ها خواسته‌ام بگویند که دوست دارند همسران‌شان چگونه محبت‌شان را به آن‌ها نشان دهند. این‌ها پاسخ‌هایی هستند که آن‌ها به من داده‌اند. از او می‌خواهم:

- مرا باور داشته باشد.
- در مقابل دیگران از خوبی‌های من صحبت کند و نه از نقاط ضعفم مخصوصاً در مقابل خانواده‌ی خودش!
- اشتباهاتم را با محبت به من گوش زد کند نه با فریاد زدن!
- وقتی هم ناراحت است با من با لحنی صحیح صحبت کند.
- از آن چه می‌کنم قدردانی کرده و سپاسگزار باشد.
- در کارهای خانه به من کمک کند مخصوصاً در نگهداری از بچه‌ها.
- تنها سخن گفتن از محبت کافی نیست. داوطلبانه در کارهای خانه به من کمک کند.

- از روز تعطیل خود استفاده کند و در آن روز کاری را انجام دهد که من از او می‌خواهم.
- به سلامت روحانی و سلامت بخش‌های دیگر زندگی‌ام اهمیت دهد.
- بداند که من در چه مسائلی مشکل دارم و وقتی احتیاج دارم او به من کمک کند سریعاً وارد عمل شود.
- به خودش برسد، تمیز و اصلاح کرده باشد.
- به من گوش دهد و مرا درک کند.
- اگر قرار است دیر به منزل برگردد، مرا از قبل مطلع نماید.
- مرا به صرف شام به بیرون دعوت کند.

هیچ کدام از این زنان نخواستند که شوهران‌شان برای آن‌ها وسیله‌ای خرید کنند، چون همه‌ی آنها باور داشتند که شوهران‌شان سخت کار می‌کنند تا احتیاجات مالی خانواده را برآورده کنند! اما هر کدام از نکات ذکر شده در لیست بالا بیانگر الگوی کتابمقدسی ارتباط بر اساس محبت و احترام در عهد جدید حکایت می‌کند. شوهران باید سخت تلاش کنند تا بدانند احتیاج همسرشان چیست و همه‌ی تلاش خود را بکنند تا آنها را برآورده سازند.

گاهی شوهران فکر می‌کنند اگر نیازهای مالی خانواده را تأمین کنند تمام نقش خود را انجام داده‌اند. اما این طور نیست! مطمئنم این جمله را شنیده‌اید: "بهترین کاری که یک پدر می‌تواند برای بچه‌ها انجام دهد این است که مادر آن‌ها را محبت کند." ما شوهران باید همه تلاش‌مان را بکنیم تا به طور مشهود محبت خود را نسبت به همسران‌مان ابراز نمائیم.

زنان مطیع شوهران خود باشید و به آن‌ها احترام بگذارید.

بسیاری مواقع از زنان خواسته می‌شود تا مطیع شوهران خود باشند. (افسیسیان ۵: ۲۲، ۲۴ کولسیان ۳: ۱۸، اول پطرس ۳: ۱) اما وقتی هیچ محبت و احترامی که عهد جدید می‌گوید از سوی شوهران دیده نمی‌شود، اطاعت اجباری می‌تواند لطامات جبران ناپذیری باقی بگذارد. شوهران کتاب مقدسی انسان‌های فروتنی هستند که آموخته‌اند چگونه باید تسلیم مسیح، نظم و ترتیب، تعالیم کلیسای محلی، مقامات کشوری و کافرمایان خود باشند. چنین افرادی واجد شرایط هستند تا سر خانه باشند و زمانی که زنی آزادانه و از روی عشق تصمیم می‌گیرد مطیع سر با محبت خود شود آن زمان است که زندگی خانوادگی شاد و هماهنگی را تجربه خواهند کرد.

تصمیم برای تسلیم و اطاعت از شوهران توسط زن همچنین روشی است که از طریق آن زنان شوهران خود را کامل می‌کنند. پولس این را در افسسیان ۵: ۳۳ چنین تشریح می‌کند. در آنجا می‌گوید: «باری، هر يك از شما نیز باید زن خود را همچون خویشان محبت کند، و زن باید شوهر خویش را حرمت نهد.» واژه‌ای که در این جا "حرمت" ترجمه شده است می‌تواند همچنین "ترس" ترجمه شود. اما معنایی که در این جا مد نظر است "احترام" است. مردان با دریافت احترام از طرف همسرشان کامل می‌شوند. رفتار غیرمحترمانه با شوهر توهین به شخصیت او است. معمولاً زنان در خانه اشخاصی هستند که عادل‌تر و مذهبی‌تر به نظر می‌آیند، اما آن‌ها می‌توانند در نحوه‌ی صحبت با همسرشان گستاخانه و محکوم کننده عمل نمایند. این الگویی نیست که کتاب مقدس به ما ارائه می‌دهد.

کتاب امثال سه بار درباره‌ی تجربه‌ی وحشتناک زندگی با زن ستیزه جو سخن می‌گوید: (امثال ۲۷: ۱۵ همچنین امثال ۲۱: ۹ و ۲۵: ۲۴) را مطالعه کنید. شوهران چنین زنانی به دنبال راههایی خواهند گشت تا از آن شرایط

فرار کنند و آن‌ها معمولاً به کارهایی نظیر مشروب خوردن، روابط نامشروع با دیگران، کار کردن افراطی یا صرف وقت بسیار با دوستان رو می‌آورند.

نصیحت پطرس به زنانی که شوهران‌شان بی‌ایمان است نیز همانند کاری است که همه‌ی زن‌ها باید انجام دهند. «به همین‌سان، شما ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید تا چنانچه برخی کلام را اطاعت نکنند، بی‌آنکه سخنی بر زبان آرید، در اثر رفتار همسرانشان جذب شوند، زیرا زندگی پاک و خداترسانه‌ی شما را مشاهده خواهند کرد.» (اول پطرس ۳: ۱-۲)

دکتر امرسان اگرچ؛ کتاب بسیار مفیدی درباره‌ی ارتباط زنان و شوهران به نام عشق و احترام نوشته است او می‌گوید: "بهترین روش برای محبت به شوهر نشان دادن احترام به طریق‌هایی است که برایش با معنا باشد." بنابراین زن باید نسبت به مسائلی که برای شوهرش مهم است توجه نماید. مواردی از قبیل ورزش، سیاست یا علایق ذهنی او! اگر چه نیازی نیست که او خود در این زمینه‌ها مهارتی کسب کند اما به خاطر محبت به همسرش سعی می‌کند که با این موضوعات آشنا شود. افرادی که دارای علائق خاصی هستند معمولاً دچار تنهایی می‌گردند اما اگر زنان بخواهند تا گفتگویی در رابطه با علائق شوهرشان داشته باشند در آن زمان است که شوهر دیگر اسیر تنهایی نخواهد شد.

ما اتوماتیک وار، کارهایی را انجام می‌دهیم که دیده‌ایم والدین مان انجام می‌دهند. بنابراین اگر مادرزنی به شوهر خود بی‌احترامی می‌کند، دختر نیز اتوماتیک‌وار همین رفتار را با شوهر خود انجام خواهد داد. بنابراین او باید مرتباً اشتباه بودن عادت خود را به خود یادآوری بکند و تمامی سعی خود را بکند تا بر این عادت بد خود غلبه نماید. از آن جا که این ضعف بسیار متداول است حتی ممکن است که مردان مسیحی نیز در زمان عصیانیت به همسرانشان توهین کنند. این کار شرارت بار است! خشم واکنشی طبیعی و

از پیش تعیین شده‌ی افراد در برابر مشکلات است بنابراین باید از پیش در این باره این خطر وحشتناک هشدار بدهم تا شوهران هم سعی کنند تا نسبت به این وسوسه هوشیار باشند. اگر شوهری در این قسمت بلغزد باید فوراً کاری برای جبران آن انجام دهد. من به چنین شوهرانی پیشنهاد می‌کنم که نه تنها با فروتنی از همسران خود طلب بخشش کنند، بلکه نزد آن کسی که از لحاظ روحانی به او پاسخ گو هستند نیز به اشتباه خود اعتراف کنند. تمام جوانب و آسیب‌های ظاهری این نوع رفتار باید با قاطعیت اصلاح شود. باید شوهر خانه نسبت به رفتار خود با همسرش پاسخ‌گویی و تعهد داشته باشد و ابزارها و روش‌های لازم برای انجام این مهم، به کار گرفته شود. در کلیسا نیز باید این امر مهم تلقی شود که در تفکر مسیحی چنین رفتاری به هیچ وجه پذیرفته شده نیست.

در فرضیه‌ی اصلی کتاب Eggerichs نیز آمده که ریشه‌ی اصلی بسیاری از مشکلات زناشویی این است که شوهر نتوانسته زن خود را محبت کند و او نیز متقابلاً شوهر خود را احترام نکرده است. بسیار خوب است که هر زوجی درباره‌ی این حقیقت آگاهی لازم را داشته باشند. بنابراین وقتی در خانواده تنش وجود دارد شوهر باید از خود بپرسد: "آیا من در محبت کردن به همسرم آنطور که باید موفق بوده‌ام؟" و زن باید از خود بپرسد: "آیا من توانسته‌ام آن طور که باید شوهرم را احترام نمایم؟"

محبت خداوند به ما قوت می‌بخشد.

در این فصل و فصل پیش الگوهای کتاب مقدسی محبت را به شما ارائه دادم که ظاهراً بسیار عالی به نظر می‌آیند اما بسیاری ممکن است از خود

بپرسند که آیا این الگوها جنبه‌ی کاربردی دارند یا خیر؟ آیا واقعاً ممکن است در خانه آن طور که کتاب مقدس از ما انتظار دارد با محبت رفتار کنیم؟

اولین موضوعی که باید بگویم این است که این خداوند است که به ما قوت کافی برای نشان دادن چنین محبتی را عطا می‌کند. پولس می‌گوید: «و این امید به سرافکندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما ریخته شده است.» (رومان ۵: ۵)

واژه‌ای که به "ریخته شده است" ترجمه شده به معنای وفور و فراوانی هم هست. در محبتی که از سوی خداوند در زندگی‌های ما ریخته می‌شود هیچ کم و کاستی وجود ندارد. رهبران مسیحی که سعی می‌کنند در خانواده‌های خود نیز عضوی نیکو و خوب باشند، می‌توانند شهادت دهند که زندگی دشوار است. زندگی خانوادگی از لحاظ احساسی تمام شیرهی وجود ما را می‌کشد و ما را از لحاظ فیزیکی خسته و فرسوده می‌کند، اما محبت خداوند با وجود تمامی موانع، قوت لازم را در اختیار ما قرار می‌دهد. محبت خداوند شادی لازم و کافی را در ما ایجاد می‌کند و روحیه‌ی ما را نسبت به زندگی و زیستن با دیگران مثبت نگاه می‌دارد.

سر قوت خدمت (در خانه، در کلیسا یا در اجتماع) وجود محبت خداوند در قلب‌های ما است. پولس درباره‌ی قوت خدمات خود چنین می‌گوید: «زیرا محبت مسیح بر ما حکمفرماست، چون یقین داریم که يك تن به خاطر همه مرد، پس همه مردند.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۴) واژه‌ای که به "حکمفرما" ترجمه شده (Sunecho) است که به معنای اعمال فشار برای انجام کاری است. محبت خداوند ما را برای محبت کردن برمی‌انگیزاند و قوت کافی برای محبت نمودن را می‌بخشد که گاهی کار بسیار طاقت فرسای است.

وقتی پسرم کوچک بود گاهی از من می‌خواست که عصرها با او کریکت بازی کنم. معمولاً عصرها خسته بودم و ترجیح می‌دادم کار دیگری انجام دهم. مثلاً دوست داشتم کتاب بخوانم یا تلویزیون تماشا کنم و بر خلاف پسرم حریف خوبی برای او محسوب نمی‌شدم. اما محبت الهی مرا تحت فشار قرار می‌داد تا با او بازی کنم. هرگز به خاطر تصمیم خود برای بازی کردن با او پشیمان نشده‌ام زیرا همیشه پس از بازی با او از لحاظ فیزیکی احساس خوبی داشتم. محبت مرا بر می‌انگیخت که با پسر خود بازی کنم و سپس همان محبت مرا بعد از بازی، تر و تازه می‌ساخت.

ما باید خود را در شرایطی قرار دهیم که محبت خداوند زندگی ما را در بر بگیرد، تا بتوانیم قوت لازم برای محبت کردن را داشته باشیم. قبل از هر چیزی ابتدا باید قلب خود را نسبت به این محبت بگشائیم. در فصل اول در مورد مادری سخن گفتیم که با وجود داشتن فرزندان بسیار، با دعا نمودن ارتباط صمیمی خود را با خداوند حفظ می‌کرد. او بر صندلی خود تکیه می‌داد و پیشبند خود را بر سرش می‌کشید و دعا می‌کرد. اشعیا به ما می‌گوید که انتظار برای خداوند، سر قوت ما است. «اما آنان که برای خداوند انتظار می‌کشند، نیروی تازه خواهند یافت و با بالهایی همچون عقاب اوج خواهند گرفت؛ خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛ خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.» (اشعیا ۴۰: ۳۱) زمانی که با محبت خود به حضور پدر وارد می‌شویم، محبت او، زندگی‌های ما را در بر می‌گیرد. البته برای رهبرانی که خانواده‌ای بزرگ دارند، پیدا کردن زمانی برای داشتن خلوتی با خداوند چالشی بزرگ به شمار می‌آید. زمانی که جوان بودم موعظه‌ای از شبانی آمریکایی به نام لود گولز؛ Lud Golz شنیدم که می‌گفت: "اگر برای دعا کردن وقت ندارید پس وقتی برای انجام هیچ کاری را نخواهید داشت." این نصیحت را همیشه آویزه‌ی گوش خود نموده‌ام.

مطمئنم یکی از مهم‌ترین جنبه‌های رشد در زندگی مسیحی این است که بیاموزیم چگونه باید پذیرای محبت خداوند باشیم. این چیزی است که ما با ایمان می‌پذیریم و آن چه کتاب مقدس درباره‌ی محبت خدا به ما می‌گوید را باور می‌کنیم. اما برخی از افراد چنان در زندگی دچار آسیب شده‌اند که حتی نمی‌توانند بپذیرند از سوی خداوند پذیرفته شده هستند. شادی این که خداوند به خاطر وجود آن‌ها لذت می‌برد. کتاب مقدس درباره‌ی این موضوع سخن بسیاری می‌گوید. (مثال مزامیر ۳۵: ۲۷؛ ۱۴۷: ۱۱؛ ۱۴۹: ۴؛ اشعیا ۶۲: ۴؛ نحμία ۳: ۱۷) این وعده‌ها برای آن‌ها واقعی نیستند. بنابراین با طردشدگی به حیات خود ادامه می‌دهند. این تجربه، بر تمام تجربیات آن‌ها سایه می‌افکند حتی با تجربه‌ی دریافت محبت خداوند! و همین باعث می‌شود که نتوانند نسبت به دیگران با شادی ابراز محبت نمایند.

همان طور که در فصل پیش اشاره کردیم برخی از مسیحیان باید از تجربیات دردناک زندگی‌شان که باعث آسیب به آن‌ها شده و آن‌ها را در دریافت محبت خداوند ناتوان گردانده، آزاد شوند. افرادی می‌توانند آنان را هدایت کنند تا افرادی که به آن‌ها آسیب زده‌اند را ببخشند و بپذیرند که خداوند قادر است حتی از آسیب‌های زندگی آن‌ها برای چیزی نیکو استفاده کند.

چنین شفایی می‌تواند در را به سوی دریافت محبت واقعی خداوند باز کند بنابراین پس از آن دیگر آن‌ها به مسائل با پیش زمینه‌ی درد و خشم نخواهند نگرست. کلید چنین شفایی ایمان به آن چیزی است که کتاب مقدس درباره‌ی رابطه‌ی خداوند به ما می‌گوید. متأسفانه برخی از پذیرش این حقیقت سرباز می‌زنند. آن‌ها می‌خواهند خشم خود و آسیب خود و هر آن چه بر آن‌ها گذشته است را در وجودشان زنده نگاه دارند. آن‌ها به خود آسیب می‌زنند و نهایتاً با اعمال‌شان به دیگران نیز آسیب می‌زنند، این

کار آنها به خاطر وجود غم در زندگی‌شان رخ می‌دهد. برخی از افراد به محبت و توجه اعضای خانواده‌ی خود پاسخ نمی‌دهند زیرا با فشارهای غیرعادی بسیاری در زندگی خود روبرو هستند بنابراین از وضعیت روانی خوبی برخوردار نیستند. این فشار شاید به خاطر شرایط فیزیکی ایجاد شده باشد مثلاً عادت ماهیانه خانم‌ها یا یائسگی، یک بیماری، فشار کاری یا چالش‌های خاص در محل کار برخی از افراد.

به عنوان مثال شرایط مادر جوانی را در نظر بگیرید که به تازگی فرزند دومش را بدنیا آورده است. نگهداری از یک نوزاد دشوار است و نگهداری از دو کودک کاری است دشوارتر. همسرش هر کاری برای حمایت از او انجام می‌دهد اما از این که زنش هرگز قدردان نیست ناراحت می‌شود. با این حال او ممکن است با تندی با شوهرش سخن بگوید زیرا بار مسئولیت‌ها و فشار کاری‌اش بیش از اندازه است و همیشه خلقتش بد است. اگر شوهر این زن از رفتار او ناراحت شود و آن را توهینی به خود بداند مشکل پیچیده‌تر می‌شود بدین گونه که همسرش با آسیب و سختی بیشتری، روبرو می‌شود. او باید بیاموزد که با صبر متحمل بارهای همسرش گردد و هر اقدامی انجام دهد تا از فشارهای او کاسته شود. باید دعا کند که زنش بتواند فشاری که تجربه می‌کند را راحت‌تر تحمل کند. گاهی گناه می‌تواند مانع از جاری شدن محبت خدا گردد. زمانی که در زندگی ما گناهان توبه نکرده‌ای وجود داشته باشد ما بر اساس حس گناهی که در خود داریم رفتار خواهیم کرد. بنابراین تبدیل به افرادی حساس و عیب‌جو می‌شویم. راه حل این مشکل "قدم زدن در نور است" یعنی اعتراف به گناهانمان "تا خون عیسی ما را از همه‌ی گناهانمان پاک نماید. (اول یوحنا ۱: ۷)

نتیجه‌ی چنین اعترافی همان چیزی است که داوود پس از توبه‌ی خود می‌یابد: "شادیِ نجات [خداوند] در ما احیا می‌شود و ما" بانگ شادی و خشنودی را سر خواهیم داد. (مزامیر ۵: ۸، ۱۲).

شرایطی پیش می‌آید که همه‌ی اعضای خانواده می‌دانند پدر کار اشتباهی انجام داده است اما هیچ کس به خاطر آن کار با او برخورد نمی‌کند و ظاهر را نگاه می‌دارند، گویی هیچ اتفاق غیرعادی نیفتاده است. اما سایه‌ی سنگین گناه توبه نشده در آن خانه وجود دارد و آزادی ناشی از وجود محبت در آن خانه وجود ندارد.

اما اگر شادی دریافت محبت آزادانه از سوی خدا و دیگران را ندارید باید کاری بکنید! خداوند راه‌های شفا را برای شما مهیا نموده است. اگر اجازه ندهیم که خداوند ما را شفا دهد، همان طور زندگی خود را غمگین ادامه خواهیم داد و به همین خاطر باعث می‌شویم که شادی بین اعضای خانواده ما نیز از بین برود. بهایی که باید در زندگی خشم‌آلود و گناه‌آلود پرداخت شود بسیار زیاد است و ارزشش را ندارد که ما زندگی خود را با خشم و گناه سپری کنیم. با این کار ما هم به خود و هم به دیگران آسیب خواهیم زد.

صلیب ما معمولاً داشتن تعادل در زندگی است.

مسیحیان خوانده شده‌اند تا زندگی متعادلی داشته باشند. این به معنای انجام همه کارها با میانه روی نیست بلکه به معنای اطاعت در همه‌ی زمینه‌های زندگی است. انجام این مهم در دنیای پر مشغله‌ی امروز کار بسیار دشواری است. تعهد نسبت به کار و تحصیل در حالی که در کلیسا فعال هستیم دشوار است چه برسد به آن که بخواهیم عضوی خوب نیز برای

خانواده‌ی خود باشیم. این موارد می‌توانند برای‌مان بسیار دشوار و خسته کننده باشند. بیائید نیازهایی که ممکن است در چنین شرایطی پیش بیاید را پیش‌بینی کنیم. یکی از زوجها ممکن است شب هنگام غمگین باشد در حالی که دیگری شدیداً خسته و بخواهد که بخوابد. درست در میان یک برنامه‌ی پرمشغله ممکن است عدم اتحاد و هماهنگی پیش بیاید. یک کودک ممکن است برای انجام تکالیف خود احتیاج به کمک داشته باشد در حالی که پدر یا مادرش ترجیح می‌دهند تلویزیون تماشا کنند. در هر کدام از این شرایط ما باید از خود انعطاف‌پذیری بیشتری نشان داده و آن چه نیاز است برای نیکویی و پیشرفت خانواده انجام شود را به خاطر خانواده انجام دهیم.

افرادی که در سرکار خود یا خدمات مسیحی بسیار سخت کوش هستند آن طور که باید و شاید به خانواده‌ی خود توجه نمی‌کنند. ما معمولاً به این افراد نگاه می‌کنیم و رعایت مقررات آن‌ها را به حساب تعهد بالای‌شان می‌گذاریم. در واقع آن‌ها از اصول و روش‌های خداوند اطاعت نمی‌کنند. افرادی هم که به خانواده خود اهمیت بسیاری می‌دهند اما نسبت به کار و مسئولیت‌های خدمتی خود به طور مستمر و پرتمر فعالیت نمی‌کنند، آن‌ها نیز از مسئولیت‌های خود سرباز می‌زنند.

انجام همه‌ی این کارها گاهی می‌تواند بسیار خسته کننده باشد اما این چیزی است که ما باید به عنوان صلیب در زندگی مسیحی خود بپذیریم و آن‌ها را حمل کنیم. ایمان دارم که برداشتن صلیب برای بسیاری از مسیحیان به این معنا است که بتوانند زندگی متعادلی داشته باشند. گاهی فوریت‌های زندگی روزمره، باعث می‌شود که ما انعطاف‌پذیری بیشتری از خود نشان دهیم. عصر شنبه است و موعظه‌ی شبان برای روز یکشنبه آماده نشده است و دخترش بیمار شده است. او را باید به مطب دکتر ببرند. همسرش می‌تواند به تنهایی فرزندشان را ببرد اما وقتی شبان می‌بیند که همسرش چه استرسی

را تحمل می‌کند خود نیز با آن‌ها به کلینیک می‌رود. وقتی فرزندان مان بیمار می‌شوند نمی‌گوئیم که رسیدگی به آن‌ها جزو برنامه‌ی روزانه ما نیست! ما کاری که به ما سپرده شده را انجام می‌دهیم. با این حال موعظه یکشنبه صبح نیز باید آماده شود. شبان نمی‌تواند بدون آماده کردن موعظه به آنجا برود. از دست دادن ۴ ساعت از زمان آماده کردن موعظه به معنای از دست دادن ۴ ساعت از زمان خواب شب است! اما او به خانه باز می‌گردد و هر کاری که برای آماده کردن یک موعظه‌ی خوب برای صبح روز بعد لازم است را انجام می‌دهد. باید این نکته را نیز اضافه کنم فردی که در خدمات کلیسایی بسیار فعال است پس از ازدواج قطعاً نمی‌تواند به سبک سابق زندگی خود را ادامه دهد. خدمت تجسم یافته (Incarnafiondl ministry) یعنی ماندن با مردم و اختصاص زمانی طولانی برای گفتگوی صمیمانه با آن‌ها جزئی از خدمت ماست. اما زمانی که یک فرد ازدواج می‌کند باید این خدمت را بدون فداکردن وقت مختص خانواده‌اش انجام دهد. اکنون خانواده‌اش نیز بخشی از خدمات او محسوب می‌شوند. اغلب افرادی که این خادمین به آن‌ها خدمت می‌کنند چنین تغییری را دوست ندارند.

ما باید همه‌ی تلاش خود را انجام دهیم تا به آن‌ها کمک کنیم تا بفهمند پس از ازدواج یک خادم، قوانین جدیدی بر خدمات و زندگی او حاکم می‌گردد. گاهی خادمین متوجه این حقیقت نمی‌شوند و در سال‌های اول ازدواج بیشتر وقت خود را به خدمات مختلفی اختصاص می‌دهند و به وظایف خانوادگی بی‌توجهی می‌کند. شوهر یک خانواده را در نظر می‌گیریم که مشغول خدمت است. زمانی که زنش از بی‌توجهی او در خانه شکایت می‌کند، او به زنش می‌گوید که باید دنبال خواندگی خود از سوی خداوند برود. از آنجا که همسر این مرد یک مسیحی وقف شده است تصمیم می‌گیرد که "با خداوند نجنگد" و بی‌توجهی همسرش در خانه را تحمل نماید. اما پس از

سال‌ها زن متوجه می‌شود که بی‌توجهی شوهرش نسبت به وظایفش در خانه، اراده‌ی خدا نبوده بلکه به خاطر بی‌نظمی شوهرش بوده است. نتیجه‌ی این آگاهی می‌تواند بحث و مشاجره‌ای تلخ در خانه باشد. شوهرش که اکنون عذاب وجدان دارد تحت تأثیر این عذاب وجدان عمل نموده و به خاطر بی‌نظمی خود دچار درماندگی می‌شود و از سوی دیگر بام می‌افتد. او تمام مسئولیت‌های خدمتی خود را به کناری می‌گذارد و یا به خاطر ایجاد رفاه مالی برای خانواده‌اش شغل جدیدی را شروع می‌کند که او را از خواندگی‌اش دور می‌کند یا این که با انجام تمام این کارها سمت‌های خدمتی خود را نیز بدون انجام دادن مسئولیت‌هایش به نحو احسن حفظ می‌کند.

جالب است بدانید در زمان‌های گذشته در استرالیا مردانی که به تازگی ازدواج کرده بودند از جنگ یا وظایف مدنی دیگری که داشتند معاف می‌شدند زیرا این کارها آن‌ها را از خانه‌هایشان دور می‌کرد. دلیلش چه بود؟ «مردی که به تازگی زن گرفته باشد، با لشکر بیرون نرود و مکلف به انجام وظیفه‌ی عمومی دیگری نیز نشود. او تا یک سال در خانه‌ی خود آزاد بماند و زنی را که گرفته است خوش بسازد.» (تثنیه ۲۴: ۵)

یکی از خواندگی‌های اولیه‌ی شوهر شاد کردن همسرش است. این خواسته می‌تواند هدفی نیکو برای هر شوهر باشد. ما باید به زوج‌هایی که داوطلبانه یا به صورت تمام وقت مشغول خدمت هستند یاد دهیم که برای داشتن زندگی متعادل باید از روز ازدواجشان تلاش نمایند.

نحمیا رهبری بزرگ بود که به خاطر خدمات ارزنده‌اش برای قوم خدا نتایج شگفت‌انگیز بسیاری را حاصل نمود. او جایگاه راحت خود به عنوان ساقی پادشاه را ترک کرد و به اورشلیم رفت تا پروژه‌ی پرخطری را رهبری نماید. با این که با موانع بسیاری روبرو بود اما با هوش و ذکاوت فراوان مردم را به خوبی هدایت کرد و بازسازی دیوار اورشلیم را به پایان رساند.

پس از دریافت تأییدیه از پادشاه، برای انجام بازسازی دیوارها، از پادشاه درخواست کرد که: «و نامه‌ای نیز خطاب به آساف، سرپرست درختستان‌های پادشاه، به من عطا شود تا چوب برای ساختن تیرهای دروازه‌های مَقر پادشاهی، که در جوار معبد است، به من بدهد، و نیز برای حصار شهر، و خانه‌ای که در آن ساکن خواهم شد. پس پادشاه بر حسب دست مهربان خدایم که بر من بود به من عطا فرمود.» (نحمیا ۲: ۸)

دقت کنید که او از آساف چوب خواست تا نه تنها کار خود را با آن انجام دهد بلکه تا خانه‌ای که در آن می‌خواهد ساکن شود را با آن بسازد شاید او می‌خواست خانه‌ای اجدادی خود را که خراب شده بود، بنا نماید. برخی از خادمان خداوند که به سختی کار می‌کنند و به خدمات خود رسیدگی می‌کنند زمانی را برای رفع نیازهای مهم زندگی خود اختصاص نمی‌دهند. مثلاً خانه‌ای که در آن سکونت دارند را بازسازی و تعمیر نمی‌کنند و به این موضوع که آیا خانواده‌ی شان مکان مناسبی برای زندگی دارند یا خیر اهمیتی نمی‌دهند. یک شبان ممکن است آنقدر سرش شلوغ باشد که نتواند به موقع همسرش را برای مداوا نزد پزشک ببرد، و وقتی که نهایتاً نزد پزشک می‌رود متوجه می‌شوند که مشکل جدی است. مشکلی مثل بیماری سرطان که باید در ابتدای شروع بیماری درمان می‌شد. فرزندان شبانان بسیاری وجود دارند که به خاطر بی‌توجهی پدرشان به چنین مسائلی خشمگین هستند. بی‌توجهی‌هایی که باعث به وجود آمدن مشکلات بسیاری برای خانواده می‌گردند. گاهی چنین مشکلاتی بعدها در زندگی نمایان می‌شوند بنابراین ما خادمین نباید به پروژه‌های دشوار و زمان بر که مربوط به خانواده است بی‌توجهی کنیم تنها به خاطر این که زیربار مسئولیت‌های فراوان خدمتی هستیم.

نتیجه گیری

زمانی که قرار است محبت در خانه رعایت شود این محبت ظواهر مختلفی به خود می گیرد. با گذر سال ها، درباره ی پری و غنای محبت در زندگی مشترک مسائل بیشتری می آموزیم. اگر بتوانیم محبت به اعضای خانواده را در زندگی خود به عنوان یک هدف قرار دهیم زندگی های مان به سفری بی انتها برای کشف زیبایی های جدیدی تبدیل خواهد شد. نمی توانیم اعمال برخاسته از محبت و فداکاری و توجه را به طور کامل برشماریم. خلاصه این که شادی فراوان و احساس امنیت بی نظیری در بین اعضای خانواده ایجاد می شود مخصوصاً زمانی که اعضای خانواده می فهمند دیگران برای شان فکر می کنند و نسبت به آن ها محبت دارند و بهترین را برای شان آرزو دارند.

فصل پنجم

محبت در رابطه‌ی جنسی

امروزه وقتی در فرهنگ‌هایی که از مسائل جنسی اشباع شده‌اند از محبت سخن می‌گوئیم، مردم فوراً درباره‌ی رابطه‌ی جنسی فکر می‌کنند. اما متأسفانه اگر چه بسیاری از افراد از رابطه‌ی جنسی لذت می‌برند اما در زمان سخن گفتن از رابطه‌ی جنسی، آن‌ها به رابطه‌ی بین زن و شوهر فکر نمی‌کنند. فیلیپ ریکن؛ به تحقیقاتی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد، با در نظر گرفتن تمامی برخوردها و حتی تمامی کنایه‌هایی که در این زمینه وجود دارند، به طور متوسط یک آمریکایی سالیانه ده هزار بار تصاویر و موضوعات مربوط به رابطه‌ی جنسی را تماشا می‌کند. او می‌گوید که بر اساس آمار در صحنه‌های مربوط به روابط جنسی در فیلم‌ها و روابط خارج از ازدواج بین هنرپیشه‌ها، نسبت آن‌هایی که با هم زن و شوهر هستند ده به یک است. یک تهیه کننده‌ی تلویزیونی توضیح می‌دهد که چرا هنرپیشه‌هایی که صحنه‌های مربوط به روابط جنسی را در تلویزیون بازی می‌کنند، اکثراً با هم زن و شوهر نیستند و چنین می‌گوید: "رابطه‌ی جنسی میان زوج‌هایی که با

هم ازدواج کرده‌اند شخصیت‌های جالبی برای بازی در چنین صحنه‌هایی نیستند. یک هنرپیشه‌ی معروف هندی در مصاحبه‌ی خود با مجله‌ی معروف The Times of India می‌گوید که: "داشتن یک همسر عجیب است. تک بودن در این قسمت خسته کننده است."

واکنش ما به چنین رویکردهایی نباید بی‌اهمیت انگاشتن ارزش رابطه‌ی جنسی در ازدواج باشد بلکه باید به دنبال آن باشیم که راهنمایی‌هایی کتاب مقدس در این زمینه بیاوریم. رابطه‌ی جنسی در کتاب مقدس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و کلام خداوند آن را یکی از روش‌های اصلی ابراز عشق بین زن و شوهر می‌داند.

چرا خداوند رابطه‌ی جنسی را مقرر فرموده است؟

با این که قصد ندارم درباره‌ی این موضوع یعنی "رابطه‌ی جنسی در ازدواج" زیاد بحث کنم، اما خوب است که به طور خلاصه دلایلی که برای ایجاد رابطه‌ی جنسی در کتاب مقدس ذکر شده است را به طور خلاصه برای تان بازگو کنم. در این قسمت می‌توان ۵ دلیل را ذکر نمود:

یکی از واضح‌ترین دلایل تولید نسل و تولد بچه‌ها است. اولین فرمانی که خالق به انسان‌ها داد این بود: «خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جاننداری که بر زمین حرکت می‌کند، فرمان برانید.» (پیدایش ۱: ۲۸) در بحث ما درباره‌ی فرزندان در فصل ۱۵ به شما نشان خواهیم داد که این موضوع چقدر مهم است و این که چقدر امروزه وقف بودن افراد نسبت به اراده‌ی خدا و راحت بودن باعث شده که بسیاری داشتن فرزندان را آزار دهنده و مخل آسایش بدانند.

دومین دلیل برای داشتن رابطه‌ی جنسی این است که رابطه‌ی جنسی جنبه‌ای مهم از اتحاد بین زن و شوهر است. زمانی که خداوند ازدواج را مقرر فرمود چنین گفت: «از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترك کرده، به زن خویش خواهد پیوست و يك تن خواهند شد.» (پیدایش ۲: ۲۴) این جمله که آن دو یک تن خواهند شد تأیید و تأکیدی است بر اتحاد جنسی در ازدواج و شش بار در عهد جدید بر آن تأکید شده است. (متی ۱۹: ۵ - ۶، مرقس ۱۰: ۷ - ۸، اول قرنتیان ۶: ۱۶، افسسیان ۵: ۳۱) این آیات نشان می‌دهند که چقدر اتحاد جنسی در ازدواج اهمیت دارد.

اگر رابطه‌ی جنسی ابزاری است برای رسیدن به اتحاد، بنابراین کاری نیست که با عجله صورت بگیرد. اگر یک زوج در فکر و روح خود یک نباشند نخواهند توانست از لحاظ فیزیکی نیز یکی شوند. بنابراین صحبت‌های عاشقانه و طولانی ما می‌تواند مقدمه‌ای برای داشتن رابطه‌ی جنسی باشد. مهم است زوجین مدت زمان خاصی را برای سخن گفتن با یکدیگر اختصاص دهند و زن و شوهر از لحاظ فکری و روحانی یکی شوند. ترتیب امر چنین است که ابتدا باید آن‌ها از لحاظ فکری و روحانی یک باشند و سپس از لحاظ فیزیکی یک گردند. در واقع رابطه‌ی جنسی می‌تواند مشوق اتحاد برای زوجین گردد. و افراد با دانستن این که نمی‌توانند بدون اتحاد از رابطه‌ی جنسی لذت ببرند، تشویق می‌شوند تا برای اتحاد با یکدیگر بکوشند و این کار را از طریق رابطه‌ی جنسی که موجب تحکیم اتحادشان می‌گردد، دنبال کنند.

سومین دلیل برای رابطه‌ی جنسی دادن و گرفتن از یکدیگر است. مکالماتی که در زمان رابطه‌ی جنسی رد و بدل می‌شود و در امثال و کتاب غزل غزل‌های سلیمان ذکر شده نشان می‌دهد که در زمان رابطه‌ی جنسی محبت داده و ستانده می‌شود و زوجین می‌دانند که چگونه می‌توانند باعث

شاد شدن و رضایت یکدیگر شوند. هر کدام از آن‌ها نسبت به آن که دیگری چه دوست دارد یا ندارد حساس می‌شوند.

آنها در مورد این مسئله با هم صحبت می‌کنند و در می‌یابند که چگونه می‌توانند یکدیگر را محبت کنند. رابطه‌ی جنسی زمانی لذت‌بخش است که خودِ فرد از آن رابطه لذت می‌برد و باعث لذت طرفِ مقابل نیز می‌گردد. محبت یک عمل یک طرفه نیست. محبت زمانی کامل می‌شود که دو طرف لذت را با یکدیگر به اشتراک بگذارند و از آن رابطه متحداً لذت ببرند.

چهارمین دلیل برای داشتن رابطه‌ی جنسی دریافت لذتِ حسی و فیزیکی است. برخی از افراد از این امر خجالت می‌کشند و به کتاب غزل غزل‌ها سلیمان نگاه می‌کنند و آن را تمثیلی می‌دانند که رابطه‌ی انسان با خدا را شرح می‌دهد. اگر چه برخی از افراد می‌توانند آن کتاب را اینگونه بخوانند و از آن برکت بگیرند ولی هدف اولیه نوشته شدن این کتاب این نبوده است.

سی جی ماهانی؛ در کتاب Sex, Romance, and The Glory of God کتاب غزل‌های سلیمان را چنین تشریح می‌کند: "هشت فصل از ابزار محبت فیزیکی و واژگان رد و بدل شده بین یک زن و شوهر سخن می‌گوید. اگر روح‌القدس چنین کتاب بزرگی را به این موضوع اختصاص داده و آن را جزو کتب الهامی کتاب‌مقدس قرار داده است، مسیحیان نیز باید بیاموزند که رابطه‌ی جنسی امری مقدس، روحانی و فیزیکی است که باعث خشنودی خدا می‌شود."

با این که بسیاری از مسیحیان صحبت در این باره را مخصوصاً برای خانم‌ها بد می‌دانند باید بگویم که ما می‌توانیم و باید که برای این موضوع وقتی کافی بگذاریم که دانستن نیازها در این باره امری نیکوست. ابتدا افراد مجرد باید بیاموزند این احتیاج و خواسته‌ی خود را کنترل کنند. زوج‌های

ازدواج کرده در سفری که در راه آموختن ارضای خواسته‌های یکدیگر طی می‌کنند می‌آموزند که چگونه یکدیگر را شاد کنند و باعث رضایت یکدیگر شوند.

حفظ نگرش کتاب مقدسی نسبت به رابطه‌ی جنسی امروزه به چالش بزرگی تبدیل شده است. فرهنگ حاکم بر جوامع امروزی لذت رابطه‌ی جنسی خاصی را تبلیغ می‌کند که برای اغلب زوجها غیرقابل حصول است. رسانه‌ها واژه‌ی جذابیت جنسی را محدود به جذابیت فیزیکی می‌دانند که بسیاری از افراد در این زمینه واجد شرایط نیستند. بنابراین انتخاب سالیانه‌ی جذاب‌ترین مرد از لحاظ جنسی و جذاب‌ترین زن از لحاظ جنسی گواهی بر این مدعا است. بسیاری از زوجها هرگز شرایط لازم برای این که از لحاظ جنسی جذاب خوانده شوند را ندارد، اما مسیحیت چنین تعلیم نمی‌دهد. بزرگترین لذت جنسی در میان افراد زمانی حاصل می‌شود که آن‌ها در زندگی شان نسبت به یکدیگر متعهد باشند. این تعهد است که به آن‌ها این امکان را می‌دهد که کاملاً خود را وقف این لذت جنسی کنند. تقریباً همه افراد زمانی که از خانه بیرون می‌روند سعی می‌کنند که خودشان را مرتب کنند تا زیبا دیده شوند. بنابراین بسیاری از افراد برای شان مهم نیست که وقتی در خانه هستند چه ظاهری دارند. تعلیم غزل غزل‌های سلیمان و امثال این است که انگیزه‌ی اصلی زیبا دیده شدن ما این است که باعث خشنودی همسرمان شویم.

مقاله‌ای را در مورد مدل‌های سرشناس می‌خواندم و این که چقدر داشتن زندگی شاد زناشویی برای آن‌ها دشوار است. در آن مقاله نوشته شده بود که آنقدر این افراد سعی می‌کنند برای دیگران از لحاظ جنسی جذاب باشند که داشتن رفتاری صادقانه و محبت آمیز با همسرشان به چالشی بزرگ تبدیل می‌شود.

عمیق‌ترین نوع کسب رضایت در مسیحیت از طریق ایجاد روابطی بر اساس تعهد دو جانبه محقق می‌شود. مسیحیان باید خود را چنان تربیت کنند که لذت جنسی خود را در درون خانواده کسب کنند و آن را تنها محدود به زندگی زناشویی خود بدانند.

سالها پیش زمانی که با هواپیما به خانه باز می‌گشتم فیلمی را تماشا می‌کردم که در آن جنیفرلوپز بازی می‌کرد. به پسر نوجوان خود گفتم که "جنیفرلوپز بسیار زیبا است!" و سپس به او گفتم: "اما وقتی صبح‌ها از خواب برمی‌خیزم به جز مادرت شخص دیگری در دنیا نیست که بخواهم او را ببینم."

با این که افراد زیبایی بسیاری در دنیا وجود دارند، اما باید بتوانیم زیباترین خصوصیات را در همسر خود بیابیم. من فکر می‌کنم که هر مسیحی متاهل باید از خود بپرسد: "آیا من به همسر خود این حقیقت را انتقال می‌دهم که او از دیدگاه من شخص واقعاً زیبایی است؟" اگر همسرانمان ندانند که ما آن‌ها را افرادی زیبا می‌دانیم مقصر ما هستیم نه آن‌ها!

غزل غزل‌های سلیمان به ما نشان می‌دهد که مردان و زنان بر زیبایی فیزیکی تمرکز و تفکر می‌کنند و نتیجه‌ی تفکر خود را در غالب کلمات ابراز می‌کنند. درباره‌ی این جملات که شوهر درباره‌ی همسرش می‌گوید تأمل کنید. «و که چه زیبا و چه دلپسندی، ای عشق، با همه‌ی لذتهایت! قامت تو همچون نخل است، و سینه‌هایت مانند خوشه‌های خرما! گفتم به درخت نخل برآیم، و خوشه‌هایش برگیرم؛ سینه‌هایت چونان خوشه‌های تاک باد، رایحه‌ی نَفَسَت، همچون سیبها، و دهانت همچون بهترین بادها! به نرمی از گلوی دلدادهام پایین می‌رود، و به ملایمت بر لب و دندانش جاری می‌شود.» (غزل غزل‌ها ۷: ۶-۹) و در این جا تفکر زن را درباره‌ی شوهرش می‌بینیم. (غزل غزل‌ها ۵: ۱۰-۱۶) البته آن چه از جملات بالا بر می‌آید این است که ما

باید همواره خود را برای همسرمان آراسته نگاه داریم. متنی که بیشتر در این قسمت نوشته شده می‌گوید: «رایحه‌ی نفست، همچون سیب‌ها و دهانت همچون بهترین باده‌ها!» اگر این بخواهد برای ما صدق کند، دندان‌های ما باید مسواک زده باشد! پاکیزگی، لازمه‌ی اصلی در روابط جنسی است!

پنجمین دلیلی که برای داشتن رابطه‌ی جنسی وجود دارد این است که آن بیانگر رابطه‌ی ما با مسیح است. پس از اشاره به این مطلب که «هر دو يك جسم خواهند شد...» (افسیان ۵ : ۳۱) در ادامه پولس می‌گوید: «این راز، بس عظیم است - اما من درباره‌ی مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.» (آیه- ۳۲)

وقتی پولس واژه‌ی راز را به کار می‌برد، او درباره‌ی امری مخفی سخن می‌گوید که اکنون در انجیل آشکار شده است. او می‌گوید که نکته‌ی شگفت انگیزی درباره‌ی عمق یکی بودن ما با مسیح وجود دارد. ما تصویر این نوع یکی بودن را در یکی شدن فیزیکی میان زن و شوهر می‌بینیم.

خصوصیات مشابهی بسیاری در این دو نوع ارتباط وجود دارند. در هر دوی این ارتباط باز بودن نسبت به یکدیگر، وقف کامل، دادن و گرفتن، درک، ارتباط و محبت پویا دیده می‌شود.

این تصادفی نیست که در عهد عتیق واژه‌ی شناختن هم برای شناخت خدا به کار می‌رود. (اول سموئیل ۳: ۷، ارمیا ۳۱: ۳۴) و هم برای رابطه‌ی جنسی (مثال پیدایش ۱۴: ۱۷) از لحاظ کتاب مقدسی یکی از روش‌هایی که افراد می‌توانند رابطه‌ی میان خدا و (مسیح) و مسیحیان را درک کنند نگاه کردن به رابطه‌ی خوب، بین زنان و شوهران است.

داشتن رابطه‌ی جنسی در ازدواج باعث تحکیم و امنیت رابطه‌ی زناشویی می‌شود.

اول قرن‌تین باب ۷؛ از موضوعات مختلفی درباره‌ی ازدواج سخن می‌گوید. هفت آیه‌ی اول در مورد حفظ رابطه‌ی جنسی زوجین سخن می‌گوید. آیه‌ی ۳ چنین می‌گوید: «مرد باید دین خود را نسبت به زنش ادا کند و زن نیز دین خود را نسبت به شوهرش.» (اول قرن‌تین ۷: ۳) پولس به آن‌هایی که می‌خواهند برای مدتی آن هم برای روزه و دعا با یکدیگر رابطه‌ای نداشته باشند، چنین می‌گوید: «پس یکدیگر را محروم نکنید، مگر با رضای یکدیگر و برای مدتی، تا خود را وقف دعا کنید. سپس باز به یکدیگر بپیوندید، مبادا شیطان شما را به سبب ناخوشتن‌داری در وسوسه اندازد.» (آیه‌ی ۵ قسمت دوم) معنای این آیه این است: زوج‌هایی که به طور مستمر با هم رابطه‌ی جنسی ندارند ممکن است بی‌دلیل خود را نسبت به وسوسه‌ی زنا آسیب‌پذیر سازند. ولی من فکر می‌کنم امروزه افراد بسیار کمی وجود دارند که بخواهند به خاطر دعا از رابطه‌ی جنسی اجتناب کنند. دلیل رایج‌تری برای نداشتن رابطه‌ی جنسی وجود دارد و آن مشغله و خستگی است. این مشکل را در دنیای پر سرعت امروز به سختی می‌توان حل کرد. برخی پورنوگرافی را جایگزین خوبی برای این موضوع می‌دانند. در این روش احتیاج نیست که از لحاظ عاطفی با فردی ارتباط داشته باشند، اما این خطری جدی است که می‌تواند زندگی شاد زناشویی را به مخاطره بیندازد. افراد پر مشغله باید آگاهانه به روابط جنسی در زندگی زناشویی خود اهمیت دهند و آن را در الویت قرار دهند. ما اگر چیزی را مهم و ضروری بدانیم وقتی را به آن اختصاص می‌دهیم. اگر به معنای واژگانی که در امثال ۵: ۱۵ - ۲۰ آمده است توجه کنیم در می‌یابیم که یکی از روش‌های اجتناب از زنا برای یک مرد، داشتن رضایت جنسی از "همسر روزگار جوانی خویش" است. «آب را از منبع خودت بنوش، آب گوارا را از چاه خوشتن. چرا چشمه‌هایت در کوی‌ها جاری شود و نه‌هایت در معابر عمومی؟ بگذار تنها

از آن تو باشند و بیگانگان را در آنها سپیم مساز. سرچشمه‌ات مبارک باد، و از همسر روزگار جوانی خویش شادمان باش؛ همچون غزالی دلپذیر و آهوئی زیبا، پستانهایش تو را همیشه خرم سازد و عشق او سرمست کند. چرا سرمست زن بیگانه باشی و با زن زناکار هم آغوشی کنی؟» (امثال ۵: ۱۵ - ۲۰)

این یکی از مهمترین دلایلی است که من زوجها را تشویق می‌کنم تا برای مدت زمانی طولانی از یکدیگر دور نمانند. مثلاً وقتی که شوهر برای انجام کاری به کشور یا شهر دیگری مسافرت می‌کند، آن دسته از ما که بسیار مسافرت می‌کنیم باید مراقب باشیم که برای مدتی طولانی از خانواده‌های خود دور نمانیم.

تفکری در بین برخی از مسیحیان رایج است که می‌گویند حتی در بین مسیحیان متعهد نیز وقتی دو یا سه فرزند به دنیا آمدند، دیگر زمان داشتن رابطه‌ی جنسی خاتمه یافته است. خانواده‌هایی را می‌شناسم که زن از اتاق مشترک خود با همسرش پس از ده یا پانزده سال زندگی مشترک خارج می‌شود و به همراه فرزندانش می‌خوابد. او نمی‌خواهد که با همسرش رابطه‌ی جنسی داشته باشد. این نقشه‌ی خدا برای زندگی مشترک ما نیست بنابراین چنین رابطه‌ای را می‌توان غیر کتابمقدسی دانست. متنی را که در قسمت بالا، از کتاب امثال برای تان نقل قول کردیم باعث می‌شود تا مردی که سنش بالا رفته تشویق شود و از بدن "همسر روزگار جوانی خویش" لذت ببرد. (۵: ۱۸) به جمله‌ی «همچون غزالی دلپذیر و آهوئی زیبا پستانهایش تو را همیشه خرم سازد و عشق او سرمست کند.» (آیه‌ی ۱۹) دقت کنید. همان طور که بروس والتک می‌گوید این آیه نشان دهنده‌ی آن است که کیفیت ابراز عشق و ایجاد رابطه‌ی جنسی باعث رضایت قلبی می‌گردد. همه‌ی زوجها باید این اصل را در رابطه‌ی خود به عنوان یک هدف

قرار دهند. بنابراین یکی از تأثیرات جانبی چنین لذتی در کتاب امثال، امنیت در برابر روابط نامشروع است.

کتاب مقدس درباره‌ی موضوع ازدواج چهار بار به این نکته اشاره می‌کند که شوهر به زن خود می‌پیوندد. (پیدایش ۲: ۲۴؛ متی ۱۹: ۵؛ مرقس ۱۰: ۷؛ افسسیان ۵: ۳۱) واژه‌ی یونانی که به پیوستن اشاره می‌کند به معنای چسبیدن، آویزان شده یا با سختی مثل سیمان سفت شدن است. پس از این عبارت "به زوج خود می‌پیوندد..." در این جمله گفته می‌شود که "آنها یک تن خواهند شد." همان طور که لئون موریس می‌گوید: "این عبارت به رابطه‌ی جنسی اشاره می‌کند که باعث یکی شدن شوهر و زن به صمیمی‌ترین صورت ممکن می‌گردد. اتحاد جنسی عنصری است کلیدی همانند چسب یا سیمانی که زوج را به هم پیوند می‌دهد.

زمانی شهوت به عنوان مشکل اصلی مردان شناخته می‌شد که همواره با آن در کشمکش بودند. اما اشتباه بودن این نظریه به زودی ثابت شد که این امر برای زنان نیز صادق است. ما در خدمات خود با مردان جوان زیادی صحبت کرده‌ایم که زنان مسن‌تر آنان را مورد سوءاستفاده قرار داده بودند. با این حال زنان اغلب درک نمی‌کنند که رابطه‌ی جنسی برای مردان چقدر مهم است. ویلارد اف هری؛ در کتاب مفید His needs; Her needs چنین می‌گوید: "یک زن اصولاً نیاز عمیق شوهرش به رابطه‌ی جنسی را درک نمی‌کند همان طور که یک شوهر نیاز عمیق زنش به محبت را درک نمی‌کند."

وقتی زنی در زمان ابراز نیاز همسرش به ایجاد رابطه‌ی جنسی از این کار اجتناب می‌کند، این ضربه‌ای بزرگ برای شوهرش محسوب می‌شود. فردی این حالت را به سیلی خوردن از همسر تشبیه می‌کند. اما این ضربه، به شوهر مجوز سیلی زدن به زن را نمی‌دهد. به هر حال مسیحیان آن افرادی

هستند که وقتی کسی به گونه آن‌ها سیلی می‌زند گونه‌ی دیگر را نیز پیش می‌آورند. شوهر باید نسبت به حالات روانی زنش آگاه باشد و هرگز خود را به او تحمیل نکند. با این حال وقتی درخواست یک شوهر برای برقراری ارتباط رد می‌شود ممکن است او به شدت در وسوسه بیافتد. شوهران باید برای غلبه بر این وسوسه در دعا بمانند.

معمولاً شوهران در طول روز، در مورد رابطه‌ی عاشقانه با همسرشان فکر نمی‌کند و سپس می‌خواهند یک دفعه در شب رابطه جنسی با او داشته باشند. اما چنین رفتاری برای داشتن یک رابطه‌ی جنسی خوب، درست نیست مخصوصاً از دیدگاه زنان! با این که مردان از این طریق نیازشان ارضا می‌شود اما نیاز زنان بیشتر با ابراز محبت اغنا می‌شود. راج، نورمن، رایت؛ می‌گویند: "برخی از زنان اعتراض می‌کنند که تنها زمانی که شوهرشان به آن‌ها ابراز محبت می‌کنند زمانی است که می‌خواهند با آن‌ها رابطه داشته باشند. اما محبت و توجه هر روزه باید از سوی مردان وجود داشته باشد خواه با همسر رابطه‌ای داشته باشند یا نداشته باشند."

تجربه‌ی رابطه‌ی جنسی مشکل و رفتار اشتباه

با این که این موضوع چندان هم ساده نیست ولی به آن می‌پردازیم. برای بسیاری از زنان رابطه‌ی جنسی امر ناخوشایندی است. همسر به من گفته که برخی از زنانی که او می‌شناسد با او صحبت کرده و رابطه‌ی جنسی را این چنین تشریح کرده‌اند: "وقتی شوهرم می‌خواهد مزاحم من شود..." آن‌ها این کار را یک مزاحمت می‌دانند کاری که احساس رضایت در آن‌ها ایجاد نمی‌کند. یک بار یک زن مسیحی درباره‌ی رابطه‌ی جنسیش چنین می‌گفت: "وقتی که همسرم می‌خواهد از من به عنوان سطل زباله‌ی خود

استفاده کند. ... "اما کتاب مقدس از رابطه‌ی جنسی به عنوان موضوعی یاد می‌کند که هم زن و هم شوهر از آن لذت می‌برند.

بسیاری از مسیحیان با دیدگاهی کتاب مقدسی نسبت به رابطه‌ی جنسی ازدواج نمی‌کنند. چقدر مهم است که این مسئله را برای جوانان متذکر شویم. آن‌ها اغلب اولین اطلاعات خود درباره‌ی رابطه‌ی جنسی را از منابعی غیر مسیحی دریافت می‌کنند. بنابراین ایده‌ی اولیه‌ای که آنان در این باره بدست می‌آورند معمولاً با کتاب مقدس مغایرت دارد. بسیار مهم است که به فرزندان خود این حقیقت را منتقل کنیم که رضایت بخش‌ترین نوع رابطه‌ی جنسی رابطه‌ای است که میان دو فردی ایجاد می‌شود که متعهد شده‌اند نسبت به هم تا آخر عمرشان وفادار بمانند.

تحقیقات نشان می‌دهد زوج‌هایی که متأهل هستند، مخصوصاً آن‌هایی که سال‌ها از ازدواج‌شان می‌گذرد، به طور عمومی بیشتر از زوج‌هایی که بدون ازدواج با هم زندگی می‌کنند از رابطه‌ی جنسی لذت می‌برند. با این حال امروزه دنیا رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج را کاری طبیعی می‌داند. این پیغامی است که جوانان از فرهنگی که در آن زندگی می‌کنند دریافت کرده‌اند و هورمون‌های آن‌ها هم باعث می‌شود تا این پیغام را بپذیرند. اگر کلیسا پیغامی واضح و دائمی در مورد این مطلب به جوانان ارائه ندهد، باعث ناامیدی آن‌ها می‌گردد.

دنیل هیمباخ؛ درباره‌ی این موضوع نظرات خود را بسط می‌دهد و می‌گوید: "اصول مثبتی که در رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج به خطر می‌افتد، این است که نهایتاً ارزش گرانبه‌ای خاص بودن و عدم خودخواهی در رابطه‌ی جنسی از بین می‌رود." رابطه‌ی جنسی زناآلود هرگز نمی‌تواند خاص و به دور از خودخواهی باشد. رابطه‌ی جنسی زنا آلود در ماهیت اصلی خود هر گونه خاص بودن رابطه را بی‌ارزش می‌سازد. انگیزه‌ی چنین رابطه‌ای

خودخواهانه است و در واقع هر زنایی با این حقیقت که آنچه برای تو خوب است را برای دیگری بخواه در تقابل قرار می‌گیرد. در این جا آن افرادی که ما برای‌شان بهترین را می‌خواهیم، افرادی هستند که در زندگی به ما تکیه دارند. اما ارزش رابطه‌ی جنسی خاص و بدور از خودخواهی آنقدر زیاد است که خداوند هرگز اجازه نمی‌دهد که به چیزی کمتر از آن فکر کنیم. او رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج را ممنوع نموده تا نگذارد آن چه برای‌مان بهترین است را از دست بدهیم.

برای آن دسته از افرادی که زندگی زناشویی (روابط جنسی) خود را بر پایه و اساس اشتباه بنا نموده‌اند، اجازه دهید بگوییم که هرگز برای تغییر آن دیر نیست. همان طور که در بالا به آن اشاره کردیم بسیاری از افراد به خاطر تجربیات جنسی نامشروع پیش از ازدواج، هم‌اکنون نمی‌توانند رابطه‌ی جنسی صحیحی با همسر خود داشته باشند، مثلاً آن دسته از افرادی که از لحاظ جنسی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. برای این دسته از افراد هم از سوی خداوند، فیض شفا مهیا شده است. فیضی که شبانان، مشاوران ماهر، رهبران یا دوستان مسیحی دیگران را با آن آشنا می‌کنند. افرادی که پیش از ازدواج در گناهان جنسی بسر می‌بردند، احتیاج به تأیید خاصی در این زمینه دارند تا از طریق بخشش خداوند که از طریق خون مسیح برای‌شان مهیا شده به این اطمینان برسند که پاک و خالص گشته‌اند، تا آن‌ها نیز بتوانند رابطه‌ی سالمی را با همسرشان آغاز کنند. زوج‌ها باید به دنبال افراد مطمئنی باشند که بتوانند آن‌ها را در این زمینه کمک کنند. زوج‌های بسیاری را می‌شناسم که اگر چه ظاهراً شاد هستند ولی برای سال‌ها نتوانسته‌اند، رابطه‌ی جنسی صحیحی داشته باشند. زمانی که نهایتاً شجاعت کافی پیدا کردند تا بتوانند با فردی در این باره صحبت کنند، متوجه می‌شوند که مشکل آن‌ها حل شدنی است. با این حال ممکن است عده‌ای هم باشند که هرگز نتوانند تجربیات

جنسی خوبی را در این زمینه تجربه کنند. حتی با وجود مشاورین مجرب! منظورم افرادی هستند که همسرشان مشکلات یا بیماری‌های جسمی دارند و این مشکلات باعث می‌شود که رابطه‌ی جنسی برای آن‌ها مشکل یا غیر ممکن گردد. برخی از افراد ممکن است هرگز از زخم‌های گذشته‌ی خود شفا نیابند، زخم‌هایی نظیر تجاوز! در این جا می‌توانیم به زوج‌هایی اشاره کنیم که برای مدت زمانی مشخص از لحاظ جغرافیایی و مکانی از هم دور هستند. این مسئله برای جامعه‌ی ما که از جاذبه‌های جنسی اشباع است، موضوع راحتی نیست، جامعه‌ای که در آن رضایت جنسی حقوق بشر خوانده می‌شود و برای یک زندگی طبیعی امری ضروری است.

علی رغم این که مردم در این باره چه می‌گویند، تحقیقات نشان می‌دهد که رابطه‌ی جنسی یک ضرورت بیولوژیکی نیست. اجتناب از رابطه‌ی جنسی به افراد آسیب نمی‌رساند. بنابراین تجرد در مسیحیت ارزش فراوانی دارد.

راه حل متداولی که امروزه زوج‌های متأهل برای غلبه بر شکست‌های رابطه‌ی جنسی خود می‌یابند، خودارضایی است و آن‌ها به این کار به عنوان راه‌کاری بی‌ضرر برای آزادی از فشار جنسی نگاه می‌کنند. آن‌ها می‌گویند که کتاب مقدس این کار را ممنوع نمی‌کند. با این که ممکن است آن‌ها درست بگویند، اما اغلب فرد پیش از خود ارضایی افکار گناه‌آلودی خواهد داشت، که این افکار به طور مشخص در کتاب مقدس محکوم شده‌اند.

گاهی فرد برای رسیدن به این لذت در خلوت خود به مشاهده‌ی تصاویر ناپاک پُر نو می‌پردازد. همچنین این کار بی‌شک افراد را تحریک می‌کند تا به دنبال منبعی برای لذت جنسی خود به غیر از همسرشان بگردند و این به آن‌ها و زندگی‌شان آسیب می‌زند. به همین دلایل خود ارضایی را نباید راه-کاری مجاز برای رهایی از فشارهای جنسی تلقی نمود.

کلید پیروزی در این امر اجتناب از پذیرش این پیغام اجتماعی است که همه حق دارند از لحاظ جنسی ارضا شوند. اگر ما این امر را بپذیریم ممکن است که به هر طریقی بخواهیم این رضایت را پیدا کنیم و این احساس رضایت را به عنوان قسمتی جدایی‌ناپذیری از زندگی کامل بدانیم. ما باید با این نگرش بجنگیم زیرا باعث از بین رفتن صحت و سلامت ما می‌گردد.

خود ارضایی برای مسیحیان به معنای راه بی‌ بازگشت نیست. اگر کسی مرتکب آن شد، باید فوراً به حضور خداوند برود و اعتراف کند و گناهان خاصی که او را به سوی خود ارضایی سوق داده‌اند را نام ببرد و از خداوند بخشش و پاکی از گناهان را دریافت نماید. (اول یوحنا ۱: ۹)

مسیحیان تا زمان ازدواج از رابطه‌ی جنسی اجتناب می‌کنند. در مسیحیت لیستی از افراد ممتاز و پیشرو در زمینه‌ی تجرد وجود دارد. در صدر این لیست خود عیسی است، کامل‌ترین و شادترین فردی که تاکنون پا به عرصه‌ی حیات گذاشته است. مسیحیان وقف شده‌ای هم وجود دارند که درون خود گرایش‌های هم جنس‌گرایانه دارند و راه تجرد را به جای برقراری رابطه‌ی جنسی برگزیده‌اند. برخی از آن‌ها توانسته‌اند جنسیت خود را تغییر داده و تبدیل به افراد خودخواهی از لحاظ جنسی گردند. برخی دیگر ممکن است نیاز باشد تا آخر عمر با تمایلات هم‌جنس‌گرایانه در کشمکش باشند با این که تا آخر عمر خود مجرد باقی می‌مانند.

از آن جا که تمایلات جنسی نیروی بسیار زیادی دارد، به همین خاطر دوران نامزدی طولانی را برای افراد پیشنهاد نمی‌کنم. در دنیایی که مملو و اشباع شده از مسائل جنسی است، زمانی که فرد نزدیک شخصی است که باید با او ازدواج بکند، بسیار دشوار است که برای دوران نامزدی طولانی، با او رابطه‌ی جنسی برقرار نکند. زوج‌ها اغلب ازدواج خود را به خاطر دلایل اقتصادی به تعویق می‌اندازند. شاید واقعاً لازم باشد در این نوع تفکر بازنگری

کنیم. نصیحتی که پولس به بیوه زنان جوان در این آیه می‌کند بسیار صحیح است: «اما اگر خویشنداری نمی‌کنند، همسر اختیار کنند، زیرا ازدواج از سوختن در آتش هوس بهتر است.» (اول قرنتیان ۷: ۹) از آنجا که امروز برای زوج‌های عاشق، وسوسه‌ی بسیار زیادی وجود دارد که بخواهند پیش از ازدواج با هم رابطه‌ی جنسی داشته باشند، بسیار مهم است که والدین و کلیسا درباره‌ی گناه آلود بودن و خطرات رابطه جنسی خارج از پیمان ازدواج صحبت کنند. شکست در سخن گفتن درباره‌ی این موضوع یعنی شکست در حفظ قداست تلقی می‌گردد. امروزه سخن گفتن از این حقیقت بسیار ضروری است، زیرا فرهنگ ما با حالتی جذاب‌تر، پیغامی متضاد به افراد ارائه می‌دهد. از این حقیقت می‌ترسم، زیرا رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج بسیار متداول شده و مسیحیان نیز نمی‌خواهند با مطرح کردن این موضوع در زندگی دیگران مداخله کنند. ممکن است با سکوت خود به افراد توهین نکنیم، اما شکست و ناتوانی ما در بیان این حقیقت، توهینی است به خداوند! از لحاظ الهیاتی می‌بینیم که غلبه بر خواسته‌های جنسی آنقدر برای افراد مجرد دشوار بود که پولس می‌گوید همه‌ی مسیحیان با این چالش تا آخر عمر خود روبرو خواهند بود. (رومان ۸: ۱۸ - ۲۵ را بخوانید.) این ناامیدی باعث می‌شود که تا زمان انتظار برای رهایی بدن‌های‌شان آه بکشند. رهایی و نجاتی که قطعاً فرا خواهد رسید و تا به ابد باقی خواهد ماند. (آیه‌ی ۱۳)

همه‌ی ما در زندگی‌های خود با مشکلاتی روبرو هستیم که برای رهایی از آن‌ها ناامید شده‌ایم و این ناامیدی باعث می‌شود که با اشتیاقی مقدس برای رهایی و نجات نهایی خود آه؛ سردهیم. ما می‌توانیم آه؛ بکشیم اما نباید گناه کنیم.

بسیاری از افراد فکر می‌کنند رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج؛ که کتاب مقدس آن را گناه می‌خواند، برعکس امری ضروری برای داشتن زندگی

کامل است. اما ایمان داریم حتی آنانی که رابطه‌ی جنسی ندارند نیز، می‌توانند پری زندگی‌ای که عیسی وعده‌ی آن را داد، تجربه نمایند. (یوحنا ۱۰: ۱۰) رابطه‌ی جنسی جزو حقوق اصلی یک بشر نیست. برای همین است که ما هیچ حس همدردی با مسیحیانی که رابطه‌ی جنسی خارج از پیمان ازدواج دارند و برای کار خود بهانه می‌آورند که: "همسرم قادر نیست نیازهای مرا ارضا نماید!" نداریم. حتی این افراد هم می‌توانند در مسیح زندگی کاملی را تجربه نمایند. چقدر غمگین شدم وقتی در روزنامه‌ای خواندم که مسئولان یک بیمارستان اجازه دادند پسر نوجوانی که سرطان داشت پیش از مرگ خود با یک فاحشه رابطه‌ی جنسی ایجاد کند و بعد بمیرد. این عمل برخاسته از طرز تفکر افسانه‌وار و دروغی است که رابطه‌ی جنسی حق همه‌ی انسان‌ها است و باید در دسترس همگان قرار بگیرد.

اعمال فشار برای دست‌گذاری و به کارگیری خادمان هم جنس‌گرا در خدمات و تأیید ازدواج هم‌جنس‌گراها نیز از این همین اشتباه سرچشمه می‌گیرد. ما می‌گوئیم که افراد با چنین گرایش‌ها هم می‌توانند مجرد باقی مانده و زندگی کاملی را تجربه کنند. ما این کار را با فروتنی انجام می‌دهیم و متوجه هستیم که آن‌ها نبرد بسیار بزرگی را در مقابل خود در فرهنگی که اشباع از مسائل جنسی است پیش رو دارند، اما ایمان داریم که فیض خداوند می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا زندگی شاد و مقدسی داشته باشند.

محبت با عدم امنیت می‌جنگد.

این طور می‌توان گفت که هر علاقه‌ی جنسی و ارتباط اشتباه، نمادی از عدم امنیت و رضایت نفس است که به خاطر توجه و تحسین از جانب فرد دیگری در ما ایجاد می‌شود، یا به خاطر احساس رقابت یعنی برنده شدن بر

فرد دیگری ایجاد شده و باعث می‌گردد تا فرد چشمانش را نسبت به همه‌ی نکات منفی که در پی یک رابطه‌ی اشتباه حاصل می‌شود، ببندد. بسیاری از افراد نه صرفاً به خاطر رابطه‌ی جنسی بلکه به خاطر احساس تأیید شخصیت‌شان در دام این روابط اشتباه، می‌افتند. گاهی می‌شنویم که افراد می‌گویند: "چرا با داشتن چنین همسر زیبایی او با آن شخص که به اندازه‌ی نصف همسرش هم زیبا نیست رابطه برقرار کرده است؟"

همواره این چنین نیست که مردان به خاطر زیبایی ظاهری زنان جذب شوند. توجهی که آن زن به او کرده یا توجه‌ای که او توانسته به آن زن بکند باعث ایجاد عزت نفس در او شده و حس عدم امنیت او را تحت تأثیر قرار داده است. گاهی این حس اشتیاق به پیروزی، غلبه بر ذهن و جسم فرد دیگری و توانایی کنترل دیگری است که باعث ایجاد حس رضایت در افراد می‌گردد و جرقه‌ی ایجاد یک رابطه را می‌زند. "تجاوز" به دیگران نقطه‌ی اوج تمایل به کنترل و در اختیار گرفتن دیگران است.

دکتر جی کلسر می‌گوید: "دریافته‌ام افراد زمانی بیش از همیشه نسبت وسوسه‌ی جنسی ضعیف هستند که نتوانسته‌اند به اهداف‌شان برسند. ناامید یا دلسرد هستند یا زمانی که رویاهای‌شان به فنا رفته است." به همین دلیل افراد معمولاً در زمان‌هایی که مشکلات جدی در کار و حرفه‌شان دارند و یا زمانی که ارزش‌های حرفه‌ای آن‌ها زیر سؤال رفته باشد، رابطه‌ی زناآلود خارج از ازدواج برقرار می‌کنند. حس ارزشمند بودن مخصوصاً برای مردان، ارتباط تنگاتنگی با این موضوع دارد که یک مرد چقدر احساس می‌کند در حرفه‌ی خود ارزشمند و مفید است. احساس خود ارزشمند بودن که طریق زنی به یک مرد داده می‌شود یک تحسین و یا اینکه جسم خود را تحت اختیار او قرار می‌دهد، باعث می‌شود که جای خالی و عدم امنیتی که او نسبت به خود احساس می‌کند از بین برود.

این تئوری عدم امنیت توضیح می‌دهد که چرا بسیاری از رهبران قوی سیاسی (که به اصطلاح از قدرت و جایگاهی برخوردارند که می‌تواند جای خالی عدم امنیت آن‌ها را پر کند ...) نیز با افراد جوان‌تر از خود رابطه‌ی اشتباه ایجاد می‌کنند. تمام تحسینی که رهبری برای‌شان به ارمغان می‌آورد باز هم اشتیاق آنها برای تأیید و خاص بودن را برطرف نمی‌کند. متأسفانه همین اصل برای رهبران مسیحی قدرتمندی که در دام روابط اشتباه می‌افتند نیز صادق است.

سال‌ها پیش؛ از خواندن مقاله‌ای در یکی از روزنامه‌های سریلانکا بسیار غمگین شدم. در این مقاله می‌گفت که چگونه شبانان و رهبران با وجود قدرت و نفوذی که بر مردم دارند درگیر روابط اشتباه با افرادی به جز همسر خود می‌شوند. عدم امنیت همواره علت و ریشه‌ای بوده که افراد در میان‌سال‌ی به خاطر آزادی از آن، تن به روابط گناه‌آلود با دیگران می‌دهند. به گفته‌ی کسلر "میان‌سال‌ی همواره با خود آسیب‌پذیری خاصی نسبت به وسوسه‌های جنسی می‌آورد." برخی از افراد از بالا رفتن سن خود می‌ترسند و از خود می‌پرسند که آیا زنان هنوز آن‌ها را جذاب می‌دانند یا خیر! بنابراین سعی می‌کنند امتحان کنند تا بدانند این طور هست یا خیر!

افراد پرمشغله همانند پزشکان و آنانی که مشغول خدمت هستند نیز نسبت به روابط اشتباه آسیب‌پذیر می‌شوند. اگر همسران آن‌ها از کاری که آن‌ها می‌کنند شاد نباشند و پس از کار خود وقتی وارد خانه می‌شوند از آن‌ها به گرمی استقبال نکنند و مرتباً محکوم شوند که نسبت به خانواده‌ی خود بی‌تفاوت هستند این آسیب‌پذیری بیشتر می‌گردد. وقتی در محل کار دیگران با آن‌ها مانند الهه رفتار می‌کنند و به خاطر مهارت و موفقیتی که دارند آن‌ها را تحسین می‌کنند در نتیجه افراد در محل کار خود به خاطر تشویق و تحسین‌های همکار خود با او وارد رابطه‌ی اشتباه می‌شوند.

این اتفاق هم‌اکنون از طریق شبکه‌های اجتماعی هم رخ می‌دهد. در شبکه‌هایی مثل فیسبوک، مردم شروع به گپ‌های اینترنتی در دنیای مجازی می‌کنند و در آن جا سخنانی را می‌گویند که فقط باید به همسر خود بگویند. در چنین محیط‌هایی است که یک نفر به دیگری می‌گوید: "تو باعث آرامش من می‌شوی. من بسیار تنها بودم و گپ زدن با تو باعث برکت من شده است."

یک فرد می‌تواند از لحاظ عاطفی مجذوب چنین تأییدی شود و وسوسه شود که بیشتر و بیشتر با طرف مقابل روابط خود را تحکیم ببخشد و نهایتاً رابطه‌ی آن‌ها با هم تبدیل به رابطه‌ای گناه آلود شود. همه‌ی این موارد مثال‌هایی از محبت بدون احساس مسئولیت هستند. خداوند ما را برای داشتن روابطی مبتنی بر مسئولیت خلق کرده است. روابط اشتباه نهایتاً زندگی ما و زندگی افرادی که دوستشان داریم را از بین می‌برد و تمام افرادی که تحت تأثیر این ارتباط قرار داشتند نیز عمیقاً آسیب می‌بینند. یک شخص اول باید به خود آسیب بزند تا بتواند به همسر خود آسیب بزند. ارتباط ما با همسرمان آنقدر عمیق و پیچیده است که نمی‌توانیم همسرانمان را به سادگی ترک کرده و فرد دیگری را جایگزین کنیم. فقط روابط مبتنی بر تعهد مستلزم کار و تلاش فراوان است و گرنه عشق بدون مسئولیت آسان است زیرا دنیایی غیر واقعی را بنا می‌کند که هیچ تعریفی در آن دنیا وجود ندارد. اما آسیبی که به خاطر این روابط حاصل می‌شود بسیار عمیق است. بنابراین ما باید در خانه برای تحکیم روابط خود سخت تلاش کنیم. زمانی که ما به تأیید یکدیگر ادامه دهیم، آسیب‌پذیری ما نسبت به ایجاد روابط اشتباه بسیار کاهش می‌یابد.

حفظ تعهد و مسئولیت در خانه کار دشواری است و باید در شرایطی که ممکن است عملکرد ما به روابط اشتباه ختم شود با صداقت و شفافیت

بیشتری عمل کنیم. نصیحت پولس به تیموتائوس این بود که: «از امیال جوانی بگریز، و به همراه آنان که با دلی پاک خداوند را می‌خوانند، در پی پارسایی و ایمان و محبت و صلح باش.» (دوم تیموتائوس ۲: ۲۲)

این آیات برای افراد میان‌سال نیز صادق است. همان طور که در فصل دوم گفتم بسیار طبیعی است که بخواهیم با افرادی خاص از جنس مخالف ارتباط داشته باشیم. ما به طور طبیعی برخی را بسیار جذاب‌تر از دیگران می‌دانیم. این گناه نیست، اما ما باید در روابط خود نسبت به این افراد مراقب باشیم. فکر کنید که مجذوب همکاری در محل کار خود شده‌اید. شما از کار با یکدیگر لذت می‌برید، گویی یکدیگر را می‌فهمید و در نتیجه می‌توانید با هم خوب کار کنید. اما در چنین شرایطی امکان دارد که ارتباط ناسالم عاطفی در بین شما ایجاد شود. وابستگی و ارتباطی که شاید شما فوراً متوجه آن نشوید زیرا ارتباط شما با او بسیار خوب آغاز شده و بسیار خالص بوده است.

دوستان‌تان ممکن است درباره رابطه‌ی جدیدی که آغاز کرده‌اید به شما هشدار دهند، زیرا آن‌ها چیزهایی می‌بینند که دیگران و شما آن را نمی‌بینید. آن‌ها می‌بینند که چگونه چشمان شما در زمان ملاقات یکدیگر برق می‌زند و این که چگونه در یک اتاق شلوغ شما دو نفر به طور خودکار به سوی یکدیگر جذب می‌شوید. زمانی که دوستان‌تان به شما نسبت به چنین خطراتی هشدار می‌دهند، به جای آن که از دخالت آن‌ها در زندگی‌تان خشمگین شوید، باید به خاطر نصیحت و توجه آن‌ها سپاسگذار باشید و بیشتر مراقب باشید. برای من چندین بار اتفاق افتاده که نشانه‌های یک رابطه‌ی ناسالم را دیده‌ام ولی اعتماد به نفس لازم برای هشدار به افرادی که در آن رابطه وارد شدند را نداشتم. چقدر از این کار خود متأسف هستم زیرا درست همانطور که ترسیدم آنچه فهمیده بودم درست از آب درآمد و آن افراد نهایتاً به سختی آسیب دیدند.

اگر قادر به ایجاد روابط خوب با دیگران هستید به راحتی به آن فرد نزدیک شده و زمانی که احساس خطر می‌کنید با او صحبت کنید. ما باید نسبت به چنین ارتباط‌هایی هشدار بدهیم. برخی افراد حتی زمانی که احساس می‌کنند رابطه‌ی احساسی ناسالمی بین آن‌ها و شخص دیگری در حال گسترش است اصرار کنند و بگویند: "من تنها کسی هستم که او را درک می‌کنم!" این جمله می‌تواند جمله‌ی خطرناکی باشد مخصوصاً زمانی که طرف مقابل از جنس مخالف باشد. برای این که از خود در برابر چنین خطری حفاظت کنم، اصولاً از همسر می‌خواهم که بیشتر مکالمات مربوط به مسائل شخصی همکاران جنس مخالف را او انجام دهد. همچنین می‌دانم که او به عنوان یک زن بسیار بهتر از من می‌تواند به این مسائل رسیدگی کند.

همان طور که در فصل پیش گفتیم، داشتن محبت اصیل مستلزم کار و تلاش فراوان است. در رابطه‌ای که سعی بر آن است تا در خانه محبت آگاهانه حاکم شود می‌بینیم که به طور شگفت‌انگیزی زوجین همدیگر را تأیید می‌کنند.

این تأیید با داشتن رفتاری صحیح در بیرون از خانه نیز ارتباط دارد. تأیید یک فرد توسط اعضای خانواده‌اش مرهمی عالی برای درمان احساس عدم امنیت است. به هر حال همه‌ی ما تا حدی در وجود خود احساس عدم امنیت داریم. همسر، والدین و فرزندی که می‌دانند چگونه باید خود را تأیید کنند می‌توانند ابرازی عالی و نماد فیض خداوند باشند برای کمک به افرادی که با عدم امنیت درونی خود در ستیزند. این افراد مهم‌ترین افراد در زندگی ما هستند. در کجا می‌توانیم به دنبال جایی بهتر از خانه و خانواده‌ی خود، برای دریافت تأیید از دیگران باشیم؟

اما نقطه‌ی اوج شفا از احساس عدم امنیت و کسب اطمینان دانستن این حقیقت است که ما فرزندان خداوند هستیم و برای او خاص می‌باشیم و او برای ما هدفی عالی دارد. برای همین است که اختصاص زمانی کافی با خیالی آسوده و به دور از شتابزدگی این دنیا بسیار حائز اهمیت است. یعقوب در متنی که بر علیه‌ی زندگی دنیوی و تفکر ناخالص و ناسالم می‌نویسد به ما چنین هشدار می‌دهد: «به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دل‌های خود را طاهر سازید.» (یعقوب ۴: ۸)

اوقاتی را که با خداوند می‌گذرانیم نه تنها باعث می‌شود تا مورد تقدیر او قرار بگیریم، بلکه حضور او باعث می‌شود تا احساس بسیار بدی نسبت به گناه داشته باشیم، در این زمان است که تأییدهای خداوند مانند دارویی شفابخش برای جان‌های ما عمل می‌کند و این تأییدها است که به ما کمک می‌کند تا محتاج تأیید افراد دیگر نباشیم و وارد ارتباطات ناسالم برای دریافت چنین تأییدی نشویم.

داشتن حس خجالت نسبت به خود، یکی از علائم وجود عدم امنیت در ما است. زمانی که با خداوند وقت می‌گذرانیم و او نیز ما را تأیید می‌کند همین کار باعث می‌شود تا این حس خجالت از ما دور شود. داود می‌گوید: «آنان که نگاه‌شان بر اوست، می‌درخشند؛ روی ایشان هرگز شرمسار نمی‌شود.» (مزامیر ۳۴: ۵) زمانی که با او وقت می‌گذرانیم و می‌فهمیم که خداوند ابدی، ازلی و قادر مطلق است و ما را فرزندان خود می‌داند شادی، تمام وجود ما را در بر می‌گیرد. (اول یوحنا ۳: ۱) کتاب مقدس می‌گوید که خداوند به خاطر ما شادی می‌کند. (مزامیر ۱۴۷: ۱۱؛ ۱۴۹: ۴) یکی از هیجان انگیزترین و شادترین احساساتی که در زندگی وجود دارد این است که خداوند قادر مطلق با لبخند به ما نگاه کند و بگوید: "او متعلق به من است. او فرزند

محبوب من است." با علم به این مطلب بزرگترین ترس یک مسیحی باید این باشد که مبدا باعث از بین رفتن لبخند خداوند از چهره‌اش شود. همین حس است که می‌تواند به عنوان مانعی بزرگ بر علیه گناهان جنسی عمل نماید.

نتیجه‌گیری

اگر چه ممکن است به خاطر چالش‌ها و وظایف خود دچار استرس و اضطراب شویم، ولی بیائید نسبت به آن شادی‌ای که تنها در حضور خداوند وجود دارد، بی‌اعتنا نباشیم. حقیقتی که در تثنیه ۳۳: ۲۷ آمده به ما انگیزه و نیرو می‌بخشد: «خداای ازلی مخفیگاه توست، و زیر تو بازوان جاودانی است. او دشمن را از برابر تو خواهد راند، و خواهد گفت: "هلاک کن."» با چنین احساس امنیتی است که خواه ازدواج کرده باشید، خواه مجرد! خواه بیوه یا طلاق گرفته باشید می‌توانید شاد بمانید و انسانی کامل بگردید.

فصل ششم

شادی

مسیحیان از عهدعتیق ارزش‌های خاص زندگی قوم خداوند را دریافته و سعی می‌کنند آن ارزش‌ها را به کار ببرند. با خواندن عهدعتیق می‌توانیم قلب خداوند را شناخته و بدانیم او از قوم خود انتظار دارد که چگونه باشند.

در عهدعتیق شادی به عنوان یکی از ارزش‌های اصلی داشتن یک زندگی خداپسندانه معرفی می‌شود. در زبان عبری سیزده ریشه از واژگان مختلف وجود دارد که به معنای "شادی" به کار رفته‌اند. تنها در کتاب صفیا باب سوم از آیات ۱۴ تا ۱۸ هشت واژه‌ی مختلف به معنای "شادی" وجود دارد.

در عهدجدید نیز بر این مطلب تأکید می‌شود. پولس از مسیحیان می‌خواهد که همواره شاد باشند. (فیلیپیان ۴: ۴) و عیسی نیز می‌گوید زمانی که او شادی خود را به ما ببخشد، شادی ما تکمیل می‌شود. (یوحنا ۵: ۱۱)

می‌توانیم با اطمینان اعلام کنیم که شادی باعث سلامت خانواده می‌شود یا می‌بینیم که در امثال این حقیقت چنین بازگو می‌شود: (امثال ۱۷: ۲۲) «دل شادمان داروی شفا بخش است، اما روح افسرده استخوانها را خشک می‌کند.»

بنابراین تعجبی ندارد که در عهدعتیق خانه به عنوان مکانی شاد معرفی می‌شود. به خانواده‌ها تأکید می‌شد که در زمان پرستش خداوند و زمانی که با یکدیگر در حضور او غذا می‌خورند، شاد باشند. (تثنیه ۱۲: ۷، ۱۲؛ ۱۴: ۲۶) در جشن‌های مخصوص نیز شادی خانواده‌ها مشهود بود. (تثنیه ۱۶: ۱۱؛ ۱۴: ۲) (دوم قرن‌تیا ۳۰: ۲۱) به خانواده‌ها گفته می‌شد که در زمان صرف غذا با هم باشند و شاد باشند (تثنیه ۱۶: ۱۵) کتاب جامعه افراد را چنین نصیحت می‌کند: «در همه‌ی روزهای زندگی باطل خود که خدا در زیر آفتاب به تو بخشیده است، با زنی که دوست می‌داری خوش باش، زیرا این است نصیب تو از زندگی و از محنتی که زیر آفتاب می‌کشی.» (جامعه ۹: ۹) امثال مردان مسن‌تر را چنین نصیحت می‌کند. «سرچشمه‌ات مبارک باد، و از همسر روزگار جوانی خویش شادمان باش.» (امثال ۵: ۸) فردی که فرزندان بسیار داشت، "برکت یافته" یا "شاد" خوانده می‌شد. (مزامیر ۱۲۷: ۵) خانواده‌ها تشویق می‌شدند که در نیکوی‌ای که خداوند برای‌شان انجام داده شادی کنند. (تثنیه ۲۶: ۱۱)

شادی: بزرگترین نعمت یک خانه

زمانی که در سال ۸۹ - ۱۹۸۸ در سریلانکا انقلابی خونین رخ داد، زندگی مشکل و خطرناک گشته بود. یک بار مدارس برای ماه‌ها تعطیل شدند. بسیاری به خاطر فرزندان‌شان کشور را ترک کردند. تازه پس از شش

ماه تحصیل در دانشکده‌ی الهیات Gordon – Conwell آمریکا به خانه بازگشته بودم. در سریلانکا شاد بودم و کارهایی که دوست داشتم را انجام می‌دادم. کارهایی نظیر مطالعه، نوشتن و تدریس. در آن زمان نامه‌ای برای استخدام در Gordon – Conwell دریافت کردم. شغلی که آن‌ها به من پیشنهاد داده بودند آرزوی من بود. اما من و همسر هر دو می‌دانستیم که خداوند ما را برای خدمت دائمی در سریلانکا خوانده است، بنابراین آن دعوت را رد کردم. اما باید کاری می‌کردیم که چهار فرزندمان احساس کنند ارزشش را داشته که در سریلانکا بمانند. به هر حال این ما بودیم که به فراخوان خداوند برای خدمت در سریلانکا پاسخ مثبت داده بودیم و نه آن‌ها. زمانی که من و همسرم درباره‌ی این موضوع با یکدیگر صحبت کردیم به این نتیجه رسیدیم بهترین برکتی که می‌توانیم از خود برای فرزندانمان به جای بگذاریم، خانواده‌ای شاد است. آن‌ها هر تجربه‌ی تلخی که در بیرون از خانه پشت سر می‌گذاشتند، می‌دانستند که در نهایت به خانه‌ای خواهند رفت که شادی، گرما و مورد پذیرش بودن انتظارشان را می‌کشد.

دیری نگذشت که من در زندگی خود دریافتم که بزرگترین برکت و نعمت یک خانه شادی است. شوهری به همسر خود چنین می‌گوید: "یک روز ثروتمند می‌شویم و می‌توانیم چیزهای بسیاری بخریم!" زن چنین پاسخ می‌دهد: "ما ثروتمند هستیم! شاید یک روز پول زیاد داشته باشیم و بتوانیم چیزهای بسیاری بخریم."

زمانی که پولس درباره‌ی وفور نعمات و رفاه سخن می‌گوید: «اما دینداری با قناعت، سودی عظیم است.» (اول تیموتائوس ۶: ۶) او بحث خود را چنین ادامه می‌دهد و به ما یادآوری می‌کند که در زمان انتخاب ارزش‌های خود به ابدیت فکر کنیم. «پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داریم، قانع خواهیم بود.» (اول تیموتائوس ۶: ۸) و نهایتاً درباره‌ی خطرات اشتیاق برای

پول دار شدن سخن می گوید: «اما آنان که سودای ثروتمند شدن دارند، دچار وسوسه می شوند و به دام امیال پوچ و زیان باری گرفتار می آیند که موجب تباهی و نابودی انسان می گردد.» (اول تیموتائوس ۶: ۹)

یک مسیحی به آسانی می تواند درون گردآب تلاش برای ثروتمند و غنی بودن کشیده شود و زندگی خود را تخریب کرده و خود را از نعمت واقعی قناعت محروم سازد. بارها شاهد چنین اتفاقاتی در زندگی بوده ام.

قناعت یک خصوصیت اخلاقی است که ما باید به صورت اکتسابی آن را بیاموزیم. پولس می گوید: «این را از سر نیاز نمی گویم، زیرا آموختم که در هر حال قانع باشم. معنی نیازمند بودن را می دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی نیازی و نیازمندی را فرا گرفته ام.» (فیلیپیان ۴: ۱۱ - ۱۲)

بهترین مکان برای آموختن این خصوصیت رفتاری، محیط خانه است. همه ی ما باید تلاش کنیم تا خانه ای مملو از شادی و احساس رضایت و قناعت داشته باشیم. پس حتی اگر پول زیادی نداشته باشیم (خادمین تمام وقت مسیحی در بسیاری از کشورها)، باز هم خانواده های ما خود را افرادی برکت یافته و غنی بدانند.

با این حال شادی، مخصوصاً "شادی در خانواده" ارزشی ناآشنا برای بسیاری از مردم است. تیم تسفورد؛ چنین می گوید: "شادترین افراد در خانه هایی بزرگ شده اند که همواره شادی به عنوان الگوی اصلی زندگی در برابر چشمان آن ها وجود داشته است. شادی بخشی از میراث و فرهنگ خانوادگی آن ها است، میراثی که خود برگزیده اند تا آن را نسل اندر نسل به یکدیگر منتقل کنند."

اما امروزه بسیاری از مسیحیان شادی را به عنوان بخشی از میراث خانوادگی خود تجربه نمی‌کنند. پس شادی ارزشی است که باید آموخته شود و آگاهانه در زندگی به کار گرفته شود. به هر حال همه‌ی ما می‌دانیم که کتاب مقدس ما را به شاد بودن تشویق می‌کند. بنابراین در این فصل ما به برخی از روش‌های عملی برای ایجاد و حفظ شادی در خانه‌ی خواهیم پرداخت. در فصل ۱۱ شرح خواهیم داد که چرا کودکان باید شاد باشند و چگونه می‌توانیم در خانه‌های خود روش‌ها و سنت‌هایی را به کار گیریم که باعث شادی آنان شود.

ظواهر، دشمن شادی است.

از آن جا که بسیاری از زوجها شاد بودن در خانه را، هدف خود قرار نمی‌دهند نهایتاً در تله‌ای دیگر می‌افتند که در آخر باعث از بین رفتن شادی آن‌ها می‌شود. این تله "اسارت به ظواهر" است. آن‌ها فکر می‌کنند اگر نمی‌توانند شاد باشند، حداقل باید سعی کنند در ظاهر موفق، ثروتمند و تأثیرگذار دیده شوند. آن‌ها برای دستیابی به چنین اهدافی ممکن است مسیرهای خطرناکی را در زندگی خود برگزینند.

رایج‌ترین مسیر خطرناک خرج کردن پول‌هایی است که در واقع ندارند. خانه‌ای می‌خواهند که از توانایی مالی آن‌ها بالاتر است. یا وسایل تزیینی برای زیباتر نشان دادن خانه می‌خواهند در حالی که اصلاً پول کافی برای خرید آن ندارند. در جشن عروسی خویشان و فامیل، هدایایی در پاکت می‌گذارند که فراتر از توانایی مالی آن‌ها است. نتیجه این می‌شود که آن‌ها به بانک‌ها، وام‌دهندگان و قرض‌دهندگان خود مقروض و مدیون می‌مانند و زندگی‌شان غرق در ناامیدی می‌شود. زمانی که نمی‌توانند اقساط وام خود را

به موقع پرداخت کنند، آزادی و آرامش روحانی خود را از دست می‌دهند. چنین افرادی می‌دانند که باید برای کار خداوند نیز هدیه دهند، اما از هزینه‌های اساسی زندگی خود یعنی خوراک، سلامت و تحصیل هم ناتوان هستند.

زمانی که می‌بینم افرادی بدون حساب و کتاب و وسایلی به صورت قسطی خریداری می‌کنند، واقعاً شگفت زده می‌شوم. در فرهنگی که در کشورهای ثروتمند رایج است، مردم این کار را با استفاده از کارتهای اعتباری مختلف انجام می‌هند. پول را از یک کارت قرض می‌کنند تا قرض و قسط کارت دیگر را پرداخت کنند. افراد بسیاری را دیده‌ام که به خاطر فشار فراوانی که از خرید وسیله‌ای قسطی تحمل می‌کنند مجبور می‌شوند تا قرض جدیدی را متقبل شوند تا قرض قبلی را بازپرداخت نمایند.

احتمال اینکه یکی از اعضای خانواده دچار بیماری شود یا حادثه‌ی غیرمترقبه و اضطرابی پیش آید محتمل است و در چنین شرایطی این خانواده‌ها دچار مشکل فراوانی می‌گردند. اشیای گران‌قیمت خود همانند طلا را فرو می‌گذارند و نهایتاً همان شی را نیز به جای ضرر و زیان وامی که دریافت کرده‌اند از دست می‌دهند، اما مهمترین قسمت آن است که این خانواده‌ها تحت اسارت این وام‌ها باقی می‌مانند.

در سریلانکا افراد غالباً در زمان جشن عروسی بریز و پپاش‌هایی انجام می‌دهند. معمولاً در ابتدای ورود مهمانان غذاهای کوکتل سرو می‌شود. یک کیک بزرگ و با شکوه قسمت جدائی ناپذیر یک جشن عروسی به شمار می‌رود. دعوت نمودن افراد بسیار و پذیرایی گران‌قیمت از آن‌ها معمولاً نشانه‌ی اعتبار و شأن خانواده‌ها به شمار می‌آید. در نتیجه بسیاری از زوجها زندگی خود را با قرض شروع می‌کنند و والدین آن‌ها نیز به همراه آن‌ها زیر بار قرض فرو می‌روند. تعجب می‌کنم که چگونه با وجود هشدار ما رهبران در این مورد باز هم افراد خرج‌های فراوان و اشتباهی در این مراسم انجام

می‌دهند. برخی از آن‌ها گویی چنان در مراسم جوگیر می‌شوند، که متوجه خرج‌های بیش از اندازه‌ی خود نمی‌شوند.

چند سال پیش به همراه بسیاری از خادمین سازمان Yuath For Chist برای شرکت در جشن عروسی یکی از همکاران‌مان به شمال سریلانکا رفتیم. بعد از مراسم عروسی غذای مفصلی سرو شد. بعد از اتمام مراسم با همکاران به شهر خود باز می‌گشتیم که یکی از همکارانم گفت: "جدی! اون‌ها کیک عروسی نداشتند!!!" همانطور که قبلاً هم گفتم کیک عروسی قسمت جدائی‌ناپذیر مراسم عروسی در سریلانکا محسوب می‌شود. یکی از افرادی که در ماشین با ما همسفر بود به داماد زنگ زد و گفت: "پس کیک چی شد؟!" داماد پاسخ داد: "وقتی در مورد هزینه‌های عروسی حساب و کتاب می‌کردیم، متوجه شدیم که نمی‌توانیم در جشن هم غذای خوب سرو کنیم و هم یک کیک بزرگ و با شکوه عروسی داشته باشیم. بنابراین تصمیم گرفتیم که کیک را حذف کنیم." به همکارانم گفتم: "او برای من یک قهرمان است!" او حاضر شده بود از سرو چیزی که بسیار مهم به شمار می‌آمد در جشن خود صرف نظر کند تا بتواند بدون این که در قرض بیافتد با غذایی خوب از مهمانان خود پذیرایی کند.

در مورد مبحث ازدواج در سریلانکا باید بگویم که بسیاری از والدین مسیحی جشن‌های عروسی فرزندان خود را خارج از سریلانکا برگزار می‌کنند تا خویشاوندان آن‌ها که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند بتوانند در آن جشن‌ها شرکت کنند. آن‌ها بر این باورند که با هدایای چنین جشن‌هایی امکان مهاجرت و زندگی فرزندان خود را در غرب مهیا کرده و باعث ایجاد امنیت مالی برای کل خانواده خواهند شد. آن‌ها تصمیمات خود را بر اساس پیشنهادات مسیحیان دیگر عملی می‌سازند. اما در فرهنگ غربی که بر فردگرایی استوار است، هیچ کس از جزئیات زندگی دیگری باخبر نیست و

لازم است بدانید که ازدواج‌های بی‌شماری به خاطر چنین تصمیمات اشتباهی دچار بحران شده‌اند و نهایتاً والدین از تصمیم خود پشیمان گشته‌اند.

همان طور که قبلاً به این نکته اشاره کرده‌ایم، والدین باید مراقب باشند تا ظواهر را ملاک یک ازدواج موفق قرار ندهند. والدینی را دیده‌ایم که با برنامه‌های جشن عروسی فرزندان خود مخالفت می‌کنند چون فکر می‌کنند همسری که فرزندشان انتخاب کرده از لحاظ اجتماعی در سطح پایین‌تری از آن‌ها قرار دارد. یا به اندازه‌ی فرزند آن‌ها خوش‌تیپ و زیبا نیست. آن‌ها حتی رنگ پوست یا وضعیت مالی فرد را به عنوان ملاک‌های مهم ازدواج در نظر می‌گیرند. هم مرد و هم زن عاشق مسیح هستند و دورنمای زندگی مشترک آن‌ها بسیار روشن است. اما تنها به دلایلی که می‌توان آن را دلایل ظاهری نامید، والدین با ازدواج این دو جوان مخالفت می‌کنند. این والدین حتی ممکن است رهبران مسیحی یا حتی شبان باشند اما رفتار آن‌ها گناه‌آلود و حتی دنیوی است.

اسارت نسبت به ظواهر، اغلب در افرادی که قبلاً فقیر بوده‌اند اما اکنون از فقر خود آزاد شده‌اند، بیشتر دیده می‌شود. بسیاری از مسیحیانی که با آن‌ها کار می‌کنم با محرومیت در خانه‌هایی بزرگ شده‌اند که دچار فقر و اعتیاد به الکل بوده‌اند. آن‌ها به مسیح ایمان می‌آورند. آن‌ها سفر خود را با مسیح آغاز می‌کنند و شروع به شناخت هویت تازه‌ی خود در مسیح می‌کنند. آن‌ها متوجه می‌شوند که نباید نسبت به کسانی که قبلاً آن‌ها را جزو طبقه‌ی بالاتر اجتماعی می‌دانسته‌اند احساس حقارت بکنند. اما هنوز جای زخم‌های زندگی گذشته در خانه‌های فقیر در وجود آن‌ها باقی مانده است.

خاطرات گذشته از تمسخری که در مدرسه به خاطر کفش‌های کهنه و لباس‌های مندرس‌شان وجود دارد، هنوز هم در ذهن آن‌ها تازه باقی مانده است. آن‌ها نمی‌خواهند فرزندان‌شان چنین تجربه‌ای داشته باشند. اکنون آن‌ها دوستان مسیحی ثروتمندی دارند که با آن‌ها در کلیسا خود را برابر

می‌دانند. آن‌ها احساس می‌کنند که خود نیز حق دارند تا از آن چه که دوستان‌شان در زندگی دارند، بهره‌مند گشته و از آن‌ها لذت ببرند. تبلیغات‌های مختلف در تلویزیون آن‌ها را تشویق و کمک می‌کند که آن چه روزی تجمل غیرقابل دسترس می‌دانستند، اکنون بتوانند از طریق اقساط بلند مدت خریداری نمایند. آن‌ها این حرکت را "انقلاب انتظارات بلند پروازانه" می‌خوانند. افرادی که در دام این انقلاب گرفتار می‌شوند ممکن است نهایتاً زیر بار فراوان قرض فرو روند.

ما باید به یاد داشته باشیم که برابری به معنای داشتن سبک زندگی‌ای برابر با دیگر خانواده‌های مسیحی نیست. ما باید در حد توانایی خود زندگی کرده و با آنچه داریم، شاد باشیم. برای مثال در سریلانکا مدارس مختلفی وجود دارند. گران‌ترین شهریه‌ها به مدارس تعلقی دارد که به مدارس بین‌المللی معروف هستند. بسیاری از مسیحیان فرزندان خود را در این مدارس ثبت نام می‌کنند. این کار به هیچ وجه اشتباه نیست. اما برخی از مسیحیان که توانایی مالی لازم را نیز ندارند، فرزندان خود را در این مدارس ثبت نام می‌کنند. آن‌ها برای پرداخت هزینه‌ها دچار مشکل می‌شوند و گاهی نمی‌توانند آن‌ها را پرداخت کنند و برخی از آن‌ها مجبور می‌شوند که فرزندان خود را از این مدارس خارج کنند، زیرا نتوانسته‌اند شهریه‌ها را بپردازند.

وقتی عیسی تعلیم می‌داد که قبل از شروع کاری اول برنامه‌ریزی کنید مثالی که او استفاده کرد درباره‌ی پروژه‌ی ساختمان سازی بود. «کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و نخست ننشیند تا هزینه‌ی آن را برآورد کند و ببیند آیا توان تکمیل آن را دارد یا نه؟» (لوقا ۱۴: ۲۸ - ۳۰) ما نباید اجازه دهیم که اشتیاق بدست آوردن یا بنای چیزی که به ظاهر زیبا است باعث شود تصمیمات احمقانه‌ای برای هزینه‌ی بیش از اندازه بگیریم.

برخی از فرزندان خداوند برای بدست آوردن موفقیت مالی از خواندگی خود فاصله می‌گیرند. برخی از افراد به دلایل مشکلات مالی، ممکن است

خدمت روحانی را رها کرده یا به جایی برای خدمت با حقوق بالاتری بروند که اصلاً برای خدمت در آن‌جا خوانده نشده‌اند. برخی از افراد همسر و فرزندان خود را ترک می‌کنند و به خارج از کشور می‌روند تا کار کنند و آن‌ها را تنها یک یا دو بار در سال می‌بینند.

رهبر یکی از فرقه‌های مسیحی سریلانکا سناریوی رایجی را که در زندگی بسیاری از شبانان وجود دارد، برایم بازگو کرد. خانواده‌های شبانان در خانه‌ی خود شادی را تجربه نمی‌کنند. خانواده‌ی شبانان به خاطر خدمت شبان مجبورند بهای سنگینی پرداخت کنند. شبان اغلب به آن‌ها می‌گویند که این بهایها به خاطر خواندگی‌اش از سوی خداوند است.

شبان متعهدی با دختری مسیحی که عضو گروه جوانان کلیسا است، ازدواج می‌کند و آن دختر به خاطر تعهدش به مسیح محرومیت‌هایی از قبیل بی‌توجهی همسرش را تحمل می‌کند. اما پس از تحمل چنین وضعیتی به مدت پانزده سال نهایتاً تصمیم می‌گیرد اعلام کند که کاسه‌ی صبرش لبریز شده است. او متوجه می‌شود که برخی از سختی‌هایی که آن‌ها پشت سر می‌گذارند، به خاطر عدم نظم و ترتیب آن شبان یا بی‌توجهی او به خانواده است نه اطاعتش از خداوند! او شروع به طغیان بر علیه‌ی خواندگی همسرش می‌کند. درخواست‌هایی را عنوان می‌کند که شوهر قادر به فراهم کردن آن‌ها نیست. به خاطر نداشتن شادی، به دنبال مسائل مادی می‌افتد که در او احساس رضایت ایجاد کند. او نمی‌تواند تا زمانی که در خدمت مشغول است این خواسته‌ها را برآورده کند. بنابراین شغل خود را تغییر می‌دهد و از خواندگی خود دور شده و مشغول کاری پر درآمدتر می‌شود.

اگر شبان خود را برای حفظ شادی در خانواده، متعهد می‌دانست این سناریو در زندگی او اتفاق نمی‌افتاد. کارهای شادکننده‌ی بسیاری وجود دارد که می‌توان بدون خرج کردن پول زیاد انجام‌شان داد. با انجام این کارها ما

به فرزندان خود می‌آموزیم که ارزشمندترین تجربیات در زندگی لزوماً مرتبط با مسائل مالی نیستند.

پدر دوست من تیم استفورد؛ شبان بود و در خانه‌ای نسبتاً فقیر بزرگ شده بود. او می‌گوید: "به عنوان یک کودک همواره احساس می‌کردم، هیچ اعتبار و شهرتی ندارم. اما جالب این بود که با وجود این، هرگز احساس نمی‌کردیم که ما فقیر هستیم." او می‌گوید: "کلید این مسئله این بود که والدین ما با عزت نفس بالایی با ما رفتار می‌کردند. آن‌ها به جای تفکر درباره‌ی چیزهایی که ندارند بر چیزهایی که داشتند تمرکز می‌کردند. آن‌ها سعی می‌کردند به فرزندان خود کمک کنند تا به این باور برسند که آن چه بیش از همه برای‌شان لذت‌بخش است کتاب، موزیک، اردو و بازی بیس‌بال است." او در ادامه چنین می‌گوید: "نتیجه این شده بود که ما به عنوان کودکان آن‌ها بسیار خوشحال‌تر از افرادی بودیم که برای لذت بردن از زندگی باید ماشین‌های بزرگ و استیک بخرند. عادت سخاوتمندی در خانواده‌ی آن‌ها این تفکر را در آن‌ها تقویت کرده بود که آن‌ها خانواده‌ی معروفی هستند که می‌توانند به دیگران هدایایی ببخشند.

استافورد؛ خاطره‌ای را این‌گونه تعریف می‌کند: "مادرم در ساعات پایانی شب نشسته بود و چک‌های خود را برای سازمان‌های مختلف مسیحی می‌نوشت و می‌گفت: "ده یک دادن باعث می‌شود من احساس ثروتمند بودن بکنم و سرش را بالا گرفته و به من می‌گفت: باید همه‌ی این پول‌ها را به دیگران بدهیم."

ما درباره‌ی خانه‌هایی سخن می‌گوئیم که از اسارت فریبکارانه‌ی رفاه مالی آزاد شده‌اند، خانواده‌هایی که نمی‌خواهند ظاهری موفق داشته باشند بلکه خود را متعهد می‌دانند که فرزندانی قانع و شادمان در خداوند تربیت نمایند. فرزندانی که در محبت رشد نموده‌اند و نسبت به والدین خود متعهد هستند.

شادی از طریق تحسین گسترش می‌یابد.

تحسین یکی از مهم‌ترین فاکتورهای زندگی مسیحی است، یا به عبارتی دیگر یکی از عوامل اصلی نظم مسیحی است. ابتدا و پیش از همه ما خداوند را تحسین و ستایش می‌کنیم. ستایش خداوند فواید مختلف و فراوانی دارد.

اول؛ آن که احترام ما را به خداوند نشان می‌دهد. دوم؛ حقایق مربوط به خداوند را که به خاطر فشارهای زندگی از ذهن ما پاک شده‌اند، را به یادمان می‌آورد. سوم؛ به ما کمک می‌کند تا از رابطه‌ی با خداوند بیشتر لذت ببریم. تا زمانی که ما شادی‌مان را با دیگران تسلیم نکنیم، بر شادی‌مان افزوده نخواهد شد. زمانی که هدایایی دریافت می‌کنیم تا زمانی که از هدیه دهنده تشکر نکرده‌ایم و هدیه را تحسین ننموده‌ایم، شادی‌مان تکمیل نمی‌شود. بنابراین تحسین و ستایش یکی از روش‌های کسب شادی در زندگی مسیحی است. همان طور که ما خداوند را ستایش می‌کنیم همان‌طور از مصاحبت با افراد دیگر و کارهای آن‌ها نیز لذت می‌بریم و سعی می‌کنیم آن‌ها را تحسین نمائیم.

مسیحیان واقعی افرادی هستند که از حضور دیگران لذت می‌برند. همان طور که داود می‌گوید: «و اما مقدسینی که بر زمینند، آنانند والامرتبگانی که همه‌ی خوشی من در ایشان است.» (مزامیر ۱۶: ۳) زمانی که ما از ارتباط دیگران لذت می‌بریم، آن‌ها را تحسین می‌کنیم. بنابراین پولس هم بارها در رسالات خود افراد مختلف را تحسین می‌کند. پولس در آخرین باب از رساله‌ی عالی الهیاتی خود یعنی در رومیان باب ۱۶، نام ۳۵ نفر را ذکر می‌کند و برای ۱۹ نفر از آن‌ها جمله‌ای تشویق‌آمیز می‌گوید. او در بسیاری از رسالات خود اشاره می‌کند که خداوند را به خاطر خوانندگان این رسالات شکر می‌کند و برای آن‌ها دعا می‌کند. در پس پرده‌ی این عمل کرد او این حقیقت وجود دارد که او به خاطر ایمانداران شاد است و وجد می‌نماید. توانسته‌ام در بین

رسالات پولس ۲۱ متن بیابم که در آن او به این مطلب اشاره می‌کند و به خاطر وجود افراد شاد است.

برای این که بتوانیم به خاطر وجود دیگران شاد باشیم، ابتدا باید بدانیم که چگونه خداوند هم به خاطر وجود ما دل‌شاد است. در مزمیر ۵ بار به ما گفته شده که خداوند برای قوم خود شاد است از وجود آن‌ها لذت می‌برد. (مزمیر ۳۵: ۲۷؛ ۴۱: ۱۱؛ ۴۴: ۳؛ ۱۴۷: ۱۱؛ ۱۴۹: ۴) اشعیا چنین می‌گوید: «تو را دیگر 'متروک' نخواهند نامید، و سرزمینت را 'ویرانه' نخواهند خواند؛ بلکه تو را 'اشتیاق من' خواهند خواند، و سرزمینت را 'متأهل' زیرا که خداوند مشتاق تو خواهد بود، و سرزمینت به عقد ازدواج در خواهد آمد.» (اشعیا ۶۲: ۴؛ همچنین صفیا ۳: ۱۷ را بخوانید.)

افرادی که می‌دانند خداوند چقدر به خاطر آن‌ها شاد است، می‌آموزند که وجد و شادی به خاطر دیگران را جنبه‌ای مهم از زندگی خود بگردانند. این به آن‌ها کمک می‌کند تا از ارتباط با دیگران شادی نمایند، مخصوصاً به آن‌ها کمک می‌کند تا به خاطر همسر خود شاد باشند. نتیجه این خواهد بود که ما همسر خود را تحسین و ستایش می‌کنیم. افرادی که نیاموخته‌اند حقیقت وجد و شادی خداوند را به خاطر وجود خود بپذیرند، بسیار سخت می‌توانند شادی را به عنوان نگرشی به زندگی، درونی‌سازی کنند. این مشکلی روحانی است که باید اصلاح شود. بنابراین از شادی تحسین بر می‌خیزد و همین تحسین باعث افزایش شادی ما می‌گردد.

زمانی که فردی را تحسین می‌کنید در واقع چرخه‌ای را تکمیل می‌کنید که با کار مثبت و تحسین برانگیز فرد آغاز شده و نهایتاً باعث تحسین شما می‌گردد. چرخه‌ی شادی زمانی کامل می‌شود که با شادی و وجد طرف مقابل را تحسین می‌کنیم. سی.اس.لوئیس؛ در مورد خواندگی ما برای ستایش خداوند چنین می‌گوید: "فکر می‌کنم ما آن چیزی را تحسین می‌کنیم که از آن لذت می‌بریم. زیرا تعریف و تمجید نه تنها ابراز شادمانی ما نسبت به چیزی است بلکه کامل‌کننده‌ی آن شادمانی است.

علاوه بر آن سخن گفتن از نکات مثبت همسرمان به ما کمک می‌کند که آن نکات را دوباره به خاطر بیاوریم. به خاطر آوردن این نکات ما را کمک می‌کند تا در تمجید از همسرمان رشد کنیم و همین کار باعث تحکیم و تقویت رابطهای ما به طریقی خاص می‌شود زیرا ما در این صورت قدر و ارزش همسرمان را بیشتر می‌فهمیم. بنابراین تعریف و تمجید مرحله‌ی جدیدی از شادی را هم برای گوینده و هم برای شنونده، به ارمغان می‌آورد. از آن جا که شادی ارزشی مهم در زندگی مسیحی به شمار می‌رود، متعاقباً تعریف نمودن نیز خصوصیت مهمی در زندگی مسیحی محسوب می‌شود.

کتاب غزل غزل‌های سلیمان حاوی تعریف‌های شوهر نسبت به زن و زن نسبت به شوهر است. یکی از تعالیم کلیدی آن این است که ما را تشویق می‌کند تا با دقت در مورد همسر خود تحقیق کنیم و بر آن چه در او می‌بینیم تأمل کنیم و نتیجه‌ی تأمل خود را در غالب تعریف از همسر خود ابراز کنیم. در این جا مثالی برای شما می‌آورم. شوهر می‌گوید: «تو چه زیبایی، ای نازنین من، وه، که چه زیبایی! چشمانت به کبوتران ماند.» (غزل غزل‌ها ۱: ۱۵) و زن پاسخ می‌دهد: «تو چه خوش سیمایی، ای دل‌داده‌ی من، و براستی دل‌انگیز! سبزه‌های صحراست بسترمان!» (۱: ۱۶)

زمانی که در دانشکده‌ی الهیات فولر دانشجو بودم، نویسنده‌ی معروف مسیحی به نام چارلی؛ در کلیسایی موعظه می‌کرد. آن روز اتفاقاً بیست و پنجمین سالگرد ازدواجش بود و همسرش نیز در آن جا حضور داشت. در آن موعظه او گفت که در این بیست و پنج سال زندگی مشترک سعی کرده هر روز حداقل یک بار همسر خود را تحسین کند و حداقل هفته‌ای یک بار موضوعی را برای انتقاد و اصلاح او بیابد.

برای من بسیار تعجب‌انگیز است که اهالی جنوب شرقی آسیا در مجامع عمومی و سخنرانی‌های خود از رادیو و تلویزیون دیگران را تحسین و ستایش می‌کنند اما در گفتگوهای شخصی این کار را انجام نمی‌دهند. جای خالی

تحسین در زندگی افراد مخصوصاً در خانواده‌ها بسیار دیده می‌شود. گاهی افراد چنین می‌گویند: "او می‌داند که من چقدر او را تحسین می‌کنم، بنابراین احتیاجی نیست که دائم این را تکرار کنم و از او تعریف نمایم!" پاسخ من به این افراد این است چرا وقتی غذای پخته شده توسط همسرمان شور می‌شود با اینکه او از آن موضوع اطلاع دارد باز به او یادآوری می‌کنیم؟!!!!"

یکی از عالی‌ترین روش‌های ابراز محبت ما نسبت به همسر و کودکان - مان این است که آن‌ها را تحسین کنیم. فرزندان ما در آینده وارد جامعه‌ی پرخطری می‌شوند که می‌تواند برای آن‌ها بسیار آسیب‌زننده باشد. بنابراین مطمئن باشیم که جامعه می‌تواند به فرزندان ما در مدارس آسیب برساند و ما نمی‌توانیم فرزندان خود را از همه‌ی آن آسیب‌ها محافظت کنیم اما حداقل کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که می‌توانیم خانه‌ای گرم و پرمحبت در دسترس آن‌ها قرار دهیم و محیطی برای آن‌ها فراهم کنیم با این پیغام که صرف نظر از اتفاقات دنیای بیرون شما در خانه‌ی خود افراد خاص و مهم به شمار می‌روید. همین موضوع برای والدین نیز صادق است. والدین اغلب در محل کار و حتی کلیسا شاهد رقابت، حسادت، غیبت و آسیب هستند. وجود خانه‌ای که محلی است برای پذیرش و تقدیر و تحسین از آن‌ها می‌تواند باعث تسلی و آسایش آن‌ها شود.

نتیجه‌گیری

در فصل ۱۱ درباره‌ی شادی بیشتر سخن خواهیم گفت. در آن فصل درباره‌ی احتیاج فرزندان برای داشتن زندگی شاد و مناسبت‌های شاد خانوادگی سخن می‌گوئیم، اما اکنون شما را تشویق می‌کنم تا تلاش کنید خانه‌ی خود را تبدیل به محلی شاد و مفرح نمایید و این هدفی خوشایند است که می‌ارزد برای آن هر سختی و دشواری را تحمل نماییم.

فصل هفتم

ناامیدی و درد

یکی از دوستان من که مدیر محلی گروه جوانان برای مسیح؛ در آمریکا است، سال‌ها پیش به من گفت که احساس می‌کند سمینارهای زوجها ممکن است باعث بالارفتن آمار طلاق در بین مسیحیان شود. به گفته‌ی او این سمینارها چنان تصویری روشن و نورانی از زندگی مشترک به افراد ارائه می‌دهد که افراد با انتظارات بسیار بالایی آن سمینارها را ترک می‌کنند و زمانی که این انتظارات از طریق همسران آن‌ها برآورده نمی‌شود، ناامیدی شدیدی را تجربه می‌کنند. آن‌ها اصولاً به این نتیجه می‌رسند که غیرممکن است بتوانند به زندگی ایده‌آل مسیحی در زندگی مشترک خود دست یابند. بنابراین چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که زندگی مشترک آن‌ها تحت اراده‌ی خداوند تشکیل نشده و نهایتاً از هم جدا می‌شوند.

با این حال در کتاب مقدس داستان‌های بسیاری در مورد خانواده‌هایی آمده است که شادی در زندگی آن‌ها وجود نداشته اما آن‌ها جزو فرزندان عزیز خداوند محسوب می‌شدند. هوشع زنی زناکار داشت. خانواده‌ی عیسی فکر می‌کردند او دیوانه است.

خانواده‌ای که از هر لحاظ کامل باشد وجود ندارد.

در واقع خانواده یا زندگی مشترکی که از هر لحاظ کامل باشد وجود ندارد. برای همین است که صبر یکی از خصوصیات بارز در مسیحیت به شمار می‌آید. در کتابی که در مورد محبت بر اساس اول قرن‌تین باب ۱۳ نوشته‌ام، مجبور شدم چهار فصل از نوزده فصل آن کتاب را به موضوع صبر اختصاص دهم. صبور بودن برای داشتن زندگی مملو از محبت، از اهمیت بسیاری برخوردار است. این موضوعی است که بارها در عهدجدید با آن روبرو می‌شویم. واژه‌ی (hupomone) که یک اسم است و واژه‌ی (hupomeno) که یک فعل است به معنای "بردباری" می‌باشد. این دو واژه به ترتیب سی و دو و چهارده بار در کتاب مقدس درباره‌ی رفتار مسیحی آمده است. واژه‌ی (makrothumia) که یک اسم است و واژه‌ی (makrothumeo) که فعل است به معنای "صبر" و "رنج طولانی" هستند و به ترتیب ۹ و ۶ بار در کتاب مقدس در مورد رفتار مسیحی بکار رفته‌اند. این چهار واژه به طور کلی ۶۱ بار در کتاب مقدس ذکر شده‌اند. هر زوجی که زندگی مشترک خوشبختی دارند به شما اعتراف خواهند کرد که در زندگی خود با چالش‌های متفاوتی روبرو شده‌اند که احتیاج به صبر فراوان داشته و حتی لازم بوده مدتی از زندگی خود را با این چالش‌ها سپری کنند. هر مسیحی نقاط ضعفی دارد و حتماً گاهی دچار اشتباه می‌شود. یعقوب زمانی که با معلمان درباره‌ی خطرات زبان سخن می‌گوید چنین می‌گوید: «ما همه بسیار می‌لغزیم. اگر کسی در گفتار خود نلغزد، انسانی کامل است و می‌تواند تمامی وجود خود را مهار کند.» (یعقوب ۳: ۲) یوحنا چنین می‌گوید: «اگر بگوییم بری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست.» (اول یوحنا ۱: ۸)

تنها خداوند است که بدون گناه و کامل است. اگر ما انتظار داشته باشیم که اعضای خانواده‌ی ما کامل باشند، بار سنگین و غیرقابل تحملی بر دوش آنان نهاده‌ایم. والدین معمولاً با درماندگی به دنبال پاسخ این سؤال می‌گردند که چه اتفاقی در زمان نوجوانی برای کودک کامل آن‌ها افتاده است؟

به یاد دارم که دوره‌ی نوجوانی فرزندانم، دعای عاجزانه‌ی من بر روی زانوان ترک نمی‌شد و همین باعث فروتنی و خرد شدن من می‌گشت. هر خانواده‌ی مسیحی در نقطه‌ای از زندگی خود با بیماری، چالش، جراحات قلبی، غم، محرومیت و ناامیدی و شکست روبرو می‌شود. بنابراین هر کسی باید در صبور بودن کسب مهارت کند. این مهارتی است که ما با وقف خود به آن تجربه آن را کسب می‌کنیم. اغلب خانواده‌های مسیحی در میانه‌ی درد و غم می‌تواند شادی الهی را تجربه نمایند و نهایتاً این شادی بر درد آن‌ها غالب خواهد شد. با این حال خانواده‌های مسیحی‌ای وجود دارند که درد آن‌ها باقی مانده و شادی از آن‌ها رخت می‌بندد. پریشانی و اضطراب خصوصیت بارز این خانواده‌ها است.

درد خانوادگی

خانواده‌های رهبران مسیحی، دردهای گوناگونی را در زندگی خود تجربه می‌کنند. اجازه دهید مثال‌هایی کوچک از این مورد را برای تان بازگو کنم.

داستانی بسیار غم‌انگیز، در مورد شبان کلیسای در حال رشدی در آمریکا خواندم که منشی‌اش او را به دادن پیشنهاد برای داشتن رابطه‌ی نامشروع متهم کرده بود. کلیسا سخن منشی را باور کرد و او مجبور شد خدمت خود را ترک کند. در حالی که خود و خانواده‌اش رسوایی و شرمساری فراوانی را بر خود متحمل شدند، سال‌ها بعد منشی اعتراف کرد این او بود که قصد داشت با آن شبان رابطه ایجاد کند و آن شبان در مقابل تلاش‌های او در این زمینه مبارزه و مقابله کرده بود. آن چه قبلاً به همه گفته بود واکنشی بود که در مقابل رد شدن از سوی آن شبان نشان داده بود. اما به خاطر سخنان او، شبان مجبور شد برای سال‌ها در شرمندگی؛ بدون خدمت زندگی کند.

یکی از بهترین دوستان و همکارانم بنام سوری ویلیامز؛ که خدمت بسیار عالی‌ای داشت و خادمان و رهبران بسیاری برای کلیسای سریلانکا تربیت کرده بود، در میانه‌ی دهه‌ی شصت سالگی، دچار آلزایمر شد. او هر روز بیشتر و بیشتر درمانده می‌شد و فراموشی او را امان نمی‌داد. همسر وفادار او که پر از محبت الهی بود و بیش از سه دهه با او زندگی کرده بود روزهای زندگی-اش را با غم ناتوانی شوهر سپری می‌کرد.

بنجامین برکیندریچ، وارفیلد؛ (۱۹۲۱ - ۱۸۵۱) سی و چهار سال استاد دانشکده‌ی الهیات پرینستون و یکی از محدود الهی‌دانان اوایل قرن بیست و یکم بود که هنوز هم در موعظه‌ها از او نقل قول می‌کنند. مدت کوتاهی پس از ازدواجش با همسرش آنی؛ به اروپا می‌رود. این زوج جوان دچار طوفانی سهمگین در اروپا می‌شوند و آسیب فراوانی را متحمل می‌شوند. خانم وارفیلد در این طوفان به شدت دچار آسیب می‌شود و برای بقیه‌ی عمرش تقریباً زمین‌گیر می‌شود. به مدت چهل سال او با معلولیت خود ادامه حیات می‌دهد. در تمامی این سال‌ها آقای وارفیلد به ندرت خانه را برای بیش از دو ساعت ترک می‌کرد، او تقریباً هرگز شهر پرینستون را ترک نکرد. یکی از شاگردان او به نام گریشام ماچن؛ که بعدها تبدیل به متفکر معروف عهد جدید شد، در مورد او چنین می‌گوید: "دکتر وارفیلد هر روز سر ساعت‌های مشخصی برای همسرش کتاب می‌خواند." او در زمان کشمکش‌های فراوان تعلیمی که برای کلیسا ایجاد شد هرگز نتوانست در هیچ جلسه‌ای شرکت کند. اما آموزه‌های عمیق او تأثیر فوق‌العاده‌ای بر کل کلیسا گذاشت.

به همین صورت زمانی که نوزاد ویلیام کوی؛ میسیونری که در هندوستان خدمت می‌کرد از دنیا رفت، همسر او مجنون گشت و او می‌بایست سال‌ها رفتار غیرطبیعی همسرش را تحمل می‌کرد.

می‌دانیم که هیچ کس هرگز نمی‌تواند به طور کامل از مرگ اعضای خانواده شفا یابد، خواه این عضو یک کودک باشد، خواه خواهر و برادر، همسر

یا والدین. چنین شخصی برای بقیه‌ی عمر خود با جای خالی آن فرد در قلب و وجود خود و درد شدید فقدان او درگیر خواهد بود. حالت این غم چنین است که گویی نیش مرگ تنها در آسمان برداشته خواهد شد. این آن چیزی است که خلقت، مشتاقانه انتظار آن را می‌کشد. (اول قرن‌تینان ۱۵: ۵۱ - ۵۷)

بسیاری از افراد از تنهایی خود و عدم درک احساسات‌شان توسط دیگران نزد من گله کرده‌اند و غم زمان‌هایی را بازگو کرده‌اند که همسرشان کاری را که آن‌ها مشتاقانه انجام داده‌اند را درک نکرده است. پاراگراف زیر که همسر آبراهام لینکولن را تشریح می‌کند ممکن است شما را متعجب کند:

"همسر آبراهام کسی بود که به طور خستگی‌ناپذیر او را به سوی منصب - های بالا در مجامع عمومی هدایت و تشویق می‌کرد. او بدون هیچ خجالتی هم در اسپرینگ‌فیلد و هم در کاخ سفید از بودجه‌ی مخصوص ریاست جمهوری سؤاستفاده می‌کرد. او کارمندان کاخ ریاست جمهوری را استثمار می‌کرد چنان که گویی بردگان او هستند. (و زمانی که لینکولن سعی داشت پاداشی نقدی به آن پرداخت کند او مانع می‌شد و با آبراهام درگیر می‌شد.) او بارها با پرت کردن سیب‌زمینی و هیزم آتش شوهر خود را تحقیر کرده بود، یک بار هم با یک چاقو در حیات پستی خانه‌ی خود دنبال آبراهام دویده بود. او از ملاقات شوهرش با زنان جذاب دیگر احساس خطر می‌کرد در حالی که خود دائماً با افرادی از جنس مخالف گپ می‌زد و به صورت بسیار زنده‌ای برای جلب توجه مردان لباس می‌پوشید."

آیدن دبلیو توزر؛ را می‌توان نبی قرن بیستم دانست. سخنان نبوتی او ابزاری در دست خداوند بود تا از طریق آن کلیسا را هشیار نموده و بار دیگر حقایق فراموش شده‌ی مسیحی را به کلیسا یادآوری نماید. حقایقی از قبیل اهمیت و اولویت پرستش و روحانیت و نیاز کلیسا برای وقف کامل به خداوند بدون این که با دنیا سازش بکند. با این حال چون او الگوی خوبی از رابطه‌ی پدری و فرزندی در سال‌های رشد خود نداشته بود، و با اینکه مطالعات زیادی

انجام می‌داد، اما وقتی مسئله‌ی مسئولیت‌های خانوادگی مطرح می‌شد در ذهن و وجود او نقطه‌ی کوری وجود داشت. زن وفادار او آدا؛ نقش و جایگاه او را در خانواده به نحو احسن به عنوان یک زن شبان پر می‌نمود. اما شوهر بدون این که با دیگر اعضا مشورت کند تصمیماتی می‌گرفت و اعضای خانواده‌اش مستقیماً تحت تأثیر اشتباه او قرار می‌گرفتند و او هرگز پول کافی برای هزینه‌های خانواده به همسرش نمی‌داد.

اگر چه او با کشمکش‌های مالی، تنهایی و فقدان آغوشی گرم از سوی همسرش روبرو بود، ولی خوشبختانه هرگز سعی نکرد که فرزندانش را علیه پدرشان بشوراند. پس از مرگ توزر؛ او با لئونارد ازدواج کرد و وقتی افراد درباره دلیل خوشحالی‌اش از او پرسیدند او چنین پاسخ داد: "هرگز در زندگی خود شادتر از این نبوده توزر؛ عاشق مسیح بود اما لئونارد عاشق من است. توزر مرد خدا بود. مرد خدایی که تأثیر فراوانی به کلیسا گذاشت. هنوز هم با خواندن نوشته‌های او ذهنم به چالش کشیده می‌شود و روحم تغذیه می‌شود. اما او شوهر و پدری ضعیف بود."

تجربه‌ی تلخ دیگری که وجود دارد تجربه‌ی آن دسته از رهبران مسیحی است که فرزندان‌شان علیه‌ی آن‌ها و علیه‌ی خداوند طغیان می‌کنند. بسیاری از این رهبران درست مانند بسیاری از افراد دیگر والدین خوبی برای فرزندان‌شان بوده‌اند. آن‌ها کارهای صحیحی انجام داده‌اند، اما فرزندان آن‌ها به بی‌راهه رفته‌اند. با این که کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که فرزندان وارث نتایج گناه والدین هستند، اما نباید والدین همیشه به خاطر گناه فرزندان خود محکوم شوند. (تثنیه ۲۴: ۱۶) فرزندان خود مسئول عمل کرده‌های اشتباه خود هستند و حتی برخی از آن‌ها با این که در بهترین خانه‌ها بزرگ شده‌اند تصمیم گرفته‌اند که به راه اشتباه بروند.

عیسی بزرگترین و عالی‌ترین معلم برای شاگردسازی بود اما یکی از شاگردانش به او خیانت کرد و در واکنشی بسیار تلخ دست به خودکشی زد.

بسیاری از شخصیت‌های بزرگ در کتاب مقدس مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب، هارون، سموئیل، داود، هوشع و یوناتان فرزندی داشتند که نخواستند در پی مسیر والدین خود قدم بردارند. این داستان بارها و بارها در تاریخ کلیسا تکرار شده است.

فکر می‌کنم بزرگترین درد در زندگی درد تجربه‌ی خیانت جنسی از سوی همسر است. اخیراً درباره‌ی چنین تجربیاتی به کرات شنیده‌ام. معمولاً شاهد آن هستیم که یک رهبر مسیحی به همسر خود خیانت می‌کند. زندگی برخی از این افراد بوسیله‌ی فیض شفابخش خداوند نجات می‌یابد، اگر چه همسر این رهبران درد عاطفی بسیار شدیدی را با خود حمل می‌کند، اما بسیاری از آن‌ها نهایتاً طلاق می‌گیرند. کتاب مقدس هرگز طلاق را به ما پیشنهاد نمی‌کند، اما تصدیق می‌کند که گاهی هم تنها راه باقی مانده تلقی می‌شود. (متی ۱۹: ۸)

درد شدید ناشی از طلاق را تنها افرادی درک می‌کنند که آن را تجربه کرده باشند. برخی از مسیحیان وقف شده و متعهد حتی با وجود تمام تلاش‌هایی که برای احیای زندگی مشترک‌شان انجام می‌دهند یعنی دعا و مشاوره، نهایتاً مجبور می‌شوند تسلیم طلاق شوند، زیرا همسر آن‌ها نمی‌پذیرد که با آن‌ها مصالحه نماید.

ناامیدی، شکایت، صبر و حضور خداوند

بیاید اکنون از دیدگاه کتاب مقدسی به درد خانواده‌ها نگاهی بیاندازیم. در این جا برای راهنمایی به رومیان باب ۸ نگاهی می‌اندازیم:

ناامیدی

کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که ناامیدی جزء جدائی‌ناپذیر دنیای سقوط کرده است: «زیرا خلقت تسلیم بطلان شد، نه به خواست خود، بلکه به اراده‌ی او که آن را تسلیم کرد، با این امید که خود خلقت نیز از بندگی فساد رهایی خواهد یافت و در آزادی پر جلال فرزندان خدا سهیم خواهد شد.» (رومیان ۸: ۲۰ - ۲۱) برای همین است که هیچ چیزی سر جای خودش نیست و اتفاقات بدی رخ می‌دهد. ما مریض می‌شویم به اشتباه در مورد مسائل قضاوت می‌کنیم، گناه می‌کنیم و ما نیز در خانواده‌ی خود و بیرون از خانواده با مشکلاتی روبرو می‌شویم. اما خود ناامیدی در خود از عنصر امید سخن می‌گوید. امید نهایی؛ آزادی پر جلال تمامی خلقت است. تمامی خلقت مشتاق و در انتظار این آزادی هستند و فرزندان خداوند نقش مهمی در این مسئله‌ی مهم دارند. «و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنج‌های مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود.» (آیات ۱۷، ۲۱، ۲۳ را مطالعه کنید).

ناله

«تا زمان رهایی خلقت در آزادی پر جلال فرزندان خداوند تمامی خلقت ناله می‌کند. ما می‌دانیم که تمام خلقت تا هم اکنون از دردی همچون درد زایمان می‌نالند.» (آیه‌ی ۲۲) «ایمانداران نیز می‌نالند.» «و نه تنها خلقت بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم، در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدن‌های خویش هستیم» (آیه‌ی ۲۳)

ما با این که قطره‌ای از آسمان را چشیده‌ایم چیزی که پولس آن را "ثمرات روح" می‌خواند، اما در وجود خود با انواع ناامیدی دست و پنجه نرم می‌کنیم. واکنش ما نسبت به این ناامیدی ناله است. خود این ناله در خود

نویدی از امید و رهایی می‌دهد. برای همین پولس این ناله را همانند ناله‌ی درد زه می‌داند. مادری که درد زه می‌کشد، از شدت درد آه و ناله می‌کند، اما او می‌داند که این دردها به زودی با تولد مفرح یک کودک به انتها خواهد رسید.

آموختن ناله کردن و ابراز درد یکی از جنبه‌های واکنش مسیحیان نسبت به مشکلات است. کتاب مقدس به ما اجازه می‌دهد که درد خود را ابراز کنیم. می‌بینیم که یک سوم از مزامیر، مرثیه‌هایی هستند که در آن خادمان وفادار خداوند در مورد مشکلات خود شکایت می‌کنند. ارمیا؛ نبی‌گریان خوانده می‌شود و اغلب درد خود را با واژه‌هایی پر از اندوه و آه بازگو می‌کند. (ارمیا ۹: ۹-۱۵، ۲۱-۲۰: ۷-۱۰) ایمان‌داران بالغ در آن زمان آموخته بودند که درد خود را با ناله، آه، گریه و هر روش درست دیگر بازگو کنند. زندگی متعهد یکی از دشوارترین خصلت‌های زندگی مسیحی در قرن ۲۱ است که ایمانداران باید در آن کوشا باشند.

امروزه زمانی که کودکی رشد می‌کند در طول رشد خود می‌آموزد که چگونه آه و ناله بکشد و به جای ماندن در رابطه‌ای سخت، به رابطه خاتمه داده و با فردی دیگر وارد رابطه گردد. امروزه زمانی که مشکلات هجوم می‌آورند، مسیحیان کلیسای خود را ترک می‌کنند و به کلیسا یا سازمانی دیگر می‌روند، شغل خود را ترک می‌کنند، گروه‌های کوچک و دوستان خود را ترک می‌کنند. آن‌ها نیاموخته‌اند که به خاطر تعهدشان، رنج بکشند. برخی حتی به ازدواج خود با همین دیدگاه برخورد می‌کنند. وقتی با همسر خود به مشکلی برخورد می‌کنند دیگر نمی‌خواهند زندگی خود را با وی ادامه دهند.

افرادی که آه و ناله کردن را آموخته‌اند به این سادگی روابط خود را پایان نمی‌دهند. ناله و شکایت می‌تواند مانع از ترک رابطه شود. اگر بدانید که در یک رابطه‌ی سالم وجود درد طبیعی است در زمان بروز مشکل به فکر پایان دادن به آن رابطه نخواهید بود، بلکه درد خود را ابراز خواهید کرد، با این

آگاهی که درد بخشی ضروری از زندگی مسیحی است. شما در این زمان است که می‌آموزید با وجود درد زندگی کنید و در میان درد شادی کنید.

در کتابی با عنوان Creative Suffering نویسنده‌ی آن Paul Toutnien که پدر علم مشاوره‌ی مسیحی خوانده می‌شود، از غمی که در زمان از دست دادن پدر در وجودش ایجاد شد، سخن می‌گوید. در آن زمان او تنها دو سال داشت. در سن پنج سالگی او مادرش را نیز از دست می‌دهد. او سال‌ها بعد همسر خود را نیز از دست می‌دهد. او چنین می‌نویسد: "قلب انسان از قوانین منطقی تبعیت نمی‌کند. قوانین قلب انسان، اساساً متغایر با آن چیزی است که در ذهن او می‌گذرد. قانون اساسی آن از تضادها تشکیل شده است. حقیقاً غمی عظیم در دل دارم ولی مردی شاد هستم! این آن طریقی است که مسیحیان بالغ بر اساس آن رفتار می‌کنند. مسیحیان بالغ افرادی هستند که با وجود غم و اندوه در زندگی خود افرادی شاد هستند."

صبر

پولس در رومیان ۸: ۲۳ می‌گوید: «و نه تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوب روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم، در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدنهای خویش هستیم.» روزی همه چیز خوب خواهد شد. بسیار بهتر از آن چه اکنون است و به خاطر چنین امیدی است که پولس می‌گوید ما توانایی آن را داریم که صبر پیشه کنیم.

تاکنون به این نکته اشاره کرده‌ام که صبر چقدر در زندگی مسیحی فاکتور مهمی به شمار می‌آید. واژه‌ای که این جا به کار رفته (hupomeno) است و "به مداومت و استقامت، مثبت اندیشیدن و نه فقط پذیرشی همراه با سکوت و انفعال اشاره می‌کند." و به معنای پایداری است. این صفت همان نوع

رفتاری است که یک سرباز در میدان نبرد دارد که اگر چه جنگ دشوار و سهمگین است ناامید نمی‌شود بلکه با دلیری و با وجود هر نوع دشواری در میدان نبرد می‌جنگد.

پولس بعداً می‌گوید: «می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده‌ی او فرا خوانده شده‌اند، همه‌ی چیزها با هم برای خیریت در کار است.» (رومیان ۸: ۲۸) اگر خود خداوند می‌کوشد که از بین همه‌ی سختی‌ها و مشکلات زندگی چیزی نیکو حاصل کند، ما نیز باید ناامید نشده و در راستای آن نتیجه‌ی نیکویی که وی می‌خواهد با او همکاری کنیم. مسیحیان افرادی نیستند که به سرنوشت اعتقاد داشته باشند و بگویند: "این اراده‌ی خداوند است من باید تحمل کنم!" بلکه می‌گویند: "خداوند بر این اوضاع حاکم است و من باید برای دست یافتن به اراده‌ی نیکوی خداوند در این شرایط با او همکاری کنم."

هوش با وجود تجربه‌ی درد ناشی از داشتن زن خیانت‌کار، امیدش را نسبت به خداوند از دست نداد و از میانه‌ی تجربه‌ی دردناک خود قادر بود تا محبت ابدی خداوند و صبر او را نسبت به قوم نامطیع خود درک نماید. به همین صورت گفته می‌شود واعظ متدیست انگلیسی به نام W.E.Sangeter در اوج خدمت شبانی خود از بیماری پیشرفته‌ی آتروفی عضلات رنج می‌برد. یکی از اولین چیزهایی که او از دست داد، صدایش بود. زمانی که دریافت چقدر بیماری‌اش جدی است چهار قرار با خود گذاشت: (۱) هرگز شکایت نخواهم کرد. (۲) همیشه خانه‌ی خود را شاد نگاه خواهم داشت. (۳) برکات خود را شمارش خواهم کرد. (۴) سعی خواهم کرد این نکته‌ی منفی را به پیروزی تبدیل کنم. او تا زمان مرگش به کارهای مفیدی مشغول شد. او کتاب آخر خود را با دو انگشت نوشت و این کتاب تنها یک یا دو روز پیش از مرگش برای ناشر فرستاده شد.

در بالا گفتیم که سال‌ها زندگی با همسری جنجال‌برانگیز باعث شد تا آبراهام لینکولن بتواند با افراد دشواری که جزو مدیران اجرائی بودند به درستی برخورد کند. جان پاپیر؛ چنین می‌گوید: "که یک ملت از نوع روی-کردی که وی نسبت به دروغ داشت، بهره برد." زیرا به خاطر این صفت شخصیتی بود که لینکولن توانست به صورتی ثمربخش با افراد شگفت‌انگیزی که در حیطه‌ی مدیریت اجرایی وی استخدام می‌شدند، رفتار کند. بنابراین زمانی که در زندگی خانوادگی ما مشکلاتی ایجاد می‌شوند ما تسلیم نمی‌شویم. تلاش می‌کنیم تا نهایتاً نتیجه‌ای نیکو از آن حاصل کنیم.

حضور خدا

دلیل دیگری که به ما کمک می‌کند تا در میانه‌ی مشکلات باز هم کار و تلاش کنیم، این است که خداوند با ما است. پولس در رساله‌ی رومیان باب ۸ در این باره بسیار سخن گفته است. وی در دو قسمت با جدیت تشریح می‌کند که چگونه هیچ چیز نمی‌تواند ما را از محبت مسیح جدا کند. (۳۹، ۳۸، ۳۵، ۷۷) با وجود چنین محبتی ما نمی‌توانیم تلخ بمانیم. ممکن است شرایط دشوار باشد و اعضای خانواده‌ی ما ممکن است کارهای اشتباهی علیه ما انجام دهند، اما محبت خداوند عظیم‌تر است.

آیه‌ی مورد علاقه‌ی من در رومیان باب ۸ آیه‌ی ۲۶ است. «و روح نیز در ضعف ما به یاری‌مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند.» واژه‌ی یونانی که در این جا مدد یا کمک ترجمه شده، واژه‌ای مرکب است که از ترکیب سه واژه‌ی متفاوت تشکیل شده است. معنای لغوی آن "شرکت کردن" است.

A.T. Robertson متفکر معروف عهدجدید در این باره چنین می‌گوید: "روح‌القدس به همراه ما، ضعف ما را مدد می‌کند و زمانی که رو به روی ما

قرار مى گيرد، يك سر ديگر ضعف ما را مى گيرد و به ما كمك مى كند تا بتوانيم سنگيني اين بار را حمل كنيم و در حمل آن با ما مشاركت مى كند. درست همانند دو مرد كه تنه ي درختي را حمل مى كنند در حالي كه روبروى هم قرار گرفته اند."

ايدى ذهنى اين است كه روح القدس به ما نزديك مى شود و به همراه ما به زير بارى كه متعلق به ما است، مى رود. او اين كار را انجام مى دهد: "با ناله هاى بيان ناشدنى براى ما شفاعت مى كند." قبلاً پولس گفت كه ما ناله مى كنيم. اکنون او مى گويد روح القدس آن چنان با ما يكي مى شود، كه آه و ناله ي ما، تبديل به آه و ناله ي او مى شود. روح القدس به همراه ما ناله مى كشد.

ممکن است مردم سخنان ما را نفهمند، اما خداوند مى فهمد. او نزد ما مى آيد، با ما يكي شده و همراه ما درد مى كشد. او درد ما را درك مى كند زيرا او آن درد را بر صليب بر خود گرفته است. او نه تنها گناه ما را بر صليب بر خود گرفت، بلكه دردها و غم هاى ما را نيز با خود بر صليب كوبيد. اشعيا چنين نبوت مى كند: «حال آنكه رنج هاى ما بود كه او بر خود گرفت و دردهاى ما بود كه او حمل كرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتيم.» (اشعيا ۵۳: ۴)

خواهرى مسيحي كه همسرش هميشه با كلماتى زشت به او توهين مى كرد، به يك باره به خود آمده و متوجه شد كه مردم نيز همين چيزها را به عيسى زمانى كه او بر صليب بود، مى گفتند. او به طريقي اسرارآمیز خود را به خدا نزديك احساس مى كرد و تجربه ي شناخت مسيح و سهيم شدن در رنج هاى او را به طور واقعى در زندگى خود تجربه مى كرد. (فيليبیان ۳: ۱۰) او نيز همانند مسيح رنج مى كشيد و او مى دانست كه مسيح نيز در درد و رنج او همراه اوست و با او يكي است و درد مى كشد.

در سال‌های جوانی خود، سرود پرستشی‌ای وجود داشت که طبق عادت آن را می‌خواندم و احساس می‌کردم که این سرود شهادت شخصی من است. واژه‌ها و موزیک توسط مبشری به نام چارلز اف. ویگل (۱۸۷۱ - ۱۹۹۶) نوشته شده است. ویگل؛ بیشتر ایام زندگی خود را به عنوان مبشری دوره‌گرد و نویسنده‌ی اشعار و سرودهای پرستشی سپری کرده است.

یک بار زمانی که از یک سفر بشارتی به خانه بازگشت، دید همسرش یادداشتی را روی میز مطالعه‌ی او قرار داده است. در یادداشت چنین نوشته شده بود که دیگر صبرش به عنوان همسر یک مبشر به سر رسیده و نمی‌تواند چنین زندگی‌ای را ادامه دهد و او ترک می‌کند. این واقعه چنان برای ویگل دشوار بود که برای چندین سال نتوانست خدمت کند. حتی زمانی فرا رسید که او می‌خواست خودکشی کند. حالت ناامیدی و تنهایی سراسر وجودش را در برگرفته بود و دیگر کسی برایش اهمیت قائل نبود. کم‌کم ایمانش احیا شد. بار دیگر خدمات مسیحی را از سر گرفت و این سرود را که صدای خدا نامگذاری شد و از تجربه‌ی دردناک گذشته‌ی وی سخن می‌گوید را نوشت:

"بگذار آنچه در ذهن درباره‌ی عیسی دارم را به تو بگویم،

دریافته‌ام که او دوستی است پر قوت،

و از حقیقی بگوئیم که چگونه زندگی‌ام را کاملاً تغییر داد.

برایم کاری کرد که هیچ دوستی توان انجامش را نداشت.

هیچ کس چو عیسی به من اهمیت نداد.

دوستی مهربان‌تر از او برایم نیست.

کس دیگری نخواهد توانست گناه و تاریکی وجودم را از من بگیرد.

آه! چقدر او به من اهمیت می‌دهد!

هر روز با اطمینانی نو نزد می‌آید.

هر روز بیشتر و بیشتر واژه‌های محبت‌آمیز او را می‌فهمم.
اما نخواهم دانست که چرا او چرا برای نجاتم آمده است.
تا این که روزی او را رو در رو بینم."

سال‌ها سرودهای پرستشی بسیاری را خوانده‌ام، اما فکر نمی‌کنم هیچ کدام از آن‌ها به اندازه‌ی این سرود بر قلب مردم تأثیر گذاشته باشد. شنیده‌ام که یک بار زندانی‌ای که به حکم اعدام محکوم شده بود و به مسیح ایمان آورده بود، درخواست کرد که بیش از اجرای حکمش این سرود را بخواند. این آخرین کاری بود که او بر زمین انجام داد. ویگل؛ اصطلاحاً آن دوره را که "شب تاریک روح انسان" می‌نامد، پشت سر گذاشت. اما نهایتاً این خداوند بود که در این نبرد پیروز گشت. ویگل؛ دریافت که عیسی همواره با او بوده و خودِ عیسی برای نیاز هر روز او کافی بوده است. از سرود روحانی‌ای که یک مبشر در میانه‌ی تجربه‌ی تلخ زندگی مشترکش نوشت، برکات جاودانی بسیاری به افراد مختلف رسید.

پذیرش حقایق کتاب مقدسی

زمانی که با بحران‌های خانوادگی روبرو می‌شویم، مهم است آن چه کتاب مقدس می‌گوید را درک کرده و بپذیریم. خداوند در دردهای مان همراه با ما است و او همه‌ی این وقایع را به نیکویی تبدیل خواهد کرد. با چنین ایمانی است که می‌توانیم در میان ناامیدی، امید را بیابیم و نزدیک بودن به خدا را تجربه کنیم، و چون نگرش ما به مسائل بر اساس ایمان است، بنابراین چنین نگرشی راه را برای تجربه‌ی هدایت خدا باز می‌کند.

پس از ۳۵ سال، زمانی که سمت خود را به عنوان مدیر ملی جوانان برای مسیح در سریلانکا؛ واگذار کردم تا سمت دیگری به عنوان مدیر آموزشی بپذیرم، کادر مدیریت سه ماه مرخصی به من داد. من و همسرم تصمیم گرفتیم که در آن مدت مسافرت کنیم. همسرم هرگز کشور همسایه‌ی ما هند را از نزدیک ندیده بود. برنامه‌ریزی کردیم که سفری نیمه توریستی به آن کشور داشته باشیم، کمی موعظه کنیم و بیشتر سیاحت و استراحت کنیم. برنامه‌ریزی کردیم که به امریکا نیز سفر کنیم. با این حال درست پیش از آن که دوران این مسافرت شروع شود، زمانی که در ایرلند شمالی بودم همسرم فهمید که مبتلا به سرطان است. قبلاً چندین آزمایش داده بود و دکترها تقریباً مطمئن بودند که بیماری او سرطان نیست بنابراین این خبر مرا غافلگیر کرد. سفر خود را کوتاه کردم اما تا بازگشتم به خانه باز هم چهار روز طول کشید.

تابستان بود و من در خانه‌ای کنار ساحل اقامت داشتم. آن روز عصر آزاد بودم بنابراین همه‌ی آن روز عصر را در ساحل با کتاب مقدس و خداوند تنها سپری کردم. به خانه بازگشتم کارهایم را کردم و به تخت‌خواب رفتم. نمی‌خواستم بر آن تخت بخوابم. می‌خواستم در خانه‌ی خود باشم. شروع به گریه کردم. به یک باره این تفکر به ذهنم آمد که به سوی خداوند فریاد برآورم و گریه کنم. او در آن جا به همراه من بود و در طول تمام این دوران سخت نیز با من ماند. این تجربه کل نگرش و دیدگاه مرا نسبت به سرطان تغییر داد. در این دوران فکری که بیش از همه به ذهن من می‌آمد این بود "بدون عیسی ما الان کجا بودیم؟"

باید برنامه‌ی مسافرتی خود را کنسل می‌کردیم. به جای آن در طول سه ماه مرخصی خود بیشتر وقت خود را در خانه سپری کردم. میز کوچکی در اتاق خواب‌مان گذاشتیم و بیشتر زمان خود را به نوشتن کتابی در مورد محبت اختصاص دادم! معمولاً در زمان کریسمس زیاد موعظه می‌کنم اما در این دوره نتوانستم. فکر می‌کنم آن کریسمس یکی از شادترین کریسمس‌های

زندگیم بود. تجربه‌ی سرطان، تجربه‌ی آسانی برای ما نبود. تجربه‌ی پشت سر گذاشتن شیمی‌درمانی برای ما بسیار دشوار بود. پس از شیمی‌درمانی بیست و پنج دوره‌ی پرتودرمانی را نیز باید پشت سر می‌گذاشتیم. این دوره‌های درمانی باعث شد تا همسرم نسبت به دوران پیش از سرطان بسیار ضعیف‌تر شود. چهار سال بعد که او از سرطان پاک شده بود، با این که گاهی حملات سختی در این مورد به او می‌شد، ولی باز می‌توانستیم برکات بسیاری که خداوند در این دوره از زندگی‌مان به ما عطا کرده بود را، به وضوح ببینیم. اما کلید این مسئله این بود که می‌دانستیم خدا با ما است و از میان این بحران برای ما نیکویی حاصل خواهد کرد.

در مورد این مشکل ما نهایتاً توانستیم راه حل واضحی برای مشکل خود بیابیم، اما گاهی این چنین نیست. برخی از سرطان شفا نمی‌یابند. برخی از زندگی‌های مشترک مسیحیان نهایتاً به طلاق می‌انجامد. برخی از ضعف‌هایی که در همسران ما هست، هرگز قبل از آسمان بر طرف نخواهد شد. دریافته‌ام که هر چقدر سنم بالاتر می‌رود، ضعف‌های آزاردهنده‌ی من بیشتر و بیشتر می‌شود و همسر من باید از خود صبر و تحمل بیشتری نشان دهد، هر چند مشکلات آن طوری که ما انتظار داریم، حل نشود.

اصولی که در این فصل از رومیان باب ۸ برای‌تان تشریح کردم را همواره می‌توانیم در زندگی‌های خود به کار گیرید. اول؛ باید متوجه این حقیقت باشیم که ناامیدی بخشی از زندگی است و دوم؛ این که ما اجازه داریم ناله کرده و دردمان را عنوان کنیم و سوم؛ همواره سعی می‌کنیم با ایمان بر این که خداوند هر شرایط منفی را تبدیل به نیکویی خواهد کرد. چهارم؛ این که در دوران درد ما حضور خداوند را تجربه می‌کنیم که ما را کمک می‌کند با ما همراه شده و ما را تسلی می‌بخشد. پنجم؛ ما باید این چهار حقیقت را پذیرفته و آن‌ها را با ایمان در زندگی‌های‌مان به کار گیریم.

برخی چیزها را می‌شود تغییر داد.

در این فصل درباره‌ی مشکلاتی که تغییرناپذیرند و باید با صبر آن‌ها را تحمل کرد سخن گفتیم. اما برخی مسائل را می‌توان تغییر داد. زوجها در مسیر دستیابی به راه حل مشکلات خود احتیاج دارند تا از یک فرد امین مانند شبان، مشاور، یا یک رهبر مسیحی کمک بگیرند، افرادی که در این قسمت تجربه‌ی کافی دارند.

معمولاً کارکنان و داوطلبان در سازمان خدماتی جوانان برای مسیح و بسیاری از اعضای کلیسای ما مسیحیان نسل اولی هستند. آن‌ها از داشتن الگوی یک خانواده‌ی مسیحی محروم بودند و خانواده‌ای پر از مشکل دارند. خانواده‌هایی که اعتیاد به الکل بنیان‌های آن‌ها را تخریب کرده است. چنین خانواده‌هایی اغلب در طول سال‌های اولیه‌ی ازدواج خود با مشکلات جدی - ای روبرو می‌شوند. برخی نزد افراد با تجربه می‌آیند تا از آن‌ها کمک دریافت کنند. ما به آن‌ها کمک می‌کنیم که بتوانند همسر خود را درک کنند و برای تغییر نگرش و رفتارشان، نصیحت‌های لازم را به آن‌ها ارائه می‌دهیم. آن‌ها در نهایت متوجه می‌شوند که مشکلات آن‌ها آن قدرها هم که فکر می‌کنند غیر قابل تحمل نیستند. به زوج‌هایی بسیاری مشورت داده‌ام که زندگی‌های مشترک خود را در آشوب و تلاطم آغاز نموده‌اند، ولی نهایتاً تبدیل به خانواده‌های شادی شدند.

گاهی زوجها به سختی می‌توانند با یکدیگر از لحاظ جنسی تطبیق یابند. این مشکل شاید به خاطر تجربیات تلخ جنسی گذشته‌ی آن‌ها است که باعث می‌شود دیدگاه‌های کتاب مقدسی درباره‌ی ارتباط جنسی برای آن‌ها پیچیده شود. افرادی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند، ممکن است نسبت به رابطه‌ی جنسی دافعه داشته باشند و یا اشتیاقی برافروخته و بیش از اندازه نسبت به آن داشته باشند. افرادی که در گروه دوم قرار دارند ممکن است نهایتاً زندگی بی‌بندوباری را برگزینند، زیرا اشتیاق آن‌ها نسبت به این قضیه

بسیار زیاد است و از سوی دیگر به خاطر این که فکر می‌کنند دیگر نجات و عزت نفسی برای آن‌ها باقی نمانده؛ که بخواهند از آن پاسداری کنند. یک شبان یا مشاور می‌تواند کمک کند تا این چنین افرادی، عیسای مسیح را شناخته و شفا و پاک شدن از این گناهان را تجربه کنند.

افرادی که دیدگاه اشتباهی در مورد رابطه‌ی جنسی دارند زمانی که با دیدگاه کتاب مقدس در مورد رابطه‌ی جنسی و وظایف زن و مرد آشنا می‌شوند، تازه می‌فهمند که رابطه‌ی جنسی امری زیباست و خداوند آن را مقرر ساخته برای لذت ما. برخی از افراد ممکن است رابطه‌های دردناک جنسی را تجربه کرده باشند. گاهی چنین دردهایی با مداخله‌ی یک جراح و انجام عمل جراحی بر طرف می‌شود. بسیاری از زوجها برای مدت‌های طولانی خود را از لذت رابطه‌ی جنسی محروم ساخته‌اند، زیرا ندانسته‌اند که علت چیست و آخر دردهای آن‌ها توسط پزشک معالجه شده است.

افرادی که همواره غمگین و خشمگین هستند و همین خلیات آن‌ها باعث شده آرامش از خانواده‌های آن‌ها رخت بر بندد را می‌توان کمک کرد تا ریشه‌ی خشم غیر عادی خود را کشف کنند و شفا یابند. به افرادی مشاوره داده‌ام که دوران کودکی خود با زخم‌های عمیقی سپری کرده‌اند، (معمولاً پدری نامهربان داشته‌اند ...) اما با دعا و مشاوره؛ بسیاری از آن‌ها شفا یافتند و توانستند افرادی را که به آن‌ها آسیب زده بودند، ببخشند. با انجام چنین کارهایی این افراد رهایی را تجربه کرده و توانستند حتی اگر شده به صورتی نسبی از بد اخلاقی‌های خود آزاد شوند.

دیوید. سی. مند؛ درباره‌ی خادم جوانی سخن می‌گوید که به دیدار او و همسرش آمد. او نمی‌توانست با همسر و خانواده‌اش کنار بیاید. او دائماً از همسر خود انتقاد می‌کرد. حتی موعظه‌های او توبیخی و آمیخته با داوری بود. سی. مند؛ چنین می‌نویسد: "این خادم در ابتدای مکالمه‌ی خود گفت: "او مانند یک مرد واقعی با مشکلات روبرو می‌شد! او زن خود را برای این

مشکل مقصر می‌دانست. "اما پس از مدتی، ریشه‌ی دردناک مشکل او آشکار شد. زمانی که او در ارتش آمریکا خدمت می‌کرد در کره او را دستگیر می‌کنند و زندانی می‌شود. بعد از آزادی او دو هفته به توکیو برای تعطیلات می‌رود. در زمان تعطیلات او در خیابان‌های توکیو راه می‌رفت، که احساس می‌کند چقدر از درون خالی و تهی است. تنها بودن در غربت او را وسوسه می‌کند تا چند بار با زنی بدکاره همبستر شود.

بعد از آن، او نمی‌توانست خود را ببخشد و این اطمینان را نیز در خود نداشت که خداوند او را بخشیده است. او باز می‌گردد و با نامزد خود ازدواج می‌کند. اما به خاطر خشمی که نسبت به خود دارد نمی‌تواند محبت نامزدش را بپذیرد. او در حالتی زندگی می‌کرد که توزر؛ آن را "مجازات دائمی خود به خاطر احساس پشیمانی" می‌نامد. با این حال این داستان انتهای خوشی داشت. این خادم بخشش و همسرش را پذیرفت و خود نیز توانست خود را ببخشد.

بسیار ناراحت کننده است وقتی می‌بینم بسیاری از زوج‌هایی که مشکلات جدی دارند، برای درخواست کمک از دیگران تعلل می‌کنند. با این که صحبت کردن با یک شبان و دریافت مشاوره از او راه حل همه‌ی مشکلات نیست، اما این کار می‌تواند به بسیاری از مردم کمک کند که از بارهای خود آزاد شوند و یا فیض کافی برای تحمل آن بارها را دریافت کنند.

استقامت در دعا

نیازی به گفتن نیست که مهم‌ترین کاری که یک فرد در زمانی که خانواده‌اش در مشکل است می‌تواند انجام دهد این است که دعا کند. درباره‌ی این موضوع در فصل اول نوشتم. جایی که در مورد مونیکا؛ نوشتم که برای پسر ناخلف خود، آگوستین دعا کرد. آگوستین مدتی کوتاه پیش از

مرگ مادرش ایمان آورد. روت‌بل بیلی گراهام (همسر بیلی گراهام) که با درد دعا برای دو پسر ناخلف آشنا بود، کتابی قدرتمند بنام "پسران گمشده و آنان که عاشق آن‌ها هستند" را به رشته‌ی تحریر در آورده است. او به دعای عیسی برای شاگردان خود اشاره کرد و گزیده‌ای از آن چه در این فصل حاصل می‌شود را به عنوان خلاصه‌ی دعایی که ما می‌توانیم برای فرزندان گم شده‌ی خود دعا کنیم، ارائه می‌دهد:

"ای پدر مقدس؛ به خاطر نام قدوس خود آنانی که به من بخشیده‌ای را حفظ کن. دعا می‌کنم آنان را از دنیا آزاد و از شریر حفظ کنی. آنان را با حقیقت خود تقدیس کن. کلام تو حقیقت است، پدر این کار را بکن تا آنانی که به من بخشیده‌ای همان جایی باشند که من هستم..."

داستان مردی را شنیدم که همسرش او را ترک کرد و آن مرد باید او را طلاق می‌داد اما آن مرد هرگز از وی ناامید نشد و همواره در قلبش امیدوار بود که روزی باز با او آشتی کند. او دائم دور محلی که همسرش زندگی می‌کرد راه می‌رفت و برای همسرش و برای آشتی با او دعا می‌کرد. پس از پنج سال بار دیگر آن‌ها با هم متحد شده و ازدواج کردند. گاهی دعا‌های والدین برای فرزندان سرکش‌شان پس از مرگ آن والدین ثمر می‌دهد. گاهی خواهر و برادرانی که با هم قهر هستند در مراسم تدفین مادری که به خاطر قهر بودن آن‌ها سال‌ها غمگین بود با هم آشتی کردند.

در زبان یونانی گروهی از واژگان وجود دارند که مفهوم "مداومت و استقامت در کاری" را به ما منتقل می‌کنند. فعل (proskartereo) پنج بار در عهدجدید به کار رفته است. (اعمال ۱: ۱۴؛ ۲: ۴۲، ۴۶؛ رومیان ۱۲: ۱۲؛ کولسیان ۴: ۲) و اسم (proskarteresis) یک بار در افسسیان ۶: ۱۸ در رابطه با دعا به کار رفته است. اغلب افراد چنین دعا‌هایی را دعا‌های پیروزمند و قدرتمند می‌دانند. ما نباید تسلیم شویم و دست از دعا بکشیم، بلکه باید در

دعا مداومت داشته باشیم و اجازه ندهیم که مشکلات مانع از تمرکز شما برای تربیت و مدیریت خانواده‌تان باشد. ممکن است شنیده باشید زوج‌هایی که با فرزندان خود مشکلات فراوانی دارند، مشکلاتی نظیر دزدیده شدن فرزندان و یا زندانی شدن آن‌ها و یا بیماری‌های جدی؛ پس از پشت سر گذاشتن آن بحران از یکدیگر طلاق گرفتند. در هر کدام از این وقایع آن‌ها آن‌قدر سرگرم حل مشکل فرزند خود می‌شوند که از توجه و پرورش رابطه‌ی بین خود غافل می‌شوند. معمولاً این زوج‌ها پیش از شروع بحران فرزندان‌شان با هم مشکل داشته‌اند، اما چنین بحران‌هایی باعث می‌شوند تا از اتحاد آن‌ها کاسته شود و رفته رفته اشتیاق آن‌ها برای ادامه‌ی زندگی مشترک از دست برود.

هر عضوی از خانواده باید در خانواده‌ی خود مورد توجه و محبت و پرورش قرار بگیرد. گاهی والدینی که فرزندان آن‌ها مشکلات جدی دارند، مشکلاتی از قبیل صرع شدید، نابینایی، اوتیسم، بیش‌فعالی، یا سرکشی و طغیان چنان غرق حل مشکل فرزند خود می‌شوند که حتی نسبت به شرایط فیزیکی، احساسی یا سلامت روحانی خود بی‌تفاوت می‌شوند و حتی ممکن است نسبت به فرزندان دیگر خود بی‌تفاوت عمل کنند. این کار آن‌ها گاهی می‌تواند مشکلات جدی‌ای برای خانواده‌ی آن‌ها در پی داشته باشد. زمانی که مهماندار هواپیما، راهنمایی‌های لازم برای ماسک‌های اکسیژن را برای مسافران توضیح می‌دهد، همیشه می‌گوید افرادی که با خود کودکی به همراه دارند، ابتدا ماسک اکسیژن خود را بزنند و سپس ماسک کودک خود را وصل کنند. والدین برای این که بتوانند به فرزندان خود کمک کنند باید خود قوی و سالم باشند. به پدر و مادری که چنین مشکلاتی دارند باید در مورد خطر بی‌تفاوتی نسبت به زندگی خود و رابطه با همسرشان هشدارهای لازم را بدهیم. هر کاری که می‌توانیم بوسیله‌ی آن فشارهای این افراد را

کم کنیم، حتماً انجام دهیم. گاهی ما می‌توانیم با پیشنهاد کمک به چنین افراد و پذیرش برخی از مسئولیت‌های آن‌ها (مانند پرستاری از بچه) به آن‌ها کمک کنیم و به آن‌ها اجازه دهیم تا زمانی را به استراحت و دور بودن از مشکل خود اختصاص دهند. ما می‌توانیم با دعا برای این خانواده‌ها آن‌ها را تحت پوشش خون مسیح درآوریم. دوستی داریم که فرزندی اوتیستیک دارد و من شخصاً این بار قلبی را از خداوند یافته‌ام که هر روز برای دریافت فیض بیشتر، برای این خانواده دعا کنم. این خانواده در کشور دیگری زندگی می‌کند اما من باور دارم که دعا بار فشار آن‌ها را کم می‌کند و فیض خداوند از طریق دعاها برای آن‌ها جاری می‌شود.

نتیجه‌گیری

بگذارید در انتهای این فصل بار دیگر به موضوعی که در این کتاب بیش از همه بر آن تأکید نموده‌ام، اشاره کنم. هیچ کس نباید ما را از حفظ و بنای زندگی مشترک و خانوادگی‌مان باز دارد. ما با مشکلات بسیاری روبرو می‌شویم، مشکلاتی از قبیل بیماری، ضعف، سوءتفاهمات، دشمنی‌ها، مشکلات مادی، فرزندان سرکش، وسوسه‌های جنسی و مشکلات با خانواده‌ی همسر! اما هیچ کدام از این مشکلات نباید بر سر راه حفظ و تربیت خانواده و خانه‌ی ما قرار بگیرد. خداوند نسبت به زندگی مشترک و خانواده‌های ما متعهد است. او می‌خواهد خانواده‌های ما شاد باشند و زندگی مقدسی داشته باشند. خداوند کمکی که ما نیاز داریم را به ما عطا خواهد کرد. او اطمینان لازم را به ما خواهد بخشید به شرطی که ما خانواده‌مان را در الویت قرار دهیم.

فصل ہفتم

اتحاد

کتاب مقدس بارہا درباره‌ی ضرورت اتحاد در کلیسا سخن می‌گوید. پولس به فیلیپیان چنین می‌گوید: «بیاوید شادی مرا به کمال رسانید و با یکدیگر وحدت نظر و محبت متقابل داشته، یکدل و یک‌رأی باشید.» (فیلیپیان ۲: ۲) اعمال رسولان نیز اتحاد را چنین تشریح می‌کند. (اعمال ۴: ۳۲) زمانی که اتحاد کلیسا سست می‌شود، کلیسا قدم‌های ضروری برای احیای اتحاد بر می‌دارد. (اعمال ۶: ۱ - ۶: ۱۵؛ ۱ - ۲۹) اگر چنین الگویی برای اتحاد در کلیسا وجود دارد چقدر مهم‌تر است که بین اعضای یک خانواده چنین اتحادی وجود داشته باشد. کتاب مقدس نکات فراوانی برای گفتن درباره‌ی اتحاد کلیسا و اتحاد خانواده دارد.

وحدت در تفاوت

در اول قرن‌تین باب ۱۲ کلیسا به یک بدن تشبیه می‌شود که وحدت را در عین وجود تفاوت‌ها در بین اعضا تجربه می‌کند. این در مورد ازدواج هم صدق می‌کند. وقتی خداوند انسان‌ها را خلق کرد هر کدام را متفاوت آفرید به همین صورت وی بر کره‌ی زمین نیز گوناگونی و تنوع را ایجاد نمود. دوستان مسلمان ما گاهی در درک این حقیقت که چرا احتیاج بود چهار تصویر از مسیح در چهار انجیل وجود داشته باشد و در کتاب مقدس قرار بگیرد خرده می‌گیرند. چهار انجیل شخصیت‌های خاص، سبک و تأکیدهای مخصوص متی، مرقس، لوقا، یوحنا را منعکس می‌کنند. در کتاب اعمال رسولان می‌بینیم که پطرس، استیفان و پولس از سبک‌های موعظه‌ای متفاوتی استفاده می‌کنند. امروزه ما سبک‌های مختلف اداره‌ی کلیسا داریم که هر کدام به نوبه‌ی خود توجیهی کتاب مقدسی برای سبک اداره‌شان به ما ارائه می‌دهند. به همین صورت امروزه ما سبک‌های متفاوتی از پرستش و جمع آوری هدایا را در کلیسا شاهد هستیم. حتی شاگردان خوب کتاب مقدس گاهی تفسیرهای مختلفی از یک متن در کتاب مقدس دارند. خداوند عاشق گوناگونی و تفاوت است.

اما در مسیحیت با وجود گوناگونی‌ها "وحدت در هدف" وجود دارد و این هدف مشترک زندگی کردن برای رضایت خداوند است. نقل قولی از کتاب مقدس توسط آگوستین درباره‌ی "وحدت در تنوع" برای بسیاری از رهبران کلیساها به ارث گذاشته شده است که در زندگی خانوادگی هم صدق می‌کند. "در ضرورت‌ها اتحاد، در غیر ضرورت‌ها آزادی و در همه چیز خیرخواهی الزامی است."

افرادی که قلب بزرگی دارند اجازه می‌دهند تا دیگران سلیقه‌ی شخصی خود را در امور مختلف به کار گیرند، حتی اگر سلیقه‌ی آن‌ها لزوماً با سلیقه‌ی خود آن‌ها همسان نباشد. همین دیدگاه در خانه هم از اهمیت بسیاری برخوردار است. ما باید اجازه دهیم تا هر عضو خانواده به طور کامل به خود شکوفایی برسد.

بسیاری از مردان در سریلانکا بیشتر از همسران خود برنامه‌های ورزشی و سیاسی تماشا می‌کنند، تا جایی که چنین علاقه و تفریحی آنقدر زیاد نباشد که به خانواده آسیب برساند اشکالی ندارد. زنی که قلبی گشوده و بزرگ دارد می‌تواند همسر خود را آزاد بگذارد تا برنامه‌های مورد علاقه‌ی خود را تماشا کند. حتی می‌تواند به خاطر همسرش، خود نیز اطلاعاتی در مورد مسائل مورد علاقه‌ی همسر خود کسب کند.

با این که در سریلانکا مردان علاقه‌مند به تماشای برنامه‌های آشپزی هستند، هنوز شمار زنانی که این برنامه‌ها را تماشا می‌کنند و از آن‌ها لذت می‌برند بیشتر است. مردان می‌توانند با شادی همسران خود را آزاد بگذارند که این برنامه‌ها را تماشا کنند و در طول زمان پخش این برنامه‌ها با پذیرش انجام برخی از مسئولیت‌های زنان خود، به آن‌ها کمک کنند.

ممکن است یک زن و مرد درباره‌ی این که دکوراسیون خانه باید چگونه باشد و یا دیوارها چه رنگی باشند با هم اختلاف نظر داشته باشند. این اختلاف‌ها می‌تواند در زمینه‌های مختلف وجود داشته باشد، زمینه‌هایی همچون خوراک، مکان‌های مسافرت برای تعطیلات، هدایایی که برای اعضای خانواده تهیه می‌شود، ساعت بیدار شدن در صبح و یا در بسیاری از مسائل دیگر. معمولاً هیچ کدام از این موضوعات با اصول اخلاقی منافات ندارد و بی‌ضرر است. این جا فقط مسئله‌ی سلیقه مطرح است. افرادی که

قلب بزرگ و مهربانی دارند، اغلب قادرند تسلیم سلیقه‌ی دیگران شوند بدون این که نابالغ رفتار کرده و بر روش و سلیقه‌ی خود پافشاری کنند.

درباره‌ی روت بل. گراهام؛ مطالب بسیاری نوشته شده است. آن‌ها زندگی و خدمات مشترک شادی با هم داشتند، اما روت معمولاً درباره‌ی زندگی مشترک خود با بیلی می‌گفت که او و بیلی با هم "ناسازگار اما شاد!" هستند. دختر آن‌ها گیگی گراهام؛ چنین می‌گوید: "پدر و مادر من شخصیت‌های بسیار متفاوتی نسبت به هم دارند. نقاط قوت، نحوه‌ی تفکر و روش انجام کارهای آن‌ها از هم متفاوت است." اما مادر من همیشه می‌گوید: "اگر دو نفر سر تمامی موضوعات توافق داشته باشند، وجود یکی از آن دو نفر دیگر اضافی و غیر ضروری است."

این زن اگر چه با یکی از معروف‌ترین واعظان بیتست ازدواج کرده بود، هرگز به طور کامل اعتقادات پرزبیتترین خود را کنار نگذاشت، اعتقاداتی از قبیل تعمید نوزادان. گویی روت و بیلی تجسم کتاب چانک و براب اسنیدر؛ هستند کتابی که چنین عنوانی داشت: "ناسازگاری، پایه‌های بی‌تزلزل برای زندگی مشترکِ عالی!" واژه‌ی بی‌تزلزل در نسخه‌ی دوم این کتاب به عنوان واژه‌ی کلیدی افزوده شد. نسخه‌ی دوم یازده سال پس از نسخه‌ی اول چاپ شد.

کلید شاد بودن حتی در زمان عدم تفاهم و عدم هماهنگی در نصایح پولس به چشم می‌خورد: «هیچ کاری را از سر جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.» (فیلیپیان ۲: ۳) هر فردی خصوصیتی دارد که وقتی به آن‌ها بیان‌دیشیم او را بهتر از خود خواهیم شمرد. ما باید بر خصوصیات مثبت افراد تمرکز کنیم، نه آن خصوصیتی که باعث آزار ما می‌شوند.

مسیحیانی که به دیده‌ی حقارت به همسر خود نگاه می‌کنند و آن‌ها را پست‌تر از خود می‌پندارند، در واقع الگوی زندگی اجتماعی کتاب مقدس را زیر پا می‌گذارند. آن‌ها باید از این طرز تفکر خود توبه کنند. پولس درباره‌ی این موضوع چنین می‌گوید: «با محبت برادرانه سرسپرده‌ی هم باشید و در احترام گذاشتن به یکدیگر، از هم پیشی بگیرید...» (رومان ۱۲: ۱۰). ما باید به جای نگاه تحقیرآمیز به اعضای خانواده‌ی خود، با فروتنی آن‌ها را بهتر از خود بدانیم. ما وظیفه داریم که به آن‌ها احترام بگذاریم. این بدین معناست که ما خود را تربیت می‌کنیم تا بر نقاط قوت شخصیت آن‌ها تمرکز کنیم و یاد بگیریم که با نقاط ضعف آن‌ها را متحمل شویم. بله! این نوعی نظم و تربیت مسیحی است. ما حق انتخاب داریم که بر چه موضوعی تمرکز کنیم. محبت ما را بر می‌انگیزد که نقاط قوت فرد مقابل را کانون تمرکز و توجه‌ی خود قرار دهیم.

گاهی ما سلسله‌ای از ارزش‌ها را در ذهن خود داریم و بر اساس آن ارزش‌ها افراد دیگر را از خود پست‌تر می‌شماریم. به عنوان مثال فردی که تحصیلات عالی دارد و دانش بالایی درباره‌ی مسائل سیاسی و اقتصادی دارد ممکن است با فردی ازدواج کند که تحصیلات عالی نداشته باشد و هیچ علاقه‌ای به مسائل سیاسی و اقتصادی نداشته باشد. شاید فرد تحصیل کرد و سوسه شود که همسر خود را از سطحی پایین‌تر از خود انتخاب نکند.

ما باید با چنین تفکراتی شدیداً بجنگیم. اگر فرد تحصیل کرده بتواند با فکری باز به مسائل نگاه کند، می‌تواند خصوصیات مثبت بسیاری را در همسر خود با تحصیلات کم ببیند که شایسته‌ی تحسین باشند. این تجربه‌ی من در کار با افراد فقیر و بدون تحصیلات است. من در زندگی‌ام نکات بسیاری از زندگی آن‌ها آموختم. با این حال ممکن است زندگی با ضعف‌های اعضای خانواده‌ی ما، مخصوصاً همسرمان سخت باشد. برای همین است که

صبر یکی از مهم‌ترین ارزش‌های زندگی مسیحی است مخصوصاً زندگی خانوادگی.

قبلاً به این نکته اشاره کردم، واژه‌هایی که در کتاب مقدس به صبر اشاره می‌کنند به دو گروه تقسیم می‌شوند و در زبان یونانی، در عهد جدید شصت و یک بار تکرار شده‌اند و این نشان دهنده‌ی آن است که برای زندگی مسیحی صبور بودن چقدر ضروری است.

در لیست طولانی‌ای که در اول قرن‌تین ۱۳: ۴ - ۷ درباره‌ی تعریف محبت آمده، صبر به عنوان اولین خصیصه از محبت واقعی ذکر شده است و همچنین به عنوان بخشی از ثمرات روح ذکر شده است. (غلاطیان ۵: ۲۲) از آن جایی که صبر ثمره‌ی روح القدس است، این حقیقت به ما این اطمینان را می‌بخشد که با مداومت در پی کسب صبر باشیم و راه حلی بیابیم برای این که بتوانیم در مواقع ناراحتی و غم صبوری کنیم، زیرا صبر بخشی از محبت آگاهانه است که در فصل سوم آن را تشریح نمودیم. می‌دانم که باید تصمیم جدی‌ای بگیریم تا در زمان وسوسه بتوانیم خود را کنترل کنیم. قوت خداوند و تعهد ما در مورد تصمیمی که گرفته‌ایم، همه‌ی موانعی که در راه احترام به همسر و فرزندان مان وجود دارد را از میان بر می‌دارد.

چقدر خوشحال می‌شویم وقتی که ببینیم همسر، والدین، خواهر، برادر و فرزندان مان، با احترام برخورد می‌کنند و روش‌ها و نظرات ما را ارج می‌نهند. حتی وقتی ما با هم بحث می‌کنیم باید انتقادات را با حفظ شخصیت و منش مسیحی انجام دهیم و محبت را حفظ کنیم چون محبت: «رفتار ناشایسته ندارد.» (اول قرن‌تین ۱۳: ۵) و مسیحیان افرادی هستند که اراده‌ی خود را تسلیم خداوند کرده‌اند.

همانطور که در فصل دوم دیدیم، برای یک مسیحی واقعی، دشوار نیست که خود را با شرایط تطبیق دهد تا بتواند با شخصیت خاص هر یک از اعضای خانواده کنار بیاید. البته موضوعاتی نیز وجود خواهند داشت که به هیچ وجه نمی‌توانیم بر سر آن‌ها با دیگر اعضا به هماهنگی رسید برای همین باید برای چنین موضوعاتی آنقدر دعا و صحبت کنیم تا اتفاق نظر و اتحاد بر سر آن موضوع ایجاد شود. یکی از این موضوعات داشتن یا نداشتن بچه است.

زنانی را می‌شناسم که بدون اطلاع همسرشان مصرف قرص‌های ضد بارداری را متوقف کرده‌اند. آن‌ها می‌دانستند که همسرشان در آن زمان با بچه‌دار شدن موافق نبوده است. ولی چون آن‌ها اشتیاق شدیدی برای داشتن بچه داشتند، باردار شدند چون می‌دانستند که همسر آن‌ها مجبور است نوزاد را بپذیرد.

در فصل دوازدهم خواهیم دید چقدر مهم است که اگر والدین بر سر تربیت فرزندان‌شان با یکدیگر اختلاف نظری دارند، اختلاف در توبیخ یا روش‌های تربیتی؛ بتوانند روش درستی اتخاذ کنند. شاید زوجین در مورد این که چگونه می‌خواهند پول‌های خود را خرج کنند نیز اختلاف نظر داشته باشند. همیشه خرج‌های کوچکی وجود دارند که لزوماً برای انجام آن‌ها احتیاج نیست که با همسر مشورت شود. اما برای تصمیمات و هزینه‌های بزرگ مهم است که هر دو طرف رضایت داشته باشند. این که چقدر می‌خواهند برای کار خدا یا برای کمک به نیازمندان بپردازند؟ می‌خواهند چه وسایل اساسی برای خانه بخرند؟

در سریلانکا خوه‌ران مسیحی بسیاری را می‌شناسم که برای خرج‌های شخصی خود استقراض می‌کنند بدون این که شوهرشان از آن اطلاع داشته باشند. وقتی همسران آن‌ها با خبر می‌شوند واکنش‌های بسیار بدی نشان

می‌دهند و این عمل آن‌ها باعث می‌شود تا شکاف عمیقی در زندگی مشترک‌شان ایجاد شود.

در تلویزیون سریلانکا برنامه‌هایی پخش می‌شود که در آن زوجها معمولاً سعی در ارباب و کنترل یکدیگر دارند تا یکدیگر را مجبور کنند تا با تصمیم آن‌ها موافقت کنند. گاهی طرف آن‌ها ضربه خورده و گزینه‌ای جز موافقت با خواسته‌ی همسر برایش باقی نمی‌ماند. چنین رضایت‌هایی هرگز با تمام وجود و از ته قلب نیستند. همسران مسیحی با هم در نور قدم برمی‌دارند (اول یوحنا ۱: ۷) اگر یکی دیگری را ارباب و کنترل کند در واقع بر خلاف این اصل کتاب مقدسی عمل نموده است.

مسیحیان باید بتوانند عدم رضایت خود را نسبت به برنامه‌ها و یا عملکرد همسرشان منطقاً بیان کنند و آن‌ها با نفسی تسلیم خداوند انجام می‌دهند. یعنی آن‌ها حاضرند که نفس خود را مصلوب نمایند، آماده‌اند فکر خود را تغییر دهند و سپس مسئله‌ای را که شاید قبلاً با آن موافق نبوده‌اند را حمایت و تأیید کنند. مکالمه و صحبت کردن باعث می‌شود تا اتحاد آن‌ها عمیق‌تر گردد.

در بخشی که درباره‌ی "شادی" سخن گفتیم، اشاره نمودم که چگونه در بیست و پنجمین سالگرد ازدواج‌شان آن برادر تصمیم گرفته بود که هر روز از یکی از محاسن همسرش تعریف کند. در سی‌امین سالگرد ازدواج‌شان او مقاله‌ای با این موضوع نوشت: "حرف بزنید! حرف بزنید! حرف بزنید!!!"

نکته‌ای که او اشاره کرده بود این بود که کلید یک زندگی مشترک سالم این است که زوجها دائماً درباره‌ی مسائل مربوط به خداوند، مخصوصاً برکاتی که از کلام یافته‌اند سخن بگویند. موسی بعد از سخن گفتن با قوم اسرائیل و تذکر این که آن‌ها باید چگونه باشند، چنین می‌گوید: «آن‌ها را به دقت به

فرزندانت بیاموز، و حین نشستن در خانه و رفتن به راه، و هنگام خوابیدن و برخاستن، از آن‌ها گفتگو کن.» (تثنیه ۶: ۷) این تعریف خانه‌ای است که بر اساس کلام خداوند اداره می‌شود.

برخی از زوجها به ندرت درباره‌ی مشکلات، فرصت‌ها، تصمیم‌ها و مسائل عملی دیگری که به خانواده مربوط می‌شود، صحبت می‌کنند. این‌ها مسائل مهمی هستند. اگر زوجها وقتی را برای صحبت کردن در مورد چنین مسائلی اختصاص ندهند، رابطه‌ی آن‌ها به زودی دچار مشکل می‌شود. وقتی خانواده با مشکلی روبرو می‌شود، باید زمان خاصی را به صحبت کردن درباره‌ی آن مشکل اختصاص دهند. اما اساس یک خانواده‌ی شاد کم بودن مشکلات نیست، بلکه شادی یک خانواده‌ی واقعی در خداوند و روش‌هایی است که او برای آن خانواده ارائه می‌دهد.

بنابراین کلام خداوند باید در صحبت‌های خانوادگی جای خود را داشته باشد. وقتی که چالش‌ها و خطراتی که خانواده با آن روبرو است حاد می‌شوند، اگر اعضای خانواده تصمیم اشتباهی بگیرند این خانواده ممکن است شادی و امنیت خود را از دست بدهد.

زمانی که درباره‌ی موضوعی صحبت می‌کنیم، وقتی که دعا و کلام روزانه‌ی خود را می‌خوانیم، وقتی موعظه‌ای گوش می‌کنیم یا کتابی مسیحی می‌خوانیم در همه‌ی آن‌ها ابتدا تأکید می‌کنیم که خداوند سرِ خانه‌ی ما است. زمانی که در دعا‌های خود مشکلی را به حضور خداوند بلند می‌کنیم نیز این اعتراف را انجام می‌دهیم. در صحبت‌های خود درباره‌ی همه‌ی مشکلات، سر بودن خداوند را اعلام می‌کنیم. وقتی می‌خواهیم بفهمیم آیا برنامه‌ای که تماشا می‌کنیم مطابق با کلام خدا هست یا خیر، وقتی می‌خواهیم برکت یا شهادتی از کار خداوند را بیان کنیم، سر بودن خداوند را اعلام می‌کنیم.

وقتی درباره‌ی مسائل مربوط به ابدیت سخن می‌گوئیم، رضایت عمیقی را در ته قلب خود تجربه می‌کنیم و همین موضوع باعث می‌شود تا این حقیقت که خداوند بنیاد خانه ما است برای ما محرزتر شود. البته موضوعات مربوط به کلام خداوند تنها موضوعاتی نیستند که زوجها درباره‌اش سخن می‌گویند، بسیار مهم است که زوجین در مورد مسائل جاری و روزمره‌ی خانه نیز با هم صحبت کنند. وقتی کودکان کوچک هستند زنان روزهای سختی را برای نگهداری از آنان پشت سر می‌گذارند. شوهر از سرکار و مشغله‌های بیرون به خانه می‌آید و حوصله‌ی صحبت کردن ندارد. اما برای زن بسیار مهم است تا درباره‌ی تجربیات خسته‌کننده‌ی آن روز سخن بگوید. اگر این فرصت از او گرفته شود نهایتاً ممکن است تلخ شود. اتحاد بر سر نوع تربیت فرزندان نیز هدفی است که والدین می‌توانند از طریق صحبت کردن با یکدیگر به توافق برسند.

وقتی فرزندان مان نزد ما زندگی می‌کردند، من و همسرمان قانونی داشتیم که هرگز تلویزیون در زمان خوردن غذا روشن نمی‌شد. پس از آن که آن‌ها بزرگ شدند و مستقل شدند، تصمیم گرفتیم که بتوانیم اخبار را حین خوردن غذا گوش دهیم. من و همسرمان به شنیدن اخبار علاقه‌ی بسیاری داریم، البته او کمتر از من. او پذیرفته که خوب است در مورد مسائلی که من برایم جالب است اطلاعات کمی کسب کند. اوقاتی است که من می‌توانم درباره‌ی آن چه در دنیا اتفاق می‌افتد با او صحبت کنم و برایش توضیح دهم. علاقه‌ی او به صحبت کردن درباره‌ی مسائلی که برای من جالب است یکی از جنبه‌های مهم اتحاد ما را تشکیل می‌دهد. معمولاً بعد از صرف شام ظرف‌ها را با هم می‌شوئیم. (ماشین ظرفشویی نداریم.) این هم باز به ما فرصتی برای مکالمه و صحبتی صمیمانه و راحت می‌بخشد.

از آن چه در جملات بالا ذکر شد می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که یک زن و شوهر دوستان خوبی برای هم هستند و دوست دارند که با هم وقت بیشتری داشته باشند. ما به راحتی از اعضای خانواده‌ی خود خشمگین می‌شویم و دلیل این امر آن است که با ظاهرسازی و پنهان شدن پشت نقاب‌های عصبانیت، مجال داده‌ایم تا خانه‌ی ما تبدیل به مکانی پر تنش گردد. یکی از چیزهایی که چنین بی‌صبری و خشمی را درمان می‌کند صحبت کردن‌های طولانی است. دوستی در زندگی مشترک اغلب زمانی مستحکم می‌شود که زوجها تصمیم می‌گیرند با یکدیگر بیشتر صحبت کنند.

وقتی که تنشی در روابط ما ایجاد می‌شود، اغلب صحبت‌های طولانی باعث می‌شود تا طرفین بتوانند راه حلی بیابند. بسیار عجیب است که چگونه بسیاری از زوجها پیش از ازدواج‌شان ساعت‌هایی طولانی با هم صحبت می‌کنند، اما پس از آن دیگر موضوعی ندارند که با هم صحبت کنند. گاهی درگیری‌های زندگی روزمره، ممکن است باعث شود که ما در اختصاص وقت برای سخن گفتن با همسرمان بی‌توجهی کنیم. اگر چنین اتفاقی بیافتد آن فردی که متوجه این مشکل می‌شود، باید فوراً به دیگری این مشکل را گوشزد کند. گاهی وقتی حس می‌کنم که من و همسر به عنوان یک زوج، زندگی مشترک موفق داریم او چنین جمله‌ای را بیان می‌کند: "می‌دانی دو هفته‌ای است که با هم صحبتی طولانی نداشته‌ایم؟" آن زمان می‌فهمم آنقدر سرم شلوغ بوده که متوجه نشدم در قسمت خود کم‌کاری کرده‌ام. وقتی با واقعیت روبرو می‌شوم، فوراً تصمیم می‌گیرم که قدم‌هایی اساسی برای احیای شرایط بردارم. وقتی زوجی متوجه می‌شوند که در صحبت کردن با یکدیگر اهمال ورزیده‌اند، باید این شرایط را اضطراری اعلام کنند زیرا این مشکل مستلزم توجه و رسیدگی فوری است، حتی اگر اصلاح آن برای آن‌ها سخت و زمان بر باشد.

گاهی زوجها زمان کمی با یکدیگر می‌گذرانند چون عملاً غیر ممکن است. وقتی که من به خارج از کشور سفر می‌کنم حتی با وجود این که من و همسرم چندین بار در روز با واتس آپ مکالمه می‌کنیم به خاطر دوری فیزیکی ما از هم بین مان فاصله می‌افتد. بنابراین وقتی به خانه بر می‌گردم، معمولاً روز بعدی را کاملاً آزاد می‌گذارم تا بتوانم با همسرم وقتی کافی داشته باشیم و از اوضاع یکدیگر آگاه شویم. هرگاه خواسته‌ام در آن روز کار دیگری انجام دهم احساس کردم بهترین کار اختصاص وقت به همسر است.

اچ. نورمن رایت؛ سناریویی برای ما به تصویر می‌کشد که در بسیاری از دواج‌ها رخ می‌دهد. او چنین می‌گوید: "اغلب مردها هویت خود را بر اساس شغل و حرفه‌ی خود شکل می‌دهند." رایت تذکر می‌دهد: "که نقش سنتی شوهران و زنان اکنون در حال تغییر است، زیرا اکنون دیگر زن‌ها نیز دارای مشاغل و حرفه‌های مختلف هستند. اما هنوز هم این مطلب صدق می‌کند که شوهران اولین منبع مالی در زندگی مشترک و خانواده هستند. تقریباً پسران زمانی ازدواج می‌کنند که شغل و درآمد مشخص داشته باشند و در حالی که زن به دنبال ایجاد صمیمیت با مرد است او مشغول ایجاد حفظ هویت خویش با کارش است. در نتیجه ناامیدی بر زندگی آن‌ها غالب می‌شود." رایت می‌گوید این شرایط را می‌توانیم چنین توضیح دهیم: "هویت در مقابل صمیمیت!"

وقتی بچه‌ها به دنیا می‌آیند زن که به خاطر عدم محبت همسرش ناامید شده است بر محبت کردن به فرزندان متمرکز می‌شود. بنابراین سناریو عوض می‌شود. رایت می‌گوید: "بسیاری از شوهران در دهه‌ی چهارم زندگی خود متوجه می‌شوند که به نهایت پیشرفتی که می‌توانستند در کار دست یابند دست یافته‌اند. دیگر جای دیگری برای رشد وجود ندارد. بنابراین می‌خواهند آنچه از دست رفته را احیا کنند که آن زمان دیگر کودکان بزرگ شده‌اند و

زن به دنبال ادامه‌ی تحصیل یا پیشرفت در حرفه‌ی خود است. او به خاطر بی‌توجهی شوهر در سال‌های مهم و اول زندگی‌شان آسیب دیده است. بنابراین به اشتیاق شوهر برای ایجاد صمیمیت، واکنش گرم و مثبتی نشان نمی‌دهد. نتیجه این می‌شود که هرگز نمی‌توانند به صمیمیتی که روزی آرزویش را داشته‌اند، دست یابند. زوجها باید نسبت به این خطر آگاه باشند و همواره با هم صحبت کرده و در طول سال‌های زندگی‌شان صمیمیت را حفظ کنند.

در فصل چهارم گفتم که صحبت کردن با همسر برای مردی که بسیار خسته است و توان و حوصله‌ی صحبت کردن ندارد، نوعی مرگ است. اما او آماده است که آن "مرگ" را بر خود بپذیرد تا خودش را فدای همسرش کند همان طور که مسیح جان‌ش را برای کلیسایش فدا کرد. (افسیان ۵: ۲۵)

وقتی که حوصله‌ی صحبت کردن نداریم اما تصمیمی قاطع می‌گیریم که برای حفظ و تحکیم رابطه‌ی خود با همسرمان وقت گذاشته و صحبت کنیم، این کلیدی می‌شود برای داشتن زندگی مشترک پر از شادی.

اگر زمان فوری و مناسبی برای صحبت کردن وجود ندارد، به نحوی باید زمان مناسب را فراهم کرد، شاید احتیاج باشد برای این کار از خلاقیت خود استفاده کنیم. دو روز پیش از آن که این مطلب را بنویسم، من و همسر من در ترافیکی سنگین گیر افتادیم، مسافتی که فکر می‌کردیم تنها چند دقیقه طول بکشد تقریباً یک ساعت به طول انجامید در انتهای مسیر به زعم گفتم این ترافیک یک برکت بزرگ برای ما بود چون توانستیم بدون این که کسی مزاحمان شود با هم صحبت کنیم!

افراد معمولاً وقت خود را برای انجام آن چه انجامش ضروری و مهم است، اختصاص می‌دهند. اگر شما صحبت کردن آرام‌بخش را بسیار مهم بدانید به طریقی وقت لازم برای انجام آن را پیدا خواهید کرد. باید آگاهانه تصمیم بگیریم که صحبت کردن زوجین بسیار مهم است. مکالمه و صحبت با همسرمان جنبه‌ای کلیدی در اطاعت از خداوند محسوب می‌شود. برکت چنین مکالمه‌ای این است که اتحاد بین ما بیشتر می‌شود.

اتحاد در خدمات

بسیار مهم است افرادی که به عنوان خادم رسمی یا داوطلب به خداوند خدمت می‌کنند، در مورد خدمات خود با همسرشان صحبت کنند. افراد مجردی که اشتیاق فراوانی برای خدمت دارند، باید در مورد انتخاب همسری که اشتیاق به خدمت ندارد، دقت کنند. ممکن است کسی که آتش عشق خدمت به مسیح در قلبش شعله ور شده فکر کند که این اشتیاق در نامزدش نیز به مرور زمان رشد خواهد کرد. گاهی چنین اتفاقی افتاده اما هرگز نمی‌توانیم مطمئن باشیم که در همه‌ی موارد چنین چیزی رخ می‌دهد. فردی که به خدمت تمام وقت می‌اندیشد، باید مطمئن شود که زوج او نیز همین خواندگی را در خود احساس می‌کند و می‌تواند همسر یک خادم تمام وقت شود.

از آن جا که خدمت خداوند کاری زمان بر و طاقت‌فرسا است و خانواده‌ی آن افراد بهای فراوانی در حین خدمت پدر خانواده می‌پردازند، اگر بقیه‌ی افراد خانواده اطلاعات کافی درباره‌ی خدمت پدر خانواده نداشته باشند، این احتمال وجود دارد که نسبت به خدمات او بی‌میل شوند. حتی ممکن است این اتفاق در بین زوجینی رخ دهد که قبلاً متعهد شده‌اند مشترکاً خدا را

خدمت کنند. البته مسائلی وجود دارند که نمی‌توانیم با اعضای خانواده‌ی خود در میان بگذاریم، مثلاً مشکلات جنسی فردی که در حال مشاوره دادن به او هستیم، اما کلاً خانواده‌های ما باید از خدمت ما آگاهی داشته باشند و بدانند که چرا فلان شخص برای ما مهم است.

باید با همسرمان در مورد برنامه‌های کاری خود صحبت کنیم، این موضوع جز مسائلی است که ما در آن کوتاهی کرده و شکست می‌خوریم. من و همسر معمولاً دفتر برنامه‌های ملاقات را با هم مرور می‌کنیم، تا همسر من نیز برنامه‌های ملاقات مشترک را در دفتر برنامه‌های خود یادداشت کند. اما گاهی این اتفاق نمی‌افتد، در نتیجه زمان‌هایی پیش می‌آید که در مورد برنامه‌ی سنگین و زمان‌بری که من دارم، اطلاعی ندارد. وقتی که می‌فهمد غافلگیر شده و می‌داند که باید تغییرات و تطبیقات زیادی برای هماهنگی با برنامه من انجام دهد. خداوند ما را از برنامه‌های فشرده عبور می‌دهد و با همه‌ی اشتباهاتی که من مرتکب می‌شوم باز می‌توانیم برنامه‌هایمان را عملی کنیم. گاهی مادران در زمان بزرگ کردن فرزندان‌شان در سال‌های اولیه‌ی زندگی کودک‌شان، اشتیاق خود را برای خدمت به خدا از دست می‌دهند. معمولاً همسران خادمین پیش از بچه‌دار شدن در خدمات مختلفی شرکت می‌کنند، اما وقتی فرزندان آن‌ها به دنیا می‌آیند آن زن ممکن است احساس محکومیت کند و ممکن است عمیقاً دلش برای خدمت تنگ شود. در چنین زمان‌هایی است که همسر باید او را از برنامه‌ی خدمات مطلع نگاه دارد و با او درباره‌ی آن موضوعات دعا کند، در این صورت اشتیاق او برای خدمت تر و تازه می‌گردد. زوجها می‌توانند به دنبال راه‌هایی باشند تا همسر خادم نیز بتواند از خانه در خدمات مشارکت داشته باشد. وقتی که فرزندان ما کوچک بودند، خواهر جوان و نیازمندی در خانه‌ی ما برای مدت زمان کوتاهی اسکان گرفت.

زنی که تنها زندگی می‌کند بسیار محتمل است که از لحاظ روانی از هم بپاشد اما در خانه‌ای که توجه و محبت نسبت به او وجود داشته باشد، می‌تواند بار دیگر سلامت روانی خود را باز یابد. زن بی‌پناهی که جایی برای زندگی ندارد می‌تواند برای مدت کوتاهی در خانه‌ای دیگر زندگی کند تا مشکلس حل شود. جوانی که پدرش به او تجاوز کرده می‌تواند در خانواده‌ای مسیحی پناه گیرد تا برنامه‌ریزی لازم برای تدارک محلی برای سکونت او انجام شود.

پس از شورش‌های محلی در سریلانکا ما در خانه‌ی خود را به سوی افرادی از دیگر نژادها و رده‌های سنی مختلف گشودیم و شش ماه از آن‌ها مراقبت کردیم، زیرا خانه‌های آن‌ها آتش گرفته بود. پسر ما در این زمان متولد شد و دخترمان سه ساله بود اما ما از آن ماه‌های پرمشغله و سخت همیشه به خوشی یاد می‌کنیم.

دعوت افراد برای صرف غذا به خانه‌ی ما روشی است برای زنده نگاه داشتن روحیه خدمت در خانواده! احتیاج نیست که زمان زیادی را برای مهیا کردن غذای بسیار مجلل صرف کنید. این کار می‌تواند خود تبدیل به باری برای خانواده شود. دلیل دعوت دیگران به خانه در ابتدا مشارکت است نه غذا خوردن! تأکید و تمرکز فراوان بر این که خانه‌ی شما کامل و تمیز به نظر برسد و حتماً غذای مفصلی تدارک دیده شود، می‌تواند باری بر دوش مادری قرار دهد که از کودکان کوچک خود نگاه‌داری می‌کند. اما عمل پختن غذای ساده و داشتن مشارکت با دیگران باعث می‌شود تا خانواده آتش اشتیاق به خدمت را در خانه‌ی خود روشن نگاه دارند.

اگر اشتیاق خدمت، زمانی که فرزندان ما کوچک هستند حتی با حفظ خدماتی اندک حفظ شود، همسر خادم می‌تواند پس از بزرگ شدن فرزندان به خدمات خود به بیرون از خانه بازگردد. متأسفانه بسیاری از همسران

خادمین اشتیاق و هیجان خود را برای خدمت نمودن کاملاً از دست می‌دهند، طوری که حتی وقتی کاملاً آزاد هستند نیز از خدمت دست می‌کشند. این حالت همسر می‌تواند در زمانی که شوهر هنوز به خدمت روحانی مشغول است باعث عدم هماهنگی بین آن‌ها شود. گاهی برخی از خدمات بسیار سنگین هستند و نیازمند همکاری دوجانبه است. زمانی که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم برخی از وظایفی که ما در زمان تولد بچه‌هایمان بر دوش خود گرفتیم، برای همسرمان بسیار سخت بوده است. اما خدا را شکر که خوشبختانه همسرمان بدون زخم و آسیبی جدی از آن دوران‌ها عبور کرد.

بسیار مهم است که همسرانمان را با هم مقایسه نکنیم و از آن‌ها انتظار نداشته باشیم که طبق الگوهایی که برای آن‌ها مناسب نیست، رفتار نمایند. همسر مؤسس سازمان خدماتی جوانان برای مسیح که رهبری را پس از خود به من سپرد، زنی بسیار فعال بود. او بسیار پرانرژی بود و همه از عمل کردن او راضی بودند و همه او را تشویق می‌کردند. شخصیت و عطایای همسر من بسیار متفاوت بود. وقتی که ازدواج کردیم فهمیدم که مردم انتظار دارند که همسرمان به همه‌ی گردهمایی‌ها و جلساتی که من باید در آن‌جا حضور داشته باشم بیايد. بنابراین شخصیت همسر من شخصیتی غیر معمول برای همسر رهبر سازمان خدماتی جوانان برای مسیح محسوب می‌شد، اما ما به او اجازه دادیم تا اولویت خدمات خود را بر اساس عطایایی که دارد، بچیند. به زودی برای همه مشخص شد که اگر من هر نوع ثمربخشی به عنوان رهبر در خدمات خود دارم، همسر من نقش به سزایی در این ثمرات دارد. جماعت سازمان خدماتی جوانان برای مسیح او را آزاد گذاشت تا در جایگاهی که خداوند برای او تدارک دیده بود انجام وظیفه کند.

یکی از کارهایی که مردم در روزهای کریسمس برای وقت گذرانی انجام می‌دهند این است که از همسران رهبران، مخصوصاً شبانان انتقاد

کرده و آنان را با همسران دیگر شبانان مقایسه می‌کنند و می‌گویند که او در مقایسه با همسر شبانان دیگر ضعیف عمل می‌کند. متأسفانه همواره در هر کلیسایی افراد ناراضی بسیاری وجود دارند که در انتقاد از دیگران، رضایت و امنیت کسب می‌کنند. نباید اجازه دهیم که چنین افرادی با سخنان‌شان خدمت ما را کنترل کنند. باید همسران‌مان را از چنین افرادی محافظت کنیم و بیش از حد به این انتقادات توجه نکنیم و بار خدمتی همسران‌مان را بیشتر نگردانیم. برخی اوقات، افراد به خاطر نامرتب بودن خانه‌ی شبان، از همسر او انتقاد می‌کنند. بدترین سناریو زمانی رخ می‌دهد که مادرشوهر انتقاد می‌کند. زن شبان به تازگی از گرداب فشارهای بزرگ کردن فرزندان جان سالم به در برده و در این بین گاهی مجبور شده از برخی جزئیات خانه‌داری چشم‌پوشی کند. شوهر او نمی‌تواند مانع از انتقادات دیگران شود، اما با عدم همراهی با انتقادکنندگان و آرام کردن همسرش از درد او بکاهد. شوهر این زن یا همان خادم ممکن است وسوسه شود که با عصبانیت به این سخنان واکنش نشان دهد زیرا به خاطر این انتقادات خجالت زده می‌شود، اما نباید تسلیم این وسوسه‌ها شود.

نتیجه‌گیری

دیدید که حفظ اتحاد مستلزم تلاش فراوان از سوی زن و شوهر است. پولس نیز بر این تعلیم در مورد اتحاد تأکید می‌کند. او مسیحیان را تشویق می‌کند تا: «به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته‌ی صلح حفظ کنید.» (افسیان ۴: ۳)

ما این اتحاد را خلق نمی‌کنیم، این "اتحاد روحانی" است، اما ما ممکن است این اتحاد را به هم ریخته و آن را از بین ببریم. بنابراین پولس به ما

می‌گویند که باید آن را "حفظ" کنیم. این کار مستلزم عمل کردن فوری از سوی ما است. فعلی که در اینجا "کوشیدن" ترجمه شده (Spoudazo) است، (وقتی همان‌طور که در این جا هست استفاده می‌شود، یعنی پس از آن مصدر می‌آید) این معنی را به خود می‌گیرد: "آگاهانه تصمیم گرفتن برای انجام یک وظیفه، غیرت داشتن برای انجام کاری، درد کشیدن، از هیچ تلاش فروگذاری نکردن و آگاهانه عمل کردن." همه‌ی این واژه‌ها به اضطراری که در این عمل‌کرد وجود دارد اشاره می‌کند. به اتحادی اشاره می‌کند که خوانده شده‌ایم تا آن اتحاد را هم در کلیسا و هم در خانواده حفظ کنیم.

فصل نهم

نبرد عشق

در فصل پیشین در مورد ضرورت داشتن و حفظ اتحاد در خانواده سخن گفتیم. اما حتی سالم‌ترین خانواده‌ها هم با چالش‌هایی روبرو می‌شوند که تفاوت‌ها اتحاد را مختل کرده و اتحاد گسسته می‌شود و درگیری‌هایی آغاز می‌شود. در مورد زوج‌هایی شنیده‌ام که می‌گویند هرگز با هم در طول سال‌های زندگی مشترک، دعوا نکرده‌اند! نمی‌خواهم آن چه آنان گفته‌اند را باور نکنم اما آن چه آن‌ها می‌گویند اگر صحیح باشد زندگی مشترک آن‌ها با ریا همراه است. معمولاً زوجین دچار کشمکش و درگیری می‌شوند که می‌توانیم آن را "نبرد عشق" بنامیم. پولس در افسسیان ۴: ۲۵ - ۲۷ چند قانون مهم در مورد نبرد عشق به ما ارائه می‌دهد و ما نیز در این جا سعی می‌کنیم قوانینی که او به ما ارائه داده را پیروی کنیم.

قانون اول: صادق باشید.

اولین قانون برای نبرد عشق این است "صادق باشید!" پولس می گوید: «پس، از دروغ روی برتافته، هر يك با همسایه‌ی خود سخن به راستی گوئید، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم.» (افسیان ۴: ۲۵)

از آنجا که ما همگی عضو یک بدن هستیم و این بدان معنا است که نمی‌توانیم به یکدیگر دروغ بگوییم، پس به طور قطع در خانه مشکلاتی همچون عدم توافق و عصبانیت‌های بسیاری رخ خواهد داد. ممکن است وسوسه شویم که به منظور جلوگیری از درگیری‌های ناخوشایند، دروغ بگوییم. اما با این که ممکن است با این کار از یک درگیری ناخوشایند جلوگیری کنیم، اما چنین ریاکاری‌ای برای زندگی مشترک ما مفید نیست. عدم صداقت باعث رشد موانعی بر سر اتحاد در بین زن و شوهر می‌شود، و در چنین شرایطی این زخم شفا نیافته در چالش بعدی سرباز می‌کند، زخمی که اگر پیش‌تر و همان ابتدا به آن رسیدگی می‌شد، احتمالاً شفا می‌یافت.

دروغ‌گویی بخشی از فرهنگ‌های امروزی است و مردم فکر نمی‌کنند که دروغ گفتن اشتباه باشد. گاهی وقتی عنوان حقیقت باعث خجالت و شرمندگی فردی می‌شود، انکار اشتباه امری پذیرفته تلقی می‌گردد. در واقع برخی فکر می‌کنند اگر فردی بپذیرد که اشتباه کرده و آن را اذعان کند، این کار اشتباه بزرگتری است. با این حال خانواده‌ها به خاطر دروغ‌گویی‌های مستمر، همواره با مشکلات حل نشده‌ای در روابط روبرو هستند. گاهی همه می‌دانند که پدر کار اشتباهی کرده است، اما همه چنان وانمود می‌کنند که این را نمی‌دانند. وقتی ابر سیاه و غلیظ تظاهر از خانواده رخت بر می‌بندد، آن زمان اشخاص مسئولیت اشتباه و عمل کرد خود را خواهند پذیرفت.

خانواده‌هایی را می‌شناسم که در آن زن خانه نمی‌خواهد بپذیرد که شوهرش با کسی دیگر ارتباط دارد، با وجود این که همه‌ی افراد دیگر می‌دانند که این خبر حقیقت دارد. او به وضوح در میان عموم از شوهر خود دفاع می‌کند و در مقابل هر گونه عمل کرد توبیخ‌آمیز کلیسا علیه او اعتراض می‌کند. با این که در چنین شرایطی وفاداری او نسبت به شوهرش قابل تقدیر است، اما این وفاداری بر بنیان دروغ و نادرستی استوار است. در این زندگی مشترک هرگز نمی‌توانیم انتظار ارتباط عمیقی داشته باشیم. شوهری که به این کار اقرار کند ممکن است باعث ایجاد درد عمیقی در همسر خود شود، اما فیض خداوند فراتر از بزرگترین گناهان است. اگر فیض خداوند دائماً در شرایط مشکل به کار گرفته شود، در این موقع است که در حین عبور از مشکل و تحمل درد، اتحاد عمیقی میان طرفین ایجاد می‌شود.

گاهی افراد از روش‌های فریبنده‌ای استفاده می‌کنند، تا همسرشان را برای موافقت با آن چه خود نمی‌خواهند بپذیرند اشتباه است، قانع کنند. چنین فیلم‌هایی را می‌توان در تلویزیون مشاهده کرد. قبلاً در فصل پیش در مورد این موضوع صحبت کرده‌ام. در مورد زنانی که بدون اطلاع همسرشان استفاده از قرص‌های جلوگیری از بارداری را متوقف نموده‌اند در حالی که شوهرشان آمادگی پذیرش فرزند جدیدی را ندارد. حفظ آرامش ظاهری و اجتناب از روبرویی با موضوعات حساس و یا حفظ امنیت کاذب با استفاده از روش‌های فریبنده، شدیداً اتحاد خانواده را بر هم می‌زند. وقتی چنین اتفاقی بیافتد، خانواده از آزادی و شادی‌ای که از رابطه‌ی سرشار از صداقت و مبتنی بر اعتماد ایجاد می‌شود، محروم می‌ماند. پولس رسول می‌گوید: «بیا یید شادی مرا به کمال رسانید و با یکدیگر وحدت نظر و محبت متقابل داشته، يك دل و يك رأی باشید.» (فیلیپیان ۲: ۲) اگر شما نسبت به هم وفادار نباشید، نمی‌توانید یک فکر داشته باشید.

قانون شماره‌ی دو: خشم گیرید و گناه نورزید.

پولس می‌گوید: «خشم گیرید و گناه نورزید.» (افسیان ۴: ۲۶) وقتی کسی که ما عمیقاً دوستش داریم کاری اشتباه یا آسیب زننده مرتکب می‌شود، واکنش طبیعی ما معمولاً خشم است. گاهی این خشم، "خشم عدالت" خوانده می‌شود. یک بار پس از آن که موعظه‌ای درباره‌ی خشم را به پایان رساندم، فردی مرا به چالش کشید و گفت: عبارت "خشم عدالت" در کتاب مقدس نیامده است! با این که عبارت دقیق ممکن است در کتاب مقدس نیامده باشد، اما معنا و مفهوم چنین خشمی را قطعاً می‌توان در کتاب مقدس یافت.

می‌بینیم که بر اساس کتاب مقدس خداوند به خاطر گناهان قوم خود خشمگین شده است. عیسی به خاطر ریای فریسیان و صدوقیان خشمگین می‌شود. پولس به خاطر جانب‌داری پطرس و برنابا در مورد ختنه در غلاطیه خشمش فوران می‌کند. (غلاطیان ۲: ۱۱ - ۱۴) اما خود پولس می‌گوید که ما نباید زمانی که خشمگین هستیم گناه کنیم. بیایید به برخی از مثال‌ها در این مورد نگاه کنیم:

زمانی که ما بسیار خشمگین هستیم، ممکن است کنترل خود را از دست داده و چیزهایی بگوییم که نباید بگوییم. بنابراین راه کار این است که ساکت بمانیم. گاهی به همسر می‌گوییم که خوشحالم خداوند به ما دندان داده زیرا وقتی خشمگین هستم و ممکن است چیزهای آسیب زننده بگوییم به اتاق خود می‌روم و به جای سخن گفتن دندان‌های خود را بر هم می‌فشارم. (نمی‌دانم وقتی پیر شوم و دیگر دندان نداشته باشم چه خواهم کرد!) سخنان آسیب زننده ممکن است در وجود طرف مقابل فرو رود و برای سال‌ها او را تحت تأثیر خود قرار دهد. حتی پس از آن که فرد مقصر نیز از اشتباه خود

معذرت‌خواهی می‌کند. وقتی از روی خشم سخنانی بر زبان می‌آوریم با این که در عمق دلمان به آن باور نداریم، ولی واژه‌ها از دهان‌مان خارج شده و همان طور که یعقوب می‌گوید مانند جرقه‌ای کوچک می‌تواند جنگلی بزرگ را به آتش کشد.

زمانی که ما اشتباهات گذشته‌ی خود را فراموش کرده و پشت سر می‌اندازیم، وقتی کسی دوباره آن را بیان می‌کند بار دیگر آن گناهان برای ما زنده می‌شوند. وقتی که خداوند می‌خواهد برکت عهد جدید را تشریح کند چنین می‌گوید: «دیگر کسی به همسایه یا به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت: "خداوند را بشناسید!"» زمانی که خداوند می‌خواهد گناهان فردی را ببخشد، ممکن است ما نتوانیم خطایی که آن فرد علیه ما انجام داده را کاملاً از ذهن خود پاک کنیم، اما می‌توانیم طوری رفتار کنیم گویی آن خطا هرگز رخ نداده است. این یکی از کاربردهای جمله‌ی پولس در مورد محبت است که می‌گوید: «محبت کینه به دل نمی‌گیرد.»

واژه‌ی یونانی Logizomai؛ که در این جا به کار رفته اغلب در متون حسابداری و مالی دیده می‌شود. درست همانند یک کتابدار که آمار نقل و انتقال‌های خود را برای ارجاعات آینده نگاه می‌دارد، ما نیز می‌توانیم این کار را با خطایابی که دیگران بر علیه‌ی ما مرتکب شده‌اند، انجام دهیم. اما محبت این کار را نمی‌کند. زمانی که ما گناهان گذشته‌ی کسی را زنده می‌کنیم، باعث پیچیده‌تر شدن نبرد شده و از گناه آن فرد سواستفاده می‌کنیم هر چند شاید این کار ما باعث شود تا در بحث پیروز شویم، اما اتحاد خود با همسرمان را از دست داده و می‌بازیم.

گاهی اشتباه یکی از زوجین باعث می‌شود که خانواده متحمل آسیب شدیدی گردد، ولی با این حال هر دو نفر باید مسئولیت خود را قبول کنند هر چند تأثیرات این آسیب می‌تواند دائمی باشد. برای مثال فوت فرزند در

تصادف رانندگی زمانی که شوهر با بی‌توجهی باعث شد تا آن اتفاق رخ دهد. زندگی در چنین شرایطی بسیار وحشتناک است، اما فرقی نمی‌کند چقدر وضعیت دشوار باشد. از یک زن مسیحی انتظار می‌رود که دائماً همسر خود را محکوم نکند. او با ایمان بر قدرت بخشش اشتباهات دیگران و با ایمان بر قدرت خداوندی که حاکم است و می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا از نو آغاز کنند، به خودش قول می‌دهد که از آن به بعد قضیه‌ی تصادف را بر زبان نیاورد حتی وقتی درگیری جدی در میان آن دو رخ می‌دهد.

ما هرگز! هرگز! نباید از نیروی فیزیکی خود علیه همسرمان استفاده کنیم. درباره‌ی این موضوع در فصل چهارم سخن گفتیم. وقتی در این باره می‌نوشتیم می‌دانستیم که خشونت‌های خانوادگی، مشکلی جدی در بسیاری از نقاط جهان محسوب می‌شوند و این موضوعی است که زیاد به آن پرداخته نمی‌شود، زیرا در غرب این مشکل تا به این حد دیده نمی‌شود.

حتی در صورت بروز کوچکترین خشونت جسمی، فرد خاطی باید به شدت غمگین شده، اعتراف کند و از فردی که به او حمله کرده، پوزش بطلبد. اگر اجبار و تهدید یک بار استفاده شود این احتمال وجود دارد که باز هم از آن استفاده شود. در برابر افرادی که دست بر همسر خود بلند می‌کنند باید روش‌های کنترل و منع جدی اتخاذ شود. ایجاد ساختاری که در آن فرد بداند که اگر آن کار را دوباره تکرار کند، شخص ثالثی به میان خواهد آمد تا از همسر دفاع نموده و او را توبیخ و تنبیه نماید، این می‌تواند کمک بسیار مؤثری برای این خانواده‌ها باشد.

روش‌های تحقیر کننده‌ی شوهر که او را فوراً در حالت تدافعی قرار می‌دهد به هیچ وجه نخواهد توانست برای فرزندان خداوند روشی مفید به شمار رود. وقتی زنی شوهر خود را با شوهر خواهرش مقایسه می‌کند آسیبی به او می‌زند که می‌تواند بسیار تخریب کننده باشد. افراد متفاوت هستند.

بنابراین نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که شخصیت یک نفر دقیقاً مطابق با الگوی دیگری باشد. این کار احمقانه و بی‌ثمر است که ما برای نشان دادن ضعف شوهرمان، فردی دیگر را مثال بزنیم. وقتی همسری مشکلی را عنوان می‌کند، فرد دیگر نباید او و انگیزه‌هایش را از بیان مشکل، محکوم نماید. به عنوان مثال زنی را در نظر بگیرید که می‌گوید: "ترجیح می‌دهم که با دوست دختر پیشین خودت دیگر صحبت نکنی!" شوهر می‌تواند این سخن همسرش را به عنوان نصیحتی خوب، و هشدار برای مراقبت بیشتر بداند. یا شاید هم تنها بخاطر این که زن محبوبش این را از او می‌خواهد به نظر او احترام بگذارد. من شخصاً فکر می‌کنم که این نصیحت و سخن بسیار خوب است که هیچ‌کس نباید وقت زیادی را با دوست دختر یا دوست پسر سابقش صرف کند.

با این حال زمانی که همسرش چنین چیزی می‌گوید ممکن است شوهر چنین واکنشی از روی خشم نشان دهد و بگوید: "آیا فکر می‌کنی من این طور آدمی هستم؟ آیا مرا متهم می‌کنی که با او ارتباط نامشروعی دارم؟" یا "آیا به من اعتماد نداری؟" اما اگر او چنین واکنشی نشان دهد، زنش هرگز دیگر این موضوع را مطرح نخواهد کرد و این البته بدان معنا خواهد بود که دیگر برای آن‌ها فرصتی برای حل این مشکل نخواهد بود. چنین زوجی هر روز از هم دورتر خواهند شد.

زمانی که همسرمان به اشتباهات یا عادات خطرناک ما اشاره می‌کند، ممکن است در ابتدا پذیرش برای ما بسیار سخت باشد. ممکن است احساس حقارت بکنیم، اما این انتقادات برای ما بسیار مفید خواهد بود. یعقوب در زمان سخن گفتن درباره‌ی رهبران چنین می‌گوید: «ما همه بسیار می‌لغزیم. اگر کسی در گفتار خود نلغزد، انسانی کامل است و می‌تواند وجود خود را مهار کند.» با این که همواره احتمال خطا در ما وجود دارد، اگر ما افرادی

محترم و صادق باشیم، باید هر چیزی که به ما کمک می‌کند تا از خطایا اجتناب کنیم را، با جان و دل بپذیریم. البته همواره روش مناسبی برای عنوان کردن یک مشکل وجود دارد. می‌توانیم انتقاد خود را بدون محکوم کردن عنوان کنیم. به عنوان مثال زمانی که زنی احساس می‌کند همسرش پس از بازگشتش به خانه به او بی‌توجهی می‌کند، ممکن است با خشم او را محکوم کند و بگوید: "تو مرا دوست نداری!" گزینه‌ی دیگری وجود دارد که او می‌تواند چنین بگوید: "دوست دارم اگر ممکن است وقتی از سر کار بر می‌گردد کمی وقت برای صحبت کردن با من اختصاص دهی!"

پس از آن که روز یکشنبه در مورد افسسیان باب چهارم موعظه کردم، دوستی به من گفت: "ما استفاده از کلمات همیشه و هرگز را در خانه‌ی‌مان ممنوع اعلام کرده‌ایم." منظور او این بود که جمله‌هایی نظیر "تو هرگز به من کمک نمی‌کنی!" و یا "تو همیشه به من آسیب می‌زنی!" جز جملات ممنوع در خانه‌ی آن‌ها هستند.

از پنج مثالی که در مورد گناه کردن در زمان خشم ذکر کردم، چهار نمونه به استفاده‌ی اشتباه از زبان مربوط می‌شد. باید در مورد این که در زمان عصبانیت چه می‌گوئیم، بسیار مراقب باشیم. دعای مزامیر ۱۴۱: ۳ دعایی است که باید در زندگی همه‌ی مسیحیان صادق جایگاه اول را داشته باشد: «ای خداوند بر دهان من نگاهبانی فرما و در لب‌هایم را نگاه دار.»

قانون شماره‌ی سه: اجازه ندهید خورشید بر خشم شما غروب کند.

قانون دیگر پولس این است: «نگذارید خورشید بر خشم شما غروب کند.» (افسیان ۴: ۲۶) او در این آیه منظورش این است که مشکل امروز را امروز حل کنید. اولین موعظه درباره‌ی ازدواج را دقیقاً یک سال پس از

ازدواج‌مان انجام دادم. در آن موعظه به زوجها گفتم که وقتی مشکلی با هم دارند نباید پیش از حل آن، بخوابند. برخی از دوستان به این موعظه این چنین پاسخ دادند که پس از این که چند سال از ازدواج‌تان گذشت خواهی دید آن چه موعظه کرده‌ای، کاربردی و عملی نیست. اما پس از سی و نه سال از ازدواجم هنوز هم بر آن اصل پایدارم و آن را پیشنهاد می‌کنم. می‌دانم که مشکلات می‌توانند پیچیده شوند اما ما نباید از تلاش برای یافتن راه حل دست بکشیم. دو استثنا برای این قانون می‌توانم قائل شوم. اول؛ آن که وقتی بسیار خشمگین هستید صحبت کردن در مورد یک مشکل حکیمانه نیست. قبلاً درباره‌ی آن صحبت کردیم. دوم؛ این که برخی از افراد ممکن است چنان احساس عدم امنیت داشته باشند که نتوانند با موضوعات ناخوشانید مواجه شوند و آن‌ها را تحمل نمایند. به ندرت چنین چیزی اتفاق می‌افتد و ما به راحتی می‌توانیم دریابیم که همسرمان آماده نیست چنین مسئله‌ی ناخوشایندی را مطرح نمائیم. افرادی که همسر آن‌ها این گونه است باید دعا کنند تا همسرشان در اطمینان و اعتماد رشد کند و زمانی برسد که بتواند آزادانه با او هرگونه عدم رضایت و ناراحتی را در میان بگذارند. آن‌ها باید آگاه و مراقب باشند که ضعف همسر خود را توجیه نکنند و از مسئولیت-شان در مورد رویارویی با مشکلی تلخ و دردناک شانه خالی نکنند.

گاهی مشکلات زمانی در زندگی مشترک اتفاق می‌افتد که یکی از طرفین (یا هر دوی آن‌ها) بسیار پر مشغله هستند. این زمانی است که زوجها نسبت به هم بی‌اعتنا می‌شوند. به خاطر مشغله‌ی اغلب افراد حل مشکلات را به زمانی موکول می‌کنند که از مشغله فارغ می‌شوند، اما به تعویق انداختن مسائلی که به اتحاد زوج مربوط می‌شود، بسیار خطرناک است. عیسی در موعظه‌ی سرکوه خود بر مصالحه بین اعضای کلیسا تأکید می‌کند و می‌گوید: «پس اگر هنگام تقدیم هدیه‌ات بر مذبح، به یاد آوردی که برادرت

از تو چیزی به دل دارد، هدیه‌ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه‌ات را تقدیم نما.» اگر مصالحه با یک خواهر یا برادر ایمانی اینقدر اهمیت دارد، چقدر بیشتر ما احتیاج داریم که با اعضای خانواده‌ی خود مصالحه نمائیم.

یک زوج ممکن است برای حل مسئله‌ای تا نیمه شب و حتی تا صبح با یکدیگر کشمکش و مشاجره داشته باشند. ممکن است روز بعد به خاطر کمبود خواب با چشمانی قرمز به سر کار بروند، اما قلب آن‌ها از باری عظیم آزاد شده و آن‌ها می‌توانند از اتحاد با مهم‌ترین شخص در زندگی‌هایشان لذت ببرند، مخصوصاً در اوقاتی پر مشغله زمانی که زوج نسبت به یکدیگر بی‌تفاوت می‌شوند خداوند می‌تواند از یک درگیری استفاده کند تا بار دیگر آن زوج را به عنوان زوجی متحد بر مسیر درست زندگی قرار دهد.

متأسفانه برخی از افراد خواستار حل کامل مشکلات خود نیستند. آن‌ها نوعی رضایت درونی در خود پرورش داده‌اند و این گونه خود را آرام کرده‌اند که مشکل اینجاست: "همسر من به من آسیب زده است!" ترجمه خود مانند دوستی است که اگر بخواهیم خشم خود را علیه کسانی که به ما آسیب زده‌اند کنترل کنیم به یاری‌مان می‌شتابد. برخی از زوجها پس از یک درگیری باهم حرف نمی‌زنند و قهر می‌مانند. با این که این روش در بین مسیحیان متداول است اما روشی غیر کتاب‌مقدسی است. وقتی ما غرق ترحم و دلسوزی نسبت به خود می‌شویم در واقع آتش عشق را در قلب‌های خود خاموش می‌گردانیم. توجه و محبت بیش از اندازه به خود می‌تواند مانع از محبت نسبت به همسرمان شود. اما محبت اصیل آرام نخواهد گرفت تا این که راهی برای احیای دوباره‌ی اتحاد کامل بیابد.

گاهی تلاش برای یافتن راه حل به تعویق می‌افتد زیرا یکی از طرفین (یا هر دو آن‌ها) سعی می‌کنند بر این حقیقت پافشاری کنند که طرف فرد

بدی است. از آن جا که طرف مقابل "بد" است آن‌ها می‌گویند که ممکن نیست راه حلی برای مشکل یافت شود و دلیلی ندارد که تلاش کنیم و چنین همسری می‌گوید: "تلاش و تلف کردن وقت برای یافتن راه حل با چنین فرد خدانشناسی بیهودگی است." وقتی که فردی خود را از لحاظ اخلاقی بالاتر می‌داند، باعث می‌شود اتحاد خانواده از بین برود و شادی آن خانواده از میان برود. به تعلیمی که در فصل پیش بیان کردیم بر می‌گردیم. "مسیحیان دیگران را بهتر از خود می‌دانند." (فیلیپیان ۲: ۳) با این دیدگاه ما دیگر نمی‌توانیم تنبلی و بی‌مسئولیتی را چنین توجیه کنیم که طرف مقابل فرد بدی است.

قانون شماره‌ی چهار: ابلیس را مجال ندهید.

نهایتاً پولس چنین می‌گوید: «ابلیس را مجال ندهید.» (افسیسیان ۴: ۲۷) وقتی ما مشکلات جدی را حل نمی‌کنیم، اجازه می‌دهیم خشم در دل‌های ما باقی بماند. این فرصتی به شیطان می‌دهد تا ما را تحت تأثیر قرار دهد به طریقی که نهایتاً ما کارهای بسیار بدی انجام دهیم. ترجمه‌ی هزاره نو انگلیسی این آیه را چنین ترجمه می‌کند: "به شیطان جای پا گذاشتن ارائه ندهید ..."

وقتی خشم را در خود پرورش دهیم در واقع به شیطان اجازه داده‌ایم تا از همان جای کوچکی که ما باز گذاشته و خود را آسیب‌پذیر نموده‌ایم وارد زندگی‌های ما شود. این می‌تواند به مشکلات جدی‌تر دیگری ختم شود. افرادی که خشم را در قلب خود نگاه می‌دارند، بالاخره به دیگران آسیب خواهند زد. ممکن است که خشم سرکوب شود اما وقتی شرایط مساعد شود باز خود را آشکار خواهد کرد.

یک مشاور خانواده در آمریکا به نام دکتر ساندادی ویلسون؛ کتابی با این عنوان نوشته است: "به افراد آسیب بزنید! به افراد آسیب بزنید!" او نشان می‌دهد که چگونه افرادی که آسیب دیده‌اند، بر اساس آن آسیب عمل نموده و نهایتاً خود به دیگران آسیب می‌زنند. کتاب او همچنین راهی را برای بر چیده شدن این آسیب‌ها ارائه می‌دهد. برخی از این افراد آسیب دیده ممکن است اعضای وقف شده‌ی کلیسا باشند. در واقع ممکن است در درگیری‌های خانوادگی‌شان حق با آن‌ها باشد، اما از آن جا که خشم را در دل خود نگاه داشته‌اند با بی‌صبری با دیگران رفتار کرده و نهایتاً باعث آسیب به آن‌ها می‌شوند. ما همه‌ی این افراد را "عادل اما شریر" می‌نامیم. چنین افرادی می‌توانند باعث شوند که شادی از خانواده‌های مسیحی رخت بر بندد.

هدف اتحاد است نه پیروزی

سريلانکا حدود سی سال شاهد جنگ‌های داخلی بود، این جنگ‌ها در سال ۲۰۰۹ پایان یافت. در زمان‌های مختلفی در طول این جنگ شورشیان و نیروهای حکومتی هر کدام به پیروزی‌های چشمگیری دست یافتند. پس از آن که نیروهای دولتی به یکی از مهم‌ترین پیروزی‌های خود دست یافتند رئیس‌جمهور سريلانکا در تلویزیون دولتی سخنرانی نمود و گفت که در این نبرد هیچ کس پیروز نیست. منظور او این بود که وقتی یک سريلانکایی با سريلانکایی دیگر می‌جنگد، در چنین جنگی هیچ پیروزی‌ای وجود نخواهد داشت و مشکلی حل نخواهد شد. راه حل تنها ایجاد صلح و هماهنگی در بین همه‌ی مردم سريلانکا بود.

به همین صورت در یک بحث و کشمکش خانوادگی پیروزی هدف اصلی نیست. این به معنای پیروز شدن در یک نبرد کوچک است، بدون این که

نبرد کلی و بزرگ را به پایان رسانده باشیم. ممکن است در جنگ‌های کوچک پیروز شویم اما این به معنای آن نیست که در نبرد کلی و بزرگ پیروز شده‌ایم.

پیروزی واقعی زمانی حاصل می‌شود که اتحاد ایجاد شود. وقتی که خانه تبدیل به جایی شاد و سرشار از هماهنگی بین اعضا گردد. پیروزی در نبردهای کوچک به انسان‌های کوچک احساس رضایت می‌دهد. انسان‌های بزرگ به تصویرهای بزرگ‌تر می‌نگرند. بنابراین وقتی ما در یک نبرد عشق درگیر هستیم هدف و اشتیاق اصلی ما ایجاد اتحاد، هماهنگی و احیای محبت است و این که مشکل اصلی این نبرد حل گردد. اشتیاق ما برای اینکه بخواهیم حرف‌مان به کرسی بنشیند می‌تواند اشتیاق ما برای هماهنگی و اتحاد خانواده را ببلعد. آنانی که واقعاً همسر خود را بیش از هر چیز دیگر دوست دارند، بیش از هر چیز دیگر خواهان اتحاد با او خواهند بود. وقتی که فردی با پیروزی کوچک در بحث خشنود می‌شود این نشانه‌ی آن است که محبت به خود فراتر از محبت مسیحی در قلب او جای گرفته است.

عذرخواهی

وقتی که نبرد عشق در خانه‌ای آغاز می‌شود، هر دو طرف اشتباهاتی را انجام می‌دهند. یکی از افرادی که بیشتر دلیل مشکل بوده است، ممکن است محکوم گردد. اما در طول کشمکش مشخص می‌شود که فرد دیگر هم اشتباهاتی مرتکب شده و تا زمانی که هر دو طرف به خاطر اشتباهات خود عذرخواهی نکرده‌اند، هیچ راه حلی برای مشکل یافت نخواهد شد.

موضوع اصلی اول یوحنا ۱: ۵ - ۱۰ لزوم راه رفتن در نور است. در آیات ۵، ۸، ۱۰ می‌بینیم یکی از مهم‌ترین علائمی که مشخص می‌کند ما در نور قدم بر می‌داریم یا خیر این است که اشتباهات خود را بپذیریم و بر اساس آیه‌ی ۹ به گناهان خود اعتراف کنیم. (نزد خداوند) آیه‌ی ۷ به جنبه‌ی ارتباطی راه رفتن در نور اشاره می‌کند: «اما اگر در نور گام برداریم، چنان که او در نور است، با یکدیگر رفاقت داریم و خون پسر او عیسی ما را از گناه پاک می‌سازد.»

با نگاه کردن به موضوع این آیه می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که اگر مشارکت ما با دیگران واقعی است باید از روش‌های خداوند پیروی کرده و وقتی در پیروی از این روش‌ها اشتباهی از ما سر بزند باید آن را اعتراف کنیم. افرادی که در اطاعت از خداوند جدی نیستند و گناهان خود را اعتراف نمی‌کنند، نمی‌توانند با دیگران مشارکت واقعی داشته باشند. آن‌ها ممکن است طرف مقابل را در آغوش بگیرند، ببوسند، صحبت کنند و بخندند اما مانعی جدی بر سر اتحاد قلبی آن‌ها وجود داشته باشد.

وقتی نوجوان بودم شنیدم که یک مسیونر آمریکایی در سریلانکا به نام دان روبش؛ چنین می‌گوید: "سخت‌ترین کلماتی که می‌توان در خانه گفت این است: متأسفم! اشتباه کردم!" یک بار دوستی به من گفت: "هرگز نشنیده‌ام که زنم معذرت خواهی کند!" زنی همین چیز را درباره‌ی شوهرش به من گفت. حتماً موضوعاتی بوده که آن‌ها باید برای آن‌ها عذرخواهی می‌کردند، مگر این که آن‌ها فرشته بوده باشند. ما همواره در زندگی از استانداردهای کامل خداوند قاصر می‌آییم، با این که باعث تحقیر و خجالت ما می‌شود ولی باید بپذیریم که اشتباه کرده‌ایم. در فرهنگ‌هایی که خجالت و شرم و ترس وجود دارد، (مانند فرهنگ‌هایی که در آسیا یا حتی در غرب می‌بینیم، مخصوصاً در جوامع اقلیت) شاهد آن هستیم که عذرخواهی بسیار

دشوار است. همان طور که پیشتر گفتیم، برخی اعتراف به گناه را اشتباه‌تر از خود گناه می‌دانند. بنابراین در چنین جوامعی باید دلایل خوبی برای این که عذر خواهی عملی درست و ارزشمند است ارائه دهیم.

محکم‌ترین دلیل عذرخواهی با آموزه‌ی کتاب مقدسی فیض، در ارتباط است. گناهان ما مانع از ورود فیض خداوند به زندگی‌های ما می‌شود. فیض مهم‌ترین نکته در زندگی ما است. اگر چیزی واقعاً ارزشمند در زندگی ما وجود دارد آن چیز از طریق فیض خداوند به ما رسیده است. بنابراین قطع شدن ارتباط ما با فیض، می‌تواند امری واقعاً ترسناک برای یک مسیحی باشد. ناتوانی ما در معذرت خواهی می‌تواند مانع از جاری شدن فیض شود. به خاطر این امر اگر ما علیه‌ی فردی مرتکب گناهی شویم، باید بخواهیم که از او عذرخواهی کنیم و این کار را باید در اصرع وقت انجام دهیم. اشتیاق ما برای وجود و حضور فیض در زندگی‌مان به ما قوت عذرخواهی می‌دهد. آنانی که از معذرت خواهی می‌ترسند، فیض خداوند را نشناخته‌اند. این باعث می‌شود آنقدر ضعیف شوند که قدرت عذرخواهی نداشته باشند.

دلیل دیگر عذرخواهی این است که باعث احیای احترام و عزت و آزادی روحانی در فرد خاطی می‌شود. پیشتر در مورد ابر سیاه تظاهر که در خانه ایجاد می‌شود سخن گفتیم و دیدیم که وقتی فردی که اشتباه کرده و نمی‌خواهد اشتباه خود را بپذیرد باعث می‌شود تا ابر تظاهر آشکار شود. پدر یا شوهری ممکن است در خانه محترم باشد و اقتدارش در خانه به عنوان سر خانه حفظ شود، اما این احترام و اقتدار دنیوی است. ممکن است نسبت به چنین شوهر یا پدری انتقامی مخفی در دل اعضای خانواده رشد کند. وقتی فرد خاطی مسئولیت اشتباه خود را می‌پذیرد، ابر تظاهر از میان برداشته شده و جای خود را به آزادی و گشودگی و احترام برای آنانی که به گناه خود اعتراف می‌کنند، می‌دهد. در آن زمان است که زوجها می‌توانند مشارکتی

واقعی با یکدیگر داشته باشند. این تعلیم اول یوحنا ۱: ۸ است: «اگر بگویم بری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد.» با این توضیح متوجه شدیم که یکی از جنبه‌های راه رفتن در نور پذیرفتن این حقیقت است که ما مرتکب اشتباه می‌شویم.

وقتی جوان بودم، جلسه‌ی کمیته‌ای در خانه‌ی ما برگزار شده بود. پدرم من میزبان بود، می‌توانستم صدای پر حرارت بحث و گفتگو را بشنوم. زمانی که بحث به سوی تلخی پیش رفت و مسائل با محکومیت عنوان شد، در میان افرادی که در آن جا با هم بحث می‌کردند، اسقف بسیار محترم و هوشمند سریلانکایی به نام Lakshman Wickremesinghe حضور داشت. او روز بعد به خانه‌ی ما آمد و از پدرم به خاطر نحوه‌ی سخن گفتن خود عذرخواهی کرد. هرگز این حرکت او را از یاد نمی‌برم. همیشه در خاطر من آن اسقف بسیار محترم بوده و نماد فروتنی الهی گشت.

باید اقرار کنم شخصیت‌های ما اشتیاق ما را برای عذرخواهی تحت تأثیر قرار می‌دهند، یعنی برخی از افراد راحت‌تر از دیگران عذرخواهی می‌کنند. اغلب نبرد عشق در زمانی که هر دو طرف از هم عذرخواهی می‌کنند پایان می‌پذیرد ولی باید بالاخره یکی پیش قدم شود. این نباید برای فرد مشکل باشد و باید بدانیم که افراد با یکدیگر بسیار متفاوتند. نکته‌ی اصلی این است که هر کسی که اشتباهی کرده عذرخواهی می‌کند تا اتحاد کامل و اصیلی با طرف مقابل داشته باشد. این حقیقت که همواره یک نفر است که اول عذرخواهی می‌کند در واقع مشکلی جدی به شمار نمی‌آید.

خداوند آن جا است.

در فصل اول و قسمت‌های دیگر تشریح کردیم که چگونه خداوند همه‌ی جوانب زندگی‌های خانوادگی ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و این امر در مورد نبرد عشق نیز صادق است.

✓ دانستن این که خداوند بزرگتر از مشکل ما است و مشکل ما را به خیریت به پایان خواهد رساند به ما این شجاعت را می‌دهد که با صداقت با مشکل خود روبرو شویم و صادقانه وارد مکالمه‌ای شویم که حتی ممکن است باعث یک جنگ عشق شود.

✓ ایمان به این که خداوند حاکم است و در موضوع دخیل است و ما را به سوی راه حلی می‌برد که بدون تسلیم شدن نبرد را ادامه دهیم تا راه حلی برای ما یافت شود.

✓ آگاهی از این که خداوند آن جا است و با ما است و به ما کمک می‌کند تا نبرد به خوبی پیش رود. خداوند مانند داوری است که نبرد را کنترل می‌کند. آگاهی از حضور او و امنیتی که به ما می‌بخشد، مانع از آن می‌شود که بترسیم و با روشهای احمقانه و بی‌ادبانه با طرف مقابل برخورد کنیم. حضور او مانع از آن می‌شود که ما خشونت به خرج دهیم، توهین کنیم و از سخنان سخیف و آسیب زننده استفاده کنیم. اگر متوجه این امر باشید که خداوند گوش می‌کند نمی‌توانید هر آن طور که می‌خواهید سخن بگویید پولس می‌گوید: «صلح مسیح بر دل‌های تان حکمفرما باشد، زیرا فراخوانده شده‌اید تا چون اعضای يك بدن در صلح و صفا به سر برید، و شکرگزار باشید.» (کولسیان ۳: ۱۵) آرامشی که ما داریم به خاطر این است که عیسی حاکم است و شخصیت ما را کنترل

می‌کند و مانع از آن می‌شود که به افراط و تفریط‌های آسیب‌زننده کشیده شویم.

- ✓ بخشش عالی‌ای که خداوند به ما عطا می‌کند به ما فرصت می‌دهد تا پس از هر شکست از نو آغاز کنیم.
- ✓ تجربه‌ی بخشش و شادی خداوند، به ما انگیزه می‌دهد تا دیگران را به خاطر اشتباهاتی که انجام می‌دهند ببخشیم.
- ✓ با بخشیده شدن و بخشش دیگران می‌توانیم رابطه‌ای را که آگاهانه قبلاً کنار گذاشته بودیم را از نو آغاز کنیم.

خداوند ما خدایی است که دائماً همه چیز را نو می‌کند. وقتی ما صادقانه با مشکلاتی که داریم روبرو می‌شویم، در حقیقت مکالمه‌ای را آغاز می‌کنیم که روش‌های او در این مکالمه به کار گرفته می‌شوند. خداوند می‌تواند از مشکلات ما استفاده کند که برکت تازه‌ای را در زندگی‌های ما جاری بسازد. از روبرو شدن با مشکلات ناخوشایند، نترسید. خداوند بزرگتر از آن‌ها است.

نتیجه‌گیری

امروزه مصلحت‌گرایی آن چنان افکار مردم را کنترل می‌کند که آنان زیاد نگران روابط شخصی با دیگران نیستند، تا جایی که کارها پیش رود. وقتی در جوامع، سازمان‌ها و کلیساها حس قوی تعهد در بین افراد وجود ندارد، متأسفانه این به این معنا است که بسیاری از افراد اجازه داده‌اند تا چنین دیدگاه و روی‌کردی در خانواده‌های‌شان حاکم باشد. این خانواده‌ها به حیات خود ادامه خواهند داد و ظاهراً اعضا راضی خواهند بود، اما الگوی کتاب مقدسی یک اجتماع، الگوی فیزیکی بدن است. الگوی افرادی که نسبت به یکدیگر متعهد هستند و با یک فکر و یک قلب با یکدیگر زندگی

می‌کنند. اگر چنین است ما باید به طور جدی خود را وقف این الگو نمائیم، و آن را در خانواده‌ی خود تجربه کنیم. داشتن چنین الگویی زمان‌بر است و گاهی بازدهی زیادی ندارد. اما پاداش آن امنیت، عشق عمیق و اعتمادی است که در بین اعضای خانواده دیده خواهد شد. این هدفی است که برای رسیدن به آن می‌ارزد بهای سنگینی را بپردازیم.

فصل دهم

شاد بودن برای فرزندان

فرزندان ما در دنیایی بزرگ می‌شوند بسیار متفاوت از دنیایی که پدر مادرهای‌شان در آن بزرگ شده‌اند. دنیایی که تعهدات و قوانین درست و غلط در پس پرده‌ای از ابهامات، تیره و تار گشته‌اند.

هر نسل به نوبه‌ی خود با جذابیت‌های مختلفی از سوی شیطان روبرو بوده است. اما امروز نسبی بودن مسائل اخلاقی ارزشی است که به شدت از سوی بسیاری از افراد ارزشمند شمرده می‌شود. از دیدگاه این افراد، کسانی که بر ارزش‌های درست و غلط سنتی پافشاری کنند، نمی‌توانند برای فرهنگ و تفکر معاصر رقیب محسوب شوند.

یکی از بهترین روش‌ها برای نبرد با چنین فرهنگی، ایجاد خانواده و فضائی است که اعضا بتوانند به طور متقابل همدیگر را بپذیرند تا در چنین جوی فرزندان بتوانند ببینند که ارزش‌های کتاب مقدسی توسط خانواده‌های آنان حفظ می‌شود و حفظ این ارزش‌ها باعث ایجاد بهترین محیط و بستری

مملو از رضایت خواهد شد. در این فصل و فصل دیگر در مورد خصوصیات جوّ سالم یک خانواده سخن خواهیم گفت که در آن فرزندان می‌توانند در امنیت و صحت روانی رشد و نمو کنند.

فرزندان برکت خدا هستند.

دیدگاه دنیای امروز درباره‌ی فرزندان، دیدگاهی بی‌ثبات است. از یک سو اغلب زوجها مشتاق بچه‌دار شدن هستند و از این که تلاش‌های‌شان برای باردار شدن ناکام مانده غمگین می‌شوند ولی از سوی دیگر بسیاری از زوجها دوست دارند که تا جای ممکن بچه‌دار شدن‌شان را به تعویق بیناندازند تا بتوانند در کار و مسائل مالی خود به ثبات برسند. حتی آن زوجها‌یی که مشتاق بچه‌دار شدن هستند، معمولاً به دنیا آمدن آن‌ها را باری جدید و چالشی بزرگ برای خود می‌دانند.

در گذشته داشتن فرزندان بسیار یک برکت به شمار می‌رفت، اما امروز والدین می‌خواهند به دلایل مختلف تعداد فرزندان خود را به حداقل برسانند و یکی از این دلایل، محدودیت مالی است. باید ببینیم خداوند به ما از طریق کتاب مقدس در این مورد چه تعلیمی می‌دهد. تصویر واضحی که از کتاب مقدس در این مورد می‌بینیم این است که فرزندان برکت هستند. مزامیر ۱۲۷: ۳-۴ می‌گوید: «فرزندان، میراثی از جانب خداوندند، و ثمره‌ی رحم، پاداشی از سوی او. بسان تیرها در دست مرد دلاور، همچنانند فرزندان ایام جوانی.» (مزامیر ۱۲۷: ۳-۴)

کتاب مزامیر در ادامه چنین می‌گوید که فرزندان بسیار داشتن نشانه‌ی برکت است: «زن تو چون تاکی بارآور در اندرون خانه ات خواهد بود، و پسرانت چون نهال‌های زیتون گرداگرد سفره ات.» (مزامیر ۱۲۸: ۳)

فکر نمی‌کنم آیه‌ی قوی و صریحی درباره‌ی به تعویق انداختن زمان بچه‌دار شدن وجود داشته باشد. گاهی به تعویق انداختن بچه‌دار شدن برای مدتی، به زوجین فرصت دهد تا یکدیگر را بهتر درک کنند و از سال‌های اولیه‌ی ازدواج که اغلب طوفانی هستند، به سلامت عبور کنند. اما نمی‌توانیم بگوییم که کتاب مقدس چنین تأخیری را پیشنهاد می‌کند. شاید بهتر است بگوییم که به تأخیر انداختن بچه‌دار شدن برای مدتی طولانی به خاطر چنین دلایلی مثل خانه نداشتن یا پیشرفت در کارها نشان دهنده‌ی بی‌ارزش شمردن اهمیتی است که کتاب مقدس برای فرزندان قائل است. پدر و مادر بودن کاری عالی است اما بسیاری از افراد آن کار را مفید و عالی نمی‌دانند. بسیاری فکر می‌کنند که فرزندان می‌توانند مانعی بر سر راه پیشرفت آنان باشند، مخصوصاً مادران!

گاهی والدین این حس را به فرزندان خود منتقل می‌کنند که آن‌ها برای‌شان یک فشار هستند. ممکن است مادری به فرزند خود چنین جمله‌ای بگوید: "اگر به خاطر تو نبود، امروز در فلان جایگاه بودم. اگر مادر ناراحت باشد که به خاطر فرزند خود شغلش را کنار گذاشته، ممکن است چنین جمله‌ای در لحظه‌ای بسیار تأثیرگذار از دهانش بیرون بی‌برد. مادری شاید چنین بگوید: "اندام من به خاطر تو به این شکل درآمده است!"

اغلب والدین به فرزندان خود می‌گویند که برای‌شان مزاحمت ایجاد می‌کنند. ممکن است جملاتی مبنی بر این که از کرده‌ی خود پشیمانند از دهان والدین بیرون بیاید و آن‌ها برای تربیت کودکی که دارند، دچار مشکل شوند. چنین جملاتی آثار مخربی بر کودکان دارند. این جملات ممکن است بر ذهن آن‌ها حک شود و باعث باقی ماندن زخمی دائمی در وجود آن‌ها شود. برای ذهن ساده و نابالغ آن‌ها این جملات این پیغام را می‌رساند که

آن‌ها واقعاً برای پدر و مادر خود خواستنی نیستند و در نتیجه عدم امنیت عمیقی در وجود آن‌ها ریشه می‌گیرد.

در کتاب مقدس پدر و مادر بودن به عنوان مسئولیتی بسیار عظیم و خوانندگی خاصی از سوی خداوند خوانده می‌شود. در کتاب عالی کنت و بابارا هیوج؛ به نام "قوانین یک خانواده‌ی خداترس" نکات بسیار مهمی وجود دارد که بسیاری از آن نکات را در این فصل ذکر کرده‌ام. هیوج؛ از شبان یک کلیسای پرزبیتری در قرن نوزدهم به نام روبرت دنی؛ نقل قول می‌کند و می‌گوید: "برای خداوند تعلیم و آموزش فرزندان مهم‌ترین شغل بر زمین است."

حقیقتاً امروزه احتیاج است که عزت و احترام نقش پدر و مادر به آن‌ها باز گردد. نبود این احترام، نشانه‌ای از وجود مشکلی است که ما امروزه در فرهنگ و کلیسا می‌بینیم. برای جامعه‌ی امروز این نقش دیگر اهمیتی ندارد و مردم فکر می‌کنند که دیگر در این دنیای پرمشغله زمانی برای این کارها وجود ندارد. بنابراین در بسیاری از کلیساها در مورد نیاز تعلیم و آموزش رهبران جوان و خادمان مسیحی بسیار سخن گفته می‌شود اما گویی هیچ کس برای چنین کارهایی وقت ندارد. چنین نگرش در مورد پدر و مادر بودن هم در وجود ما نهادینه شده است. هیوج؛ این نگرش را چنین تشریح می‌کند: "حساب و کتاب فریبنده‌ای که بر گرفته از تفکر دنیوی است چنین می‌گوید: وقف زندگی یک شخص و سرمایه‌گذاری تمام توان و انرژی‌اش برای تربیت عده‌ای محدود و گمنام، نوعی رسوایی و اتلاف پتانسیل و انرژی افراد می‌داند."

تولد یک کودک تغییرات بزرگی در زندگی یک خانواده ایجاد می‌کند. با آمدن او چالش‌های مالی و فشارهای جدیدی بر دوش والدین مخصوصاً مادر اضافه می‌شود. اما ما نباید هرگز اشتباه کنیم و در دام این تفکر بیافتم که

این دردسر جدیدی است که آمده تا زندگی‌های ما را تخریب کند. چنین دیدگاهی به ذهن فرزندان ما نفوذ کرده و آسیب فراوانی بر آن‌ها می‌زند. داشتن هر چیز ارزشمندی در زندگی بهایی دارد. نحوه‌ی نگرش ما نسبت به پدر و مادر شدن، باید این چنین باشد. این فرصتی است بسیار عالی که نسیب ما شده و ما عاشقانه فرزندان خود را دوست داریم و آن‌ها را با هیچ چیز دیگر در دنیا عوض نمی‌کنیم، اگر چه بزرگ کردن آن‌ها برای ما فشار فراوانی به همراه داشته باشد.

بگذارید آن‌ها بدانند که باعث خوشحالی شما هستند.

شادی به خاطر وجود فرزندان

وقتی که ما به فرزندان خود مانند یک برکت نگاه می‌کنیم، دیدگاه‌مان نسبت به آن‌ها تغییر می‌کند. پولس به فرزند روحانی خود مشتاقانه چنین می‌گوید: «چون اشک‌های تو را به خاطر می‌آورم، آرزو می‌کنم با تو دیدار تازه کنم تا از شادی لبریز شوم.» (دوم تیموتائوس ۲: ۴)

چقدر مهم است فرزندان ما بدانند که والدین‌شان برای وجود آن‌ها خوشحال و مشتاق دیدارشان هستند. این همان دیدگاهی است که پدر آسمانی نسبت به ما دارد. ما معمولاً در مورد این که چگونه باید در خداوند شاد باشیم سخنان بسیاری می‌گوئیم، البته این موضوعی بسیار مهم و کتاب‌مقدسی است، اما فکر می‌کنم به اندازه‌ی کافی در مورد این که چقدر خداوند به خاطر ما شاد است، سخن نگفته‌ایم. توانسته‌ام شش متن بیابم که به طور خاص در این مورد سخن می‌گویند. (مزامیر ۳۵: ۲۷؛ ۴۱: ۱۱؛ ۴۴:

۳؛ ۱۴۷: ۱۱؛ ۱۴۹: ۴ و اشعیا ۶۲: ۴) آیه‌ی مورد علاقه‌ی من صفیا ۳: ۱۷ است. در اصل در اینجا از واژه‌ی لذت استفاده نمی‌کند، اما به همان نکته اشاره می‌کند. «بپوه خدایت در میان توس، او جنگاور است و نجات خواهد داد او بر تو شادی بسیار خواهد کرد و در محبتش آرام خواهد پذیرفت.»

واژه‌ای که در این جا شادی ترجمه شده در واژگان عبری به معنای به طرز عجیبی "گریه کردن از روی شادی" است در واقع کتاب مقدس به ما می‌آموزد که خداوند به خاطر ما وجد می‌کند. (ذوق کردن)

اگر پدر آسمانی این چنین به فرزندانش می‌نگرد، این الگویی است برای پدر و مادرهای زمینی که یاد بگیرند چه دیدگاهی نسبت به فرزندان‌شان داشته باشند و چون خداوند واژه‌ها و سخن گفتن را به عنوان روشی برای ابراز حقیقت قرار داده است، پس باید شادی خود را به خاطر وجود فرزندان - مان در غالب کلمات نیز بیان کنیم.

در فصل ششم به این نکته اشاره کردم که چگونه شکرگزاری باعث می‌شود تا شادی در یک رابطه بیشتر شود. بنابراین وقتی به خاطر فرزندان - مان شکرگزاری می‌کنیم و آن‌ها را تحسین می‌نماییم، این کار باعث افزایش شادی در آن‌ها و ما می‌شود. مثال‌های بسیاری وجود دارد که چگونه پولس شادی خود را به خاطر فرزندان روحانی خود ابراز می‌کند، مثال‌هایی از قبیل «پس، ای برادران محبوب من که مشتاق دیدارتانم، ای شما که شادی و تاج سر من هستید، ای عزیزان، بدین گونه در خداوند استوار باشید.» (فیلیپیان ۴: ۱) و «زیرا چیست امید و شادی و تاج افتخار ما در حضور خداوندان عیسی به هنگام ظهور او؟ مگر شما نیستید؟ براستی که شما بید جلال و شادی ما.» (اول تسالونیکیان ۲: ۱۹ - ۲۰) فرزندان ما باید دائماً چنین سخنان دلگرم کننده و تأیید کننده‌ای از زبان ما بشنوند.

ما نه تنها فرزندان خود را تأیید می‌کنیم، بلکه وقتی آن‌ها تکریم می‌شوند نیز باید شاد شویم. پولس می‌گوید: «و اگر عضو دردمند گردد، همه‌ی اعضا با او همدرد باشند، و اگر يك عضو سرافراز شود، همه در خوشی او شریک گردند.» (اول قرنتیان ۱۲: ۲۶) احترام به دیگران وظیفه‌ای است که مسیحیان با غیرت باید آن را انجام دهند. پولس می‌گوید: «با محبت برادرانه سرسپرده‌ی هم باشید. در احترام گذاشتن به یکدیگر، از هم پیشی بگیرید.» (رومیان ۱۲: ۱۰) ما به طور خاص باید این را با فرزندان خود تمرین کنیم. وقتی آن‌ها در زندگی خود موفقیت یا ارتقایی می‌یابند، باید با شادی خالص به آن موفقیت واکنش نشان دهیم. واژه‌ی خالص را در این جا به این خاطر به کار بردم زیرا گاهی وقتی فردی کار خوبی انجام می‌دهد و موفق می‌شود ما جمله‌ی تکمیل‌کننده‌ی دیگری پس از ابراز شادی خود به او می‌گوییم. مثلاً! "بار دیگر تلاش کن، تا بهتر باشی!" یا "حالا مغرور نشو تو باید تمام جلال را به خداوند بدهی!" گاهی یک خانواده نمی‌تواند از موفقیت کسب شده به طور کامل لذت ببرد، زیرا والدین پیش فرضی دارند که نباید به خاطر هر پیروزی‌ای فخرفروشی کنند اما به نظر من بسیار پسندیده است که یک خانواده بتواند موفقیت فرزندان را جشن بگیرد.

عادت داشتیم وقتی فرزندان مان در کاری موفق می‌شدند آن‌ها را برای خوردن بستنی بیرون ببریم. بستنی چیزی بود که تنها گاهی می‌توانستیم از عهده‌ی خریدنش بر بیاییم. در خانه باید کارهای متداولی وجود داشته باشد که به فرزندان این پیغام را برساند که والدین‌شان به خاطر وجود آن‌ها شاد هستند. اولین و آخرین کاری که هر روز انجام می‌دهیم باید برای تأیید صحیح و بدون ریای فرزندان مان باشد. وقتی کودکی صبح از خواب بیدار می‌شود والدین باید با خوش‌رویی از او استقبال کنند. وقتی فرزندان کوچک شب‌ها می‌خواهند به خواب بروند، چقدر مهم است که والدین با آن‌ها باشند،

دعا کنند و گاهی هم یک داستان بگویند. بسیارخوب است که والدین به فرزندان بالغ خود وقتی می‌خواهند به خواب بروند، شب بخیر بگویند.

وقتی پدر خانه از سرکار به خانه باز می‌گردد، ابتدا باید با همسرش احوال-پرسی کند و شادی خود را از دیدنش ابراز نماید و سپس به سوی فرزندان برود. او می‌تواند جمله‌ای این چنینی به دختر نو پای خود بگوید: "دختر عزیز و دوست داشتنی من کجاست؟ اوه ایناهاش! اینجاست!" و سپس می‌تواند با او احوال‌پرسی کرده و او را در آغوش بگیرد. گاهی فرزندان از این رفتار پدر وقتی به خانه می‌آید آنقدر خوشحال می‌شوند که با آمدنش به استقبال او می‌روند. وقتی فرزندان می‌خواهند خانه را ترک کنند، والدین هر چقدر هم سرشان شلوغ باشد باید کار خود را برای دقایقی کنار بگذارند و از فرزندان خود خداحافظی نمایند و به عنوان مثال جمله‌ای به آن‌ها بگویند: "خداحافظ! خوش بگذرد!"

همه‌ی این کارها نشان دهنده‌ی این است که فرزندان برای والدین خود بسیار مهم هستند. انجام دادن مثالی که گفتم برای من بسیار دشوار است. اغلب وقتی من در اتاق کار خود در خانه نشسته‌ام و کار و مطالعه می‌کنم و مکاتبات خود را انجام می‌دهم، باید با خود به طور قطع تصمیم بگیرم که کارهایم را کنار بگذارم و برای دقایقی بر فرزند خود تمرکز کنم و قبل از بیرون رفتن او از خانه، خداحافظی نمایم.

وارن وایزبرگ؛ در مورد سخنرانی برای گروهی از شاگردان مسیحی در مورد دعا به این نکته اشاره می‌کند که پدر ما در آسمان هر وقت که به او زنگ بزنیم حاضر است. برای به تصویر کشیدن آمادگی پدر آسمانی برای پاسخ دادن به دعاها، ما او از خود مثال می‌زنیم و می‌گوییم که منشی دفتر کلسیایی که او شبانش است، دفتری دارد که در آن نام افرادی که هر گاه زنگ زدند باید حتماً تلفن آن‌ها به خود وایزبرگ وصل شود نوشته شده است.

این لیست را خود وایزبرگ نوشته و گفته که این افراد هرگاه بخواهند می‌توانند با او صحبت کنند و مهم نیست که در آن لحظه او چه کار می‌کند. حتی وقتی او در یک ملاقات است یا در حال مشاوره دادن به شخصی است، اگر هر کدام از این افراد زنگ بزنند منشی باید فوراً به وایزبرگ وصل‌شان کند. در ابتدای این لیست نام اعضای خانوادگی وایزبرگ نوشته شده است. حتی اگر موضوع برای وایزبرگ زیاد مهم نباشد باز هم او می‌خواهد به خانوادگی خود این را بگوید که "من می‌خواهم خانوادهم بدانند که من در دست‌شان هستم." پس از این سخنرانی یکی از شاگردان نزد وایزبرگ آمده می‌گوید: "می‌شود مرا به فرزند خواندگی قبول کنید؟ هرگز نمی‌توانم به پدرم دسترسی داشته باشم من به تشویق‌های او بسیار محتاجم."

گاهی مسیحیانی که شادی پدر و مادر را به خاطر وجود خودشان تجربه نکرده‌اند، برای‌شان مشکل است باور کنند که خداوند برای آن‌ها شاد است. آن‌ها باور نمی‌کنند که ممکن است کسی برای‌شان شادی کند. چون آن‌ها تجربه‌ی خوبی از پدر و مادر خود نداشتند. حتی خود نیز به سختی می‌توانند به خاطر فرزندان‌شان شاد باشند. آن‌ها باید از این موضوع آگاه باشند و تلاش بیشتری برای انجام کاری که به طور طبیعی در آن‌ها وجود ندارد، بکنند. این کار همان ابراز شادی و خشنودی به خاطر وجود فرزندان‌شان است. فرزندان ما به خاطر ضعف‌های ما نباید آسیب ببینند. ما باید به آن ضعف‌ها چیره شویم. همان طور که در انتهای این فصل خواهید دید ما می‌توانیم با کمک خداوند این کار را انجام دهیم.

اشتیاق برای کمک کردن

پولس به زیبایی محبت خود نسبت به تسالونیکیان را با مقایسه دیدگاه یک مادر نسبت به فرزندانش بیان می‌کند: «اما همچون مادری شیرده که از کودکان خود نگهداری می‌کند، با شما به نرمی رفتار کردی. شدت علاقه‌ی ما به شما چنان بود که شادمانه حاضر بودیم نه تنها انجیل خدا را به شما برسانیم، بلکه از جان خود نیز در راه شما بگذاریم، چندان که ما را عزیز گشته بودید.» (اول تسالونیکیان ۲: ۷-۸) سه واژه‌ای که پولس برای تشریح دیدگاه ما نسبت به فرزندانش استفاده می‌کند عبارتند از: او "به نرمی رفتار می‌کند" نه به خشونت و آزاردهنده او به "شدت به آن‌ها علاقه" دارد که از هیچ کاری برای شادی آن‌ها دریغ نمی‌کند زیرا فرزندانش برای او "عزیز" گشته‌اند، بنابراین با آن‌ها به خوبی رفتار می‌کند. در همه‌ی این واژه‌ها حس اشتیاق و محبت دیده می‌شود. برای حفظ چنین دیدگاهی والدین باید با خداوند همواره در ارتباط باشند و هر روزه از محبت او تر و تازه گردند. همانند داستان زنی با پیشبند، که در فصل اول در موردش صحبت کردیم.

پولس این سه دیدگاه را عنوان می‌کند و می‌گوید که این‌ها کارهایی است که یک مادر انجام می‌دهد. یک مادر از "فرزندان خود مراقبت می‌کند." واژه‌ای که مراقبت کردن ترجمه شده این مفهوم را با خود منتقل می‌کند که یک مادر با وجد و شادی نمودن برای فرزندانش و در عین حال نگرانی برای آینده‌شان، از آن‌ها مراقبت می‌کند. یک مادر نه تنها از فرزندان خود مراقبت می‌کند بلکه به خاطر وجود آن‌ها شاد است.

او محبت و اشتیاق خود را نسبت به آن‌ها نشان می‌دهد و سپس همچون یک مادر مژده نجات را با آن‌ها در میان می‌گذارد. این عالی‌ترین چیزی است که والدین می‌توانند برای فرزندان خود انجام دهند. این که به آن‌ها کمک کنند که ابدیتی سرشار از امنیت را با خداوند داشته باشند و نهایتاً

پولس و همکارانش حاضر بودند که حتی جان خود را برای آن‌ها (تسالونیکیان فدا سازند. مادران این از خود گذشتگی را بسیار انجام می‌دهند اما پولس یک پدر روحانی بود. این بدان معنا است که پدران هم باید با چنین روشی از فرزندان خود مراقبت کنند. والدین، یعنی پدرها هم باید به فرزندان خود نزدیک شوند و زندگی‌شان را برای آن‌ها فدا نمایند.

اما اگر خلاصه بخواهیم بگوییم "ما محبت را هدف خود قرار می‌دهیم." (اول قرن‌تین ۱۴: ۱) و آن را در روابط خود با فرزندان‌مان در اولویت قرار داده و هر آنچه می‌توانیم را با این اشتیاق انجام می‌دهیم، حتی اگر آن کار سخت و فشار زا باشد. بهترین مثال از محبت یک مادر این است که وقتی فرزندی بیمار است او شب‌ها بیدار می‌ماند تا از او مراقبت نماید. اما پدران نیز باید چنین محبتی از خود نشان دهند.

وقتی فرزندان ما کوچک بودند از من می‌خواستند تا شب‌ها دیروقت به دنبال آن‌ها بروم. (بعد از اتمام جشن تولد) گاهی از من می‌خواستند که صبح‌ها زود آن‌ها را به ایستگاه قطار برسانم کاری که برای فردی مثل من که شب‌ها تا دیروقت بیدار است بسیار مشکل بود. حتی اگر خیلی خسته بودم و در آن زمان واقعاً احتیاج داشتم که بخوابم حاضر بودم این کارها را برای فرزندانم بکنم. سعی می‌کردم این حقیقت را به فرزندانم منتقل کنم که این‌ها چیزهایی هستند که من می‌خواهم برای آن‌ها انجام دهم و کارهایی هستند که من از انجام‌شان شاد می‌شوم و واقعاً هر بار بعد از انجام این کارها قلباً شاد می‌شدم. عشق بها دارد اما ما معمولاً به بهایش فکر نمی‌کنیم، زیرا می‌دانیم انجام کاری که می‌خواهیم بکنیم زیبا است. بنابراین ارزشش را دارد که بهای آن را هم بپردازیم و معمولاً پس از انجام این کارها در قلب خود احساس رضایت و خوشحالی داریم.

پدری را در نظر بگیرید که به عنوان یک رهبر؛ داوطلبانه در کلیسایی خدمت می‌کند. پسرش در مسابقه‌ی مهم دومیدانی شرکت کرده و به فینال رسیده است و مسابقه‌ی او ساعت چهار بعد از ظهر شنبه است. اما پدر ساعت دو جلسه‌ای در کلیسا با کادر رهبری دارد. او برای فرزند خود توضیح می‌دهد که شرایط چیست و به او می‌گوید که سعی خواهد کرد ساعت چهار آن جا باشد اما می‌گوید که ممکن است نتواند موفق شود. به همه‌ی اعضا روز جمعه زنگ می‌زند و از آن‌ها می‌خواهد به موقع به جلسه بیایند. او همین کار را روز شنبه هم انجام می‌دهد. روز شنبه جلسه را به موقع شروع می‌کند. سر ساعت سه و نیم به پایان می‌رساند. پدر با عجله با تمام سرعت به سوی استادیومی می‌رود، که فرزندش قرار است آن جا مسابقه دهد. البته بدون این که قانون سرعت مجاز را زیر پا بگذارد و (این را می‌گویم چون خودم روزی که باید برای مسابقه‌ی دو دخترم مسافت طولانی‌ای را می‌رفتم، جریمه شدم!) او ماشین خود را پارک می‌کند و به سوی استادیوم می‌دود و درست قبل از شروع دویدن پسرش به آن جا می‌رسد. پسر وقتی شروع به دویدن می‌کند صدای پدرش را می‌شنود که فریاد می‌زند: "بدو! بدو! سریع‌تر!" شنیدن صدای پدر به او انگیزه می‌دهد و با سرعت هر چه تمام‌تر می‌دود و مسابقه را می‌برد. پدر به او می‌رسد و نفس نفس زنان به او تبریک می‌گوید پسر متوجه نفس نفس زدن پدرش می‌شود و از او می‌پرسد من هستم که مسابقه دو شرکت کرده‌ام تو چرا نفس نفس می‌زنی و پدر می‌گوید: "می‌خواستم سر موقع این جا باشم تا مسابقه تو را ببینم برای همین دویدم."

این پسر از این که پدرش در کلیسا خدمت می‌کند خشمگین نخواهد شد. او می‌داند که اگر چه پدرش برای دیگران در کلیسا اهمیت قائل است اما او آماده است که در زمان‌های لازم برای او بها بپردازد. کار اضافی زنگ

زدن به تمام اعضای کمیته و خواهش برای این که آن‌ها به موقع در جلسه حاضر شوند بهای سنگینی نیست. دویدن برای این که به موقع در استادیوم حضور داشته باشد جزء بهایی است که او باید برای فرزند خود پرداخت می‌کرد.

این داستان حقیقتی که در فصل چهارم گفتیم را تأیید می‌کند که معمولاً داشتن زندگی متعادل، صلیب ما است. اما برای یک مسیحی یک صلیب همواره چیز مثبتی است. چیزی نیست که ما از حمل آن پشیمان شویم.

زمانی که ما نمی‌توانیم در کنارشان باشیم.

گاهی به خاطر خدمت یا وظایف دیگر نمی‌توانیم آن چه فرزندانمان از ما می‌خواهند را انجام دهیم. این حقیقتی تلخ در زندگی من بوده و یکی از دردناک‌ترین جنبه‌های مسافرت‌های خدماتی من بوده است. از آن جا که مسافرت‌های خارجی من از دو یا سه سال پیش برنامه‌ریزی می‌شود برای همه‌ی مراسم‌های خانوادگی نمی‌توانم حضور داشته باشم. نه تنها افرادی که خدمت می‌کنند بلکه همه‌ی افرادی که پر مشغله هستند نیز زمان‌هایی در زندگی‌شان وجود خواهد داشت که با غیبت خود در مراسم‌های خاص و مهم باعث ناامیدی فرزندان‌شان می‌شوند. زمانی که می‌دانیم کاری نمی‌توانیم برای آن‌ها انجام دهیم و در مکانی باشیم که آن‌ها از ما می‌خواهند، مراقب باشیم که آن‌ها را با گفتن این جمله دچار عذاب وجدان نکنیم: "آیا متوجه نیستی که باید کار خدا را انجام دهیم؟! بلکه باید از ته قلب به خاطر ناتوانی انجام آن چه فرزندانمان از ما درخواست می‌کنند از آن‌ها عذرخواهی کنیم.

پولس نیز می‌خواهد کلیسای تسالونیکیان را ملاقات کند و به خاطر برخی از مشکلاتی که دچار شده بودند و نیاز داشتند تا پولس نزد آن‌ها برود چنین می‌گوید: «و اما ای برادران، چون کوتاه زمانی از شما به دور افتادیم، البته جسماً و نه قلباً، با اشتیاقی پرشورتر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.» (اول تسالونیکیان ۲: ۱۷)

اما او نمی‌توانست برود. او مجبور بود تنهایی و سختی خدمت در آتن را تحمل کند بنابراین تیموتائوس را به نمایندگی از طرف خود می‌فرستد. او می‌گوید: «سرانجام چون دیگر طاقت نداشتیم، رضا دادیم که ما را در آتن واگذارند. پس تیموتائوس را که برادر ما و همکار خدا در کار انجیل مسیح است، نزدتان فرستادیم تا شما را در ایمان‌تان تقویت و تشویق کند.»

او پس از آن سخنان خود را این‌گونه ادامه می‌دهد. «ما روز و شب از دل و جان دعا می‌کنیم که باز به دیدارتان نایل شویم تا هر کاستی ایمان شما را برطرف سازیم.» (آیه‌ی ۱۰) او تأسف عمیق خود را به خاطر ناتوانی از حضور در آغاز عنوان کرده و هر آن چه در توان داشت را انجام داد تا غیبت خود را جبران نماید.

فارغ‌التحصیلی دخترم از دانشگاه مراسم بزرگی در خانواده‌ی ما محسوب می‌شد. او با نمراتی بسیار عالی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. نمراتی به مراتب بهتر از پدرش کسب کرده بود! این موفقیت او باعث شادی عظیمی در وجود من شده بود. اما نمی‌توانستم در مراسم فارغ‌التحصیلی او شرکت کنم زیرا در انگلستان بودم. مانند دانشگاه‌های دیگر در سریلانکا روز مراسم فارغ‌التحصیلی در لحظه‌ی آخر اعلام شد و من از مدت‌ها پیش سفر به آن جا را برنامه‌ریزی کرده بودم. در آن روزها ما روش‌های ارتباطی امروز را در اختیار نداشتیم. روش‌هایی از قبیل اسکایپ و واتس‌آپ، اما من به او پیغام نوشتم و از او به خاطر نبودم در آن جا عذرخواهی کردم و به او گفتم چقدر

به خاطر موفقیت او خوشحالم. هنوز هم یادم می‌آید که در پاسخ به پیام من او چه چیزی نوشت. اگر چه با وجود تمام بهایی که برای آن‌ها می‌پردازیم ممکن است اعضای خانواده نتوانند ما را درک کنند، و از بودن مسائلی در خدمات ما ابراز نارضایتی کنند، ما باید به اعضای خانواده‌ی خود این آزادی را بدهیم که در قسمت‌هایی با خدمت ما موافق نباشند و عدم رضایت خود را ابراز کنند بدون این که به آن‌ها آسیب بزنیم و یا از عدم درک آن‌ها ناراحت شویم.

گاهی ما صلیب خود را باید به تنهایی حمل کنیم و این بسیار دردناک است. عیسی صلیب خود را به تنهایی به دوش کشید. مرقس می‌نویسد: «روزی دیگر عیسی به خانه رفت و باز جماعتی گرد آمدند، به گونه‌ای که او و شاگردانش را حتی مجال غذا خوردن نبود...» (مرقس ۳: ۲۰) گویی این آخرین اشاره به اعضای خانواده‌ی عیسی است. مرقس در ادامه چنین می‌گوید: «چون خویشان عیسی این را شنیدند، روانه شدند تا او را برداشته با خود ببرند، زیرا می‌گفتند: از خود بی‌خود شده است.» (آیه ی ۲۱)

بسیاری از افراد به خاطر قربانی و بهایی که عیسی پرداخت، برکت یافتند اما وقتی خانواده‌اش این را شنیدند چنین گفتند: «چون خویشان عیسی این را شنیدند، روانه شدند تا او را برداشته با خود ببرند، زیرا می‌گفتند: از خود بی‌خود شده است.» (آیه ی ۲۱) اما نزدیک‌ترین افراد به عیسی از کار عیسی قدردانی نمی‌کردند. آیه بعدی واکنشی بدتر از آن نسبت به عیسی به تصویر می‌کشد: «علمای دین نیز که از اورشلیم آمده بودند می‌گفتند: «بعزبول دارد و دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می‌راند.» (آیه ی ۲۲)

رهبری؛ دعوت سخت و پربهایی است. با وجود این که ممکن است قلب ما از عدم درک‌ها و سوءتفاهم‌ها بشکند، ولی باید یاد بگیریم مراقب باشیم و از آسیب زدن به افرادی که عاشق‌شان هستیم، پرهیز کنیم.

حفظ وعده‌ها

یکی از جنبه‌های بسیار مهم نگرانی ما برای فرزندانمان، تحقق بخشیدن به وعده‌هایی است که به آن‌ها می‌دهیم. هم عیسی و هم یعقوب می‌گویند که ما نباید قسم بخوریم و بله ما باید بله باشد و نه ما نه! (متی ۵: ۳۳ - ۳۷ و یعقوب ۵: ۱۲) آسیبی که فرزندان از وعده‌های محقق نشده والدین می‌بینند بسیار شدید است ولی دردناک‌تر از آن آسیبی است که فرزندان از "تجربه‌ی ناامیدی یک عهد شکسته" می‌بینند.

این شکست به فرزندان این پیغام را می‌رساند افرادی که بیش از همه بر آن‌ها تکیه می‌کنید، افرادی نیستند که بشود به آن‌ها تکیه و اعتماد نمود. این پیغام می‌تواند در آن‌ها عدم امنیت و آسیب فراوانی ایجاد کند. عدم امنیتی که برای باقی عمرشان بر آن‌ها تأثیر خواهد گذاشت. ممکن است آن‌ها نتوانند از آن پس به دیگران اعتماد کنند و واکنش بسیار شدیدی از خود نشان دهند. حتی ممکن است چنین افرادی نتوانند باور کنند که خداوند قابل اعتماد است. والدین باید این پیغام را به فرزندان خود برسانند که آن‌ها همانند پدر آسمانی قابل اعتماد هستند. پدری که وفادارانه به همه‌ی وعده‌های خود عمل می‌کند.

گاهی والدین با بی‌فکری تمام وعده‌هایی می‌دهند که عمل نمودن به آن‌ها برای‌شان بسیار دشوار است، اما اگر وعده‌ای می‌دهند باید هر آنچه در توان دارند انجام دهند تا آن وعده را به جا آورند. حتی اگر به جا آوردن آن وعده به معنای خستگی و تلاش فراوان و از دست دادن آسایش والدین باشد. به خاطر عشقی که نسبت به فرزندانمان داریم، حاضر می‌شویم خستگی و فشار فراوانی را تحمل کنیم. این چیز باید باعث شود تا در مورد دادن وعده‌هایی که نمی‌توانیم انجام‌شان دهیم، مراقب باشیم. گاهی ما

قادرییم وعده‌ای را در زمانی دیگر و به روشی دیگر انجام دهیم. برای مثال پدری که جلسه‌ای بسیار مهمی دارد و نمی‌تواند خانوادگی خود را به ساحل ببرد و مجبور است قولی که به آن‌ها داده را بشکند در عوض او می‌تواند تمام تلاش خود را انجام دهد تا در اولین فرصت به وعده‌ی خود عمل کند و آن‌ها را به کنار دریا ببرد. فرزندان او این پیغام را دریافت می‌کنند که پدر آن‌ها قابل اعتماد است. او فراموش نمی‌کند. او آنقدر تلاش می‌کند تا قولی که داده است را به انجام برساند.

و بار دیگر باید بگوییم زمانی که ما مجبور می‌شویم قولی را بشکنیم و انجامش ندهیم، آن هم به خاطر شرایط خاصی که پیش آمده باید فرزندان ابراز پیشمانی ما را ببینند نه این که بگوییم این شرایط غیر قابل تغییر و اجتناب ناپذیر بوده و مجبور بودیم قول خود را بشکنیم. نباید بر وضعیت خود تأکید کنیم و چنین جملاتی را بر زبان بیاوریم: "نمی‌توانم این کار را بکنم! این غیر ممکن است!" بلکه باید بگوییم: "وای عزیزم کاش می‌توانستم بیایم، اما غیر ممکن است! بسیار ناراحت هستم!"

باید به یاد داشته باشیم که اگر دائماً به فرزندان خود بگوییم که نمی‌توانم این کار را انجام دهم کار خدا را می‌کنم و به او خدمت می‌کنم. فرزندان ما نهایتاً با کار خدا مقابله خواهند کرد و او را به عنوان شخصی خواهند دید که شادی‌شان را می‌کشد و از بین می‌برد.

گذراندن وقت با فرزندان

مهمترین علامت محبت ما نسبت به فرزندان مان این است که ما به آن‌ها وقتی را اختصاص دهیم و هیچ کار دیگری بهتر از این، چنین پیغامی را به آن‌ها منتقل نمی‌کند. این روشی است که از طریق آن والدین این

ارزش‌ها را به فرزندان خود یاد می‌دهند. زمانی که عیسی دوازده شاگرد را به عنوان تیم اصلی خود برگزید آن دوازده شاگرد همواره با او بودند. (مرقس ۳: ۱۴) دو دلیل دیگری که عیسی شاگردانش را برگزید مربوط به خدمات آن‌ها می‌شد: «موعظه کنند و ارواح شریر را بیرون برانند.» (مرقس ۳: ۱۴ - ۱۵) گاهی والدین می‌گویند آن‌ها ترجیح می‌دهند زمان مفید و خوبی هر چند کوتاه با فرزندان خود داشته باشند تا این که زمان طولانی و بیهوده‌ای با آن‌ها بگذرانند. اما در مورد فرزندان و کودکان رسیدن به کیفیت لازم مستلزم صرف زمان است.

دوروتی آرمورپترن؛ در سال ۱۹۷۰ در کتاب خود به نام *Womans Quest For Economic Equality* که در سال ۱۹۸۸ به چاپ رسید چنین می‌نویسد: "تا سال ۱۹۷۰ زمانی که یک کودک با والدین خود سپری می‌کرد به ده ساعت در هفته می‌رسید. نمی‌دانم آیا تاکنون این رقم به همین میزان باقی مانده یا افزایش یافته یا این که در قسمتی از دنیایی که من در آن زندگی می‌کنم چگونه است؟ اما این نشانه‌ی بد و مخربی است که در تمام دنیا دیده می‌شود." امروزه وقت گذراندن با والدین با وقتی که فرزندان با کامپیوتر و تلویزیون می‌گذرانند، رقابت می‌کند. در این مورد در فصل بعدی سخن می‌گوئیم. اکنون باید این گونه بگوئیم فرزندانی که ساعت‌های خود را جلوی تلویزیون یا کامپیوتر می‌گذرانند، به نوعی باعث آرامش والدین شده‌اند. اما برای داشتن تعادل در رابطه با والدین، هیچ جایگزینی وجود ندارد. هرگز نباید از کامپیوتر و تلویزیون به عنوان پرستارهای کودکِ ارزان قیمت و راحت استفاده کنیم. دوست من دکتر لایت منیس؛ که زمانی استاد دانشگاه بوده و اکنون شبان یک کلیسا است، علاقه‌ی خاصی بر موضوعات آموزش و پرورش و رشد کودکان دارد. او به من می‌گوید که ارتباط مستقیمی بین زمانی که والدین برای صحبت کردن با فرزندان صرف می‌کنند و رشد و

پرورش سالم کودکان وجود دارد. مخصوصاً در حیطه‌ی سخن گفتن. او می‌گوید اغلب مهمترین دلیل مشکلات زبانی کودکان این است که مادر زمانی کافی برای ارتباط زبانی با کودک صرف نمی‌کند. جنبه‌های کلیدی در ارتباط شخص به شخص وجود دارد که در تلویزیون و مکالمات دیجیتالی وجود ندارد.

کودکان احساس امنیت مبتنی بر دوست داشته شدن را از طریق گذراندن مدت زمان طولانی با والدین، مخصوصاً مادران کسب می‌کنند. برای همین ایده‌آل‌ترین کار مادران این است که در طول پنج سال اولیه‌ی زندگی کودکان خود وقت بسیار زیادی را با کودکان خود بگذرانند. با این که پدربزرگ‌ها، پرستارهای کودک و مؤسسات نگهداری از بچه و مهدکودک‌ها می‌توانند در نگهداری کودک به مادران کمک کنند، اما هیچ جایگزینی برای توجه یک مادر به فرزندش وجود ندارد. بنابراین برای مادران جوانی که می‌خواهند شخصی را برای کمک به کودک برگزینند این موضوع باید فاکتوری کلیدی و حائز اهمیت به شمار رود. بسیاری از مادران مسیحی تصمیم می‌گیرند که پیشرفت خود در کار را فدا کنند تا بتوانند زمانی کافی را به فرزندان خود در سال‌های اولیه‌ی زندگی‌شان اختصاص دهند.

دوستی داشتم که همسرش سال‌ها از کار خود که در ارتباط با خدمت روحانی بود کناره‌گیری کرده بود. بسیاری از دوستان او فکر می‌کردند که او کار اشتباهی می‌کند، اما اکنون فرزندان بالغ و شاد او شهادتی هستند بر این که تصمیمی که او گرفت، حکیمانه و صحیح بوده است.

پدران نیز باید وقت خاصی را با فرزندان خود سپری کنند، می‌توانند با آن‌ها بازی کنند، آن‌ها را به مکان‌های مختلف ببرند با آن‌ها تلویزیون تماشا کنند و در مورد آن چه می‌بینند بحث و گفتگو کنند. من معمولاً زمانی که فرزندانم را قرار بود با ماشین به جایی ببرم فرصت خوبی برای سخن گفتن

با آن‌ها پیدا می‌کردم. بعدها وقتی آن‌ها شروع به استفاده از ایمیل و پیغام‌های تلفنی کردند حرف‌های جدی مخصوصاً با پسر من را از این طریق به او می‌گفتم. البته ما پدرها اگر می‌خواهیم مکالمات با معنایی با فرزندان خود داشته باشیم، باید بدانیم فرزندانمان به چه چیزهایی علاقه دارند. آیا به موزیک علاقه دارند؟ اگر این طور است باید کمی اطلاعات درباره‌ی سبک‌های مختلف کسب کنیم. در مورد ورزش هم همین طور است. باید دوستان‌شان را در مدرسه و در بین همسایگان بشناسیم. این‌ها کارهایی است که باید تلاش کنیم برای انجام تعهدات خود نسبت به فرزندان، بیاموزیم. یکی از گرم‌ترین و صمیمانه‌ترین مواقع مشارکت اوقاتی هستند که همه دور میز برای صرف غذا جمع می‌شویم.

چند سال پیش مقاله‌ای را در مورد دلایل افسردگی و خودکشی در بین نوجوانان می‌خواندم. این آمار نشان می‌داد که این مشکل در بین نوجوانانی که در خانواده‌شان حداقل یک بار در روز با هم غذا می‌خورند، بسیار کمتر مشاهده می‌شود. ارتباط خاص و صمیمانه‌ای در بین افراد زمانی که با هم غذا می‌خورند ایجاد می‌شود. غذا خوردن با هم، یکی از مشخصه‌های بارز مشارکت در کلیسای اولیه بود. لوقا چنین می‌گوید: «ایشان هر روز، يك دل در معبد گرد می‌آمدند و در خانه‌های خود نیز نان را پاره می‌کردند و با خوشی و صفای دل با هم خوراك می‌خورند.» (اعمال رسولان ۲: ۲۶) در این مقاله همچنین گفته می‌شود وقتی افراد در یک خانواده دور هم جمع شده غذا می‌خورند، فرصتی برای هر عضو خانواده به وجود می‌آید که احساس‌های طرف دیگر را حس کنند. این به کودکان این فرصت را می‌دهد تا درباره‌ی مسائل پرتنش یا خوشحال کننده‌ای که در مدرسه تجربه کرده‌اند سخن بگویند. فرصتی که در این زمان برای یک نوجوان برای ابراز احساسش ایجاد می‌شود، باعث کاسته شدن حس تنهایی و استرس در او

می‌شود. خداوند ما را چنان خلق کرده که از طریق تقسیم کردن شادی‌ها و غم‌های مان با دیگران احساس رضایت کرده و شفا یابیم. وقتی فرزندان می‌توانند احساسات و تجربیات خود را با اعضای خانواده‌شان تقسیم کنند، می‌توانند کمک خاصی را از این طریق، از آنان دریافت نمایند زیرا چنین اعضای جایگاه بسیار خاصی در زندگی آن‌ها خواهند داشت. برای همین است که من حس خوبی نسبت به کلیساها و سازمان‌هایی که برنامه‌های عصرانه‌ی زیادی در طول هفته دارند، ندارم. البته ما باید بهایی را پرداخته و خواهان داشتن برنامه‌های جدیدی در کلیسا باشیم، اما باید مطمئن شویم که اعضای خانواده چندین روز در هفته بتوانند عصرها را با هم باشند. بسیاری از داوطلبان جوان برای خدمت در سازمان جوانان برای مسیح؛ در خانواده‌های نابهنجاری بزرگ شده‌اند که عادت با هم غذا خوردن را نداشته‌اند. بنابراین زمانی که ازدواج می‌کنند سعی می‌کنیم این چیز را به آن‌ها آموزش دهیم. گاهی شبانانی که چنین خانواده‌هایی داشته‌اند، از شادی و اهمیت چنین موضوعی بی‌خبرند. این بسیار خطرناک است، زیرا کلیسای آن‌ها ممکن است از الگویی زندگی خانوادگی آن‌ها پیروی کند که بر خلاف اصول کتاب مقدس است.

توصیه به والدینی که شادی را تجربه نکرده‌اند.

متأسفانه بسیاری از والدین امروز، در کودکی احساس نکرده‌اند که والدین آن‌ها به خاطر آن‌ها خشنود هستند و همین موضوع باعث شده که گویی خود نیز نتوانند آن طور که باید و شاید برای فرزندان خود شاد باشند. این حقیقت که آن‌ها از محبت والدین محروم بوده‌اند، این حقیقت را تغییر نمی‌دهد که خداوند فرزندان خود را دوست دارد و به خاطر آن‌ها شادی و

وجد می‌نماید. کتاب مقدس در این باره به وضوح می‌نویسد که: «اما به همه‌ی کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد.» (یوحنا ۱: ۱۲) کتاب مقدس همچنین به وضوح می‌نویسد که خداوند برای فرزندان خود شادی می‌کند. همان طور که در بالا می‌بینیم، همه‌ی مسیحیان باید بتوانند حقیقت موجود در اول یوحنا ۳: ۱-۲ را با شادی اعلام نمایند. ترجمه‌ی جدیدی از این دو آیه را در این جا می‌نویسم. این ترجمه جنبه‌ی احساسی این دو آیه را بهتر منتقل می‌کند. "چه محبت شگفت‌انگیزی خداوند به سوی ما جاری کرده! فقط به آن نگاه کنید. ما فرزندان خداوند خوانده شده ایم. این واقعاً آن چیزی است که ما هستیم."

این دقیقاً همان چیزی است که ما هستیم. فرزندان خدا! همه‌ی طردشدگی و بی‌توجهی‌ای که در دنیا تجربه می‌کنیم، باز هم این حقیقت را رد نمی‌کند که خداوند حقیقتاً ما را دوست دارد و عشق او همانند پدر پر محبتی است که به سوی فرزندانش جاری می‌شود. در واقع محبت و توجه خداوند بزرگتر و عظیم‌تر از چیزی است که پدر و مادر ما در واقعیت می‌توانند به ما ببخشند. او به قوم خود چنین می‌گوید: «آیا ممکن است مادر کودک شیرخواره‌ی خود را فراموش کند، و بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان ممکن است فراموش کنند، اما من هرگز تو را فراموش نخواهم کرد.» (اشعیا ۴۹: ۱۵) محبت و تعهدی که از سوی خداوند در وجود ما جاری شده است به خوبی در جملات پولس آشکار می‌شود. جایی که او چنین می‌گوید: «و این امید به سرافکنندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما ریخته شده است.» (رومیان ۵: ۵) واژه‌ای که او "ریخته شده" ترجمه می‌کند به این معنا است: "تجربه نمودن چیزی به وفور کاملیت آن." برخی از ترجمه‌ها این آیه را چنین ترجمه می‌کنند که "مانند سیلی که جاری شده است. هیچ کمی و کاستی‌ای در محبت خداوند

وجود ندارد. وفور آن می‌تواند همه‌ی کمبود محبت‌هایی را که فرد در دوران کودکی خود داشته جبران نماید.

اما ما باید قلب خود را نسبت به آن محبت، گشوده نگاه داریم. افرادی را دیده‌ام که این کار را کرده‌اند و این کار آن‌ها باعث جاری شدن محبت خداوند در زندگی آن‌ها شده است. برخی دیگر ترجیح می‌دهند که از وضعیت گذشته‌ی خود خشمگین باقی بمانند و به خاطر آن چه تجربه کرده‌اند غرق ترحم و دلسوزی نسبت به خود شوند. خشم چنین افرادی قطعاً خود را در روابط با دیگران نمایان می‌کند. پولس چنین تعلیم می‌دهد که این کار یعنی اجازه دادن این که خورشید بر خشم ما غروب کند و این که شیطان در زندگی ما جای پای برای خود باز کند، با هم در ارتباط هستند. (افسسیان ۴: ۲۶ - ۲۷) افرادی که خشمگین باقی می‌مانند تبدیل به عاملان شیطان برای آسیب زدن به دیگران می‌شوند، حتی فرزندان آن‌ها از این خطر در امان نیستند. اگر فردی در چنین شرایطی است، یکی از مهمترین کارهایی که باید انجام دهد این است که وجود خود را به سوی خداوند باز کند. شاید احتیاج باشد که آن‌ها توسط فردی دیگر هدایت شوند، فردی مثل یک مشاور، یک دوست یا شبان تا بتوانند فرآیند آزادی خود از خشم و دریافت محبت خدا را با موفقیت طی کنند. اما آن چه مهم است این است که آن‌ها باید هر کاری احتیاج است را انجام دهند تا به خود و به فرزندان خود آسیب نرسانند.

نتیجه‌گیری

چالش‌های پیش روی والدین یک کودک بسیار زیاد و سنگین هستند. زمانی که والدین در حال کلنجار رفتن با این چالش‌ها هستند، مخصوصاً در

سال‌های اولیه‌ی زندگی کودک، شاید بار آن‌ها چنان برای‌شان سنگین باشد که فراموش کنند پدر و مادر بودن چقدر لذت‌بخش و عالی است. آن‌ها باید به یاد داشته باشند که کلام خداوند پدر و مادر بودن را دعوتی عالی می‌نامد. به هر حال بزرگ‌ترین پیروزی‌ها زمانی کسب می‌شود که بهای فراوانی از سوی افراد پرداخت می‌شود. در واقع والدین بهای بسیار بزرگی برای بزرگ کردن فرزندان سالم می‌پردازند. با این که ممکن است جامعه پدر و مادر بودن را کار مهمی به حساب نیاورد، اما از دیدگاه خداوند این کار بسیار والا و باارزش است. باشد که این دیدگاه کتاب مقدسی به والدین کمک کند تا دردها و فشارهای پدر و مادری را به خوبی و با پایداری بر دوش خود حمل کنند.

فصل یازدهم

سرگرمی، سنت‌ها و امنیت برای فرزندان

در فصل پیش شروع به بررسی محیط خانه‌ی یک زوج مسیحی نمودیم و دیدیم که آن‌ها باید در خانه چگونه فضائی را ایجاد کنند تا بتوانند فرزندان سالم، شاد و مقدسی را پرورش دهند. گفتیم که شادی والدین برای فرزندان - شان مهم‌ترین فاکتور برای داشتن خانه‌ای کتاب مقدسی است. اکنون به سه روش برای ایجاد شادی در فرزندان اشاره می‌کنیم که عبارتند از: سرگرمی، سنت‌ها و امنیت.

فرزندان و جوانان سرگرمی را دوست دارد.

خانواده با جوی شاد و صمیمانه

وقتی والدین مسیحی درباره‌ی رفاه فرزندان خود می‌اندیشند، اغلب درباره‌ی حفاظت آن‌ها از تأثیرات نامطلوب جامعه و ترغیب آن‌ها به داشتن

عاداتی صحیح و پیشرفت در زندگی‌شان عمل می‌کنند. بنابراین توجه و اهمیت خاصی به تعالیم اخلاقی و عملی آن‌ها اختصاص می‌دهند. البته جنبه‌های مهم دیگری در رشد فرزندان وجود دارد که نباید به آن‌ها بی‌توجهی نماییم. یکی از این احتیاجات این است که بتوانیم نیاز فرزندان و نوجوانان خود را به سرگرمی‌های سالم در سال‌های رشدشان مرتفع نماییم.

زکریا در مورد برکت اورشلیم و آرامشی که در آینده نصیبش خواهد شد چنین می‌گوید: «و کوچه‌های شهر آکنده از پسران و دخترانی خواهد بود که در کوچه‌هایش به بازی مشغولند.» (زکریا ۸: ۵)

عیسی در یکی از مثل‌های خود از کودکانی که در خیابان‌ها بازی می‌کنند استفاده می‌کند. (متی ۱۱: ۱۶ - ۱۷) با این که در عهدعتیق هیچ اشاره‌ی مستقیمی به اسباب‌بازی وجود ندارد، ولی باستان‌شناسان بقایای "سوت، جفجغه، تیلی، عروسک و اسباب‌بازی حیوانات" را یافته‌اند و ابزارهای دیگری نیز در سرزمین‌های فلسطین یافت شده که به ما درباره‌ی اسباب‌بازی‌های کودکان اسرائیلی اطلاعات ارزشمندی ارائه می‌کند. می‌توانیم به طور قطع بگوییم که تفریح و سرگرمی و بازی کردن یکی از مهم‌ترین قسمت‌های زندگی کودکان در عهدعتیق بوده است.

اغلب به والدین کودکان می‌گوییم که در سال‌های اولیه زندگی فرزندان برای آن‌ها بازی کردن مهم‌تر از آموختن درس است. آن‌ها می‌توانند وقتی به مدرسه رفتند، آموختن را شروع کنند. مهم است که کودکی آن‌ها با خاطرات عالی پر شده باشد و در میان این خاطرات بازی کردن با اعضای خانواده و دیگران جزو خاطرات خوب محسوب می‌شود. والدین باید مکان‌هایی را برای تفریح کودکان یافته و آن‌ها را زود به زود به آن‌جا ببرند. باید زمان‌هایی را در طول روز بیاوند تا با فرزندان خود بازی کنند.

ممکن است حوصله‌ی چنین کاری را نداشته باشیم، اما این کار ما می‌تواند برکتی عالی هم برای ما و هم برای فرزندانمان باشد. قبلاً به این نکته اشاره کردم وقتی پسر کوچک من از من می‌خواست که با او کریکت بازی کنم، اغلب حوصله‌ی این کار را نداشتم، اما از روی احساس وظیفه می‌رفتم و بازی می‌کردم و وقتی از بازی برمی‌گشتم تر و تازه شده بودم و خوشحال از این که با او بازی کرده‌ام.

باید خانه‌های خود را تبدیل به مکان‌هایی پر از سرگرمی و شادی برای فرزندان خود بگردانیم. گاهی آنقدر خانه‌های خود را تر و تمیز و مرتب می‌کنیم که مانع از آن می‌شویم فرزندانمان بتوانند آزادانه در خانه سرگرم شوند و لذت ببرند. این نوع بزرگ کردن کودکان سالم نیست. خانواده‌هایی را می‌شناسم که یکی از دیوارهای خانه‌ی خود را چنان طراحی کرده‌اند که فرزندان کوچک آن‌ها بتوانند برای نوشتن و نقاشی کردن از آن استفاده بکنند. فرزند ما بازی کریکت را بسیار دوست داشت و قسمتی در حیاط ما وجود داشت که او می‌توانست کریکت بازی کند. این قسمت کنار پنجره‌هایی بود که ممکن بود توپ به آن‌ها برخورد کند و بشکند.

یکی از اعضای خلاق در سازمان جوانان برای مسیح کاوری با قاب چوبی و سطح فلزی برای پنجره‌ها درست کرد. آن چه او ساخته بود زیبا نبود اما از پنجره‌ها محافظت می‌کرد و به پسرمان این فرصت و اجازه را می‌داد که بدون ترس بازی کند. ایجاد فضایی که کودکان بتوانند بدون ترس بازی کنند، یک کلید است. اگر آن‌ها آزادانه بتوانند بازی کنند و به آرزوهای خود برسند آن موقع است که آسان‌تر به خواسته‌های ما مبنی بر انجام تکالیف‌شان عمل خواهند کرد. آزادی برای بازی کردن برای آن‌ها چیزی نخواهد بود که مجبور باشند برایش بجنگند تا آن را بدست آورند.

کتاب جامعه، به گرایش جوانان برای تفریح کردن و سرگرم شدن اشاره می‌کند و آن‌ها را تشویق می‌کند که آن گرایش را ابراز کند. «ای جوان، در این جوانی خویش شادمان باش و بگذار دلت تو را در روزهای جوانی خوش سازد.» (جامعه ۱۱: ۹ الف) البته در ادامه چنین می‌گوید: «در راه‌های دلت و بر وفق هر آنچه می‌بینی گام بردار، اما بدان که از بابت همه‌ی این‌ها خدا تو را به محاکمه خواهد آورد.» (جامعه ۱۱: ۹ ب)

این به ما نشان می‌دهد که با حفظ اصول کلام خداوند باید تفریحات سالم خود را داشته باشیم و در تمامی این شرایط، مقدس زندگی کنیم. شادی هرگز هدف اولیه‌ی فرزندان ما نباید باشد، بلکه قدوسیت باید اولویت و هدف اصلی آن‌ها باشد. فرزندان ما باید بیاموزند که چگونه با مسئولیت‌پذیری حتی تفریح‌های خود را انجام دهند. سرگرمی و تفریحاتی که باعث آسیب یا ناراحتی دیگران نمی‌شود. ایده‌آل‌ترین مکان برای انجام این کار خانه است.

در مورد موضوع سرگرمی در بین اعضای سازمان جوانان برای مسیح با مشکلی برخورد کردیم. ایمان داشتیم که باید به جوانان فرصت خوبی برای داشتن سرگرمی سالمی ارائه دهیم. اما معمولاً آن‌ها دچار افراط و تفریط می‌شوند و سرگرمی برای آن‌ها حالت غیر مقدس پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم دلیل اصلی برای این چیز آن است که این افراد نیاموخته‌اند که چگونه باید در خانه سرگرمی سالم داشته باشند و در عین حال به مسئولیت‌های خود رسیدگی کنند. آن‌ها افرادی هستند که در این مورد تربیت نشده‌اند.

ما معمولاً دو آیه‌ی بعدی آیاتی که قبلاً برای سرگرمی و تفریح بیان کردیم را برای آن‌ها نقل قول می‌کنیم. «پس آفریننده‌ی خود را در روزهای جوانی‌ات به یاد آور، پیش از آن که روزهای بلا فرا رسد.» (جامعه ۱۲: ۱ الف) اما ما گاهی دلیل به یادآوردن خالق خود را در زمان جوانی فراموش

می‌کنیم چون سال‌هایی خواهد آمد که بگوییم: «ما از این‌ها لذتی نیست.»
 "(جامه ۱۲: ۱ ب) منطقی که در این نکته وجود دارد این است که افراد پیر که کمرشان درد و استخوان‌هایشان صدا می‌کند، نمی‌توانند آن طور که جوانان از زندگی لذت می‌برند از زندگی لذت ببرند. بنابراین به جوانان گفته می‌شود که در ایام جوانی خالق خود را به یاد آورند تا زمانی که هنوز نمی‌توانند از زندگی خود لذت ببرند، زیرا در ارتباط با خالق است که شما می‌توانید از تمام ظرفیت خود برای لذت بردن استفاده کنید و در آن زمان است که بهترین و لذت بخش‌ترین تفریح را می‌توانید داشته باشید. وقتی کودکان و جوانان در محیطی بزرگ می‌شوند که خانه‌ی آن‌ها مملو از شادی و سرگرمی‌های سالم است، نسبت به سرگرمی‌های گناه‌آلودی که در دنیای بیرون وجود دارد و پس از اندک زمانی به آنان به شدت ضربه خواهد زد آسیب‌پذیری کمتری خواهند داشت. دنیا فکر می‌کند که شخص برای این که بتواند تفریح کند باید حتماً گناه کند.

یک بار کارت تولدی را دیدم که بر آن چنین نوشته شده بود. "امروز روز تولدت است، لذت ببر! کمی گناه کن!" باید به فرزندان خود نشان دهیم که لذت با مسیحیت سازگار است و این که بتوانیم سرگرمی واقعاً لذت‌بخشی داشته باشیم، باید آن را به همراه خداوند انجام دهیم. این که فرزندان زمان‌های سرگرمی و تفریح با والدین خود داشته باشند راهی است که کمک می‌کند تا آن‌ها بتوانند از گذراندن وقت با پدر آسمانی خود نیز لذت ببرند.

تجاری کردن و رقابتی کردن سرگرمی

چنین به نظر می‌رسد که هر چیزی در زندگی حالت تجاری به خود گرفته و افراد به شدت سر هر چیزی با هم رقابت می‌کنند و متأسفانه ورزش و

بسیاری از فعالیت‌های دیگر کودکان و جوانان هم به این سو رفته‌اند. ورزش برای بسیاری از افرادی که امروزه ورزش می‌کنند جنبه‌ی لذت و سرگرمی ندارد. در واقع ورزش می‌تواند در زندگی یک کودک تبدیل به بت شود. فرزندی که واقعاً در یک ورزش استعداد دارد باید برای انجام آن تشویقش کنیم، اما باید مراقب باشیم بیش از اندازه او را به سوی آن ورزش هل ندهیم که آن ورزش تبدیل به تمام زندگی او نشود.

گاهی والدین کودکان را تحت فشار می‌گذارند تا به اهدافی دست یابند که خود نتوانستند در کودکی به آن دست پیدا کنند. بنابراین فشار مضاعفی بر فرزندان خود وارد می‌کنند تا کارهای خاصی انجام دهند. در یک تیم فوتبال تنها یازده نفر بازیکن اصلی و چند ذخیره وجود دارند. این بدان معنا است که بسیاری از بچه‌ها نمی‌توانند عضو تیم فوتبال شوند. والدین باید این را به یاد بیاورند و فشار بی‌دلیلی بر فرزندان خود وارد نکنند. این فشار ممکن است نهایتاً باعث شود فرزندان آن‌ها فاقد شخصیت شاد و سرزنده‌ای باشند.

گاهی تمرین‌های ورزشی یا گروه‌های موسیقی و یا آواز یا فعالیت‌های دیگر در روزهای یکشنبه زمانی برگزار می‌شوند که زمان کانون شادی بچه‌ها یا وقت جلسه‌ی کلیسا است. در چنین شرایطی ممکن است فرزندان ما نتوانند یک فصل کامل به کلیسا بیایند. در سریلانکا برخی کودکان به کلیسا نمی‌آیند چون باید در زمان‌هایی که جلسه‌ی کلیسایی برگزار می‌شود به کلاس‌های آموزشی بروند. همان‌طور که چیپ اینگرام؛ می‌گوید: "این کار اشتباه است که به فرزندان خود بیاموزیم ستاره بودن مهم‌تر است از این که پرستنده‌ی واقعی خداوند باشند!" والدین باید همواره این واژه‌های عیسی را به یاد داشته باشند: «انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟» (مرقس ۸: ۳۶)

تلویزیون و فضای مجازی

باید بگوییم که کارتون‌ها و برنامه‌های تلویزیونی، اغلب باعث می‌شوند که والدین از سختی و فشار نگهداری از کودکان خود آزاد شوند. تماشای چند کارتون منتخب و برخی برنامه‌های دیگر مانند مستندها، برنامه‌های علمی، برنامه‌های ورزشی و فیلم‌های خوب و فیلم‌های کوتاه، می‌تواند برای فرزندان خوب و مفید باشند. اما تحقیقات علمی نشان می‌دهد که تماشای بی‌وقفه و بدون نظارت، می‌تواند به آن‌ها ضربه بزند. تماشای خشونت در تلویزیون می‌تواند باعث شود تا کودکان کمتر نسبت به درد و رنج حساسیت داشته باشند. گفته می‌شود سرعت حرکت تصاویر می‌تواند بر مغز و چشمان آسیب برساند. منفعل بودن کودکان در زمان تماشای تلویزیون باعث می‌شود مهارت‌های گفتاری آنان رشد پیدا نکند. بنابراین والدین باید به خوبی بر این وظیفه‌ی خود عمل کنند و مراقب باشند که فرزندان‌شان چه چیزی تماشا می‌کنند که مبدا برای آن‌ها مضر باشد.

همین نکته در مورد آی‌پدها و بازی‌های ویدیویی، تلفن‌های هوشمند و بازی‌های ویدیویی هم صدق می‌کند که تأثیر بسیاری بر رشد فرزندان دارند. بسیاری از والدین آگاه، هم اکنون استفاده از این وسایل را برای کودکان خود ممنوع می‌کنند تا فرزندان آن‌ها سال‌های اول زندگی خود را بگذارند و از تأثیرات منفی چنین ابزارهایی در زمان رشد در امان بمانند.

بسیاری از آن‌چه در این زمینه آموخته و می‌دانم را مدیون فرزندانم هستم. نسل آن‌ها درباره‌ی تکنولوژی بیشتر از نسل ما می‌دانند. مخصوصاً اطلاعات آن‌ها در مورد فضای مجازی بسیار بیشتر از اطلاعات ما است. وقتی فرزندان ما می‌بینند که نقش‌ها تغییر کرده و آن‌ها هستند که به ما

درباره‌ی دنیای دیجیتال مثلاً گوشی‌های هوشمند آموزش می‌دهند، بسیار خوشحال می‌شوند.

یکی از جنبه‌های منفی استفاده از این وسائل یعنی تلویزیون، تلفن‌های هوشمند و کامپیوترها برای فرزندان ما این است که این وسایل آن‌ها را از فعالیت سالم فیزیکی دور نگاه می‌دارد. مانع می‌شوند که آن‌ها در بیرون از خانه به ورزش و بازی‌های فیزیکی سالم بپردازند.

نسل‌های گذشته زمان خود را به بازی در بیرون از خانه اختصاص می‌دادند اما امروزه آن‌ها وقت خود را در مقابل کامپیوتر، تلویزیون و گوشی‌های هوشمند می‌گذرانند. به خاطر گوشه‌گیر شدن در دنیا مجازی، بسیاری از کودکان از فواید بازی‌های تیمی محروم شده و رشد شخصیتی‌ای که از این طریق می‌توانستند کسب کنند را از دست می‌دهند. گذاشتن قوانینی سرسختانه برای استفاده از این دستگاه‌ها و چنین فعالیت‌هایی، باعث رشد سالم کودکان می‌شود.

والدین باید بدانند زمانی که فرزندان آن‌ها در اینترنت گشت می‌زنند، گفتگوهای شخصی با وسایل ارتباط جمعی مخصوصاً با اپلیکیشن‌هایی از قبیل اسنپ‌چت؛ می‌تواند بسیار مخرب باشد. جوانان می‌توانند توسط وب کم‌های خود به صورت زنده چت کنند و تنها یک کلیک با آن‌ها فاصله داشته باشند. مانند هر تکنولوژی‌ای؛ انقلاب تکنولوژی اطلاعات نیز می‌تواند هم برای مقاصد خوب و هم برای مقاصد بد و مخرب به کار گرفته شود.

بسیاری از دختران جوان به خاطر ترور شخصیت آن‌ها در فیس‌بوک، دست به خودکشی زدند. مخصوصاً زمانی که عکس‌های آن‌ها توسط دوست پسر سابق‌شان در فضای مجازی پخش می‌شود. والدین باید از فعالیت‌های

فرزندان خود آگاهی داشته باشند، مخصوصاً فعالیت‌هایی که تأثیر فراوانی بر کودکان آن‌ها دارند.

والدین باید بدانند زمانی که فرزندان آن‌ها در اینترنت هستند به راحتی می‌توانند به پورنوگرافی دسترسی داشته باشند. والدین باید به نوعی بتوانند فعالیت‌های کودکان خود بر کامپیوترها و تلفن‌ها را کنترل کنند. گفتن این موضوع راحت است، اما انجامش سخت زیرا آن‌ها باید محدودیت‌هایی قرار دهند، فیلترهایی بر کامپیوترها نصب کنند و سیستم‌هایی را قرار دهند تا مطمئن شوند فرزندان آن‌ها زندگی خود را تباه نمی‌کنند. بهایی که برای محافظت از فرزندان و (حتی بزرگسالان) می‌پردازیم، ارزشش را دارد و باید به کودکان مان برای تماشا کردن صحنه‌های آلوده در گوشی‌های تلفن هشدار دهیم. متأسفانه بسیاری از جوانان با تماشای چنین ویدئوها و صحنه‌های آلوده‌ای، زندگی زناشویی آینده‌ی خود را به تباهی می‌کشند. پورنوگرافی و بازی‌های کامپیوتری بسیار اعتیادآور هستند.

بنابراین والدین باید به طور جدی تصمیم بگیرند که چگونه می‌توانند از فرزندان خود در برابر این آسیب محافظت کنند. آن‌ها نباید در این زمینه منفعل برخورد کنند و بگویند درباره‌ی این مسائل اطلاعی ندارند، در حالی که فرزندان آن‌ها زندگی خود را از طریق این ابزارها تخریب می‌کنند.

شیطان روش‌هایی دارد که می‌تواند هر چیز نیکو را بر زمین آلوده و کثیف بگرداند. او این کار را با سرگرمی و تفریح هم کرده است، باشد که خداوند سرگرمی و شادی را در زندگی‌های ما و فرزندان مان تقدیس کند تا بتوانیم حقیقتاً بهترین سرگرمی‌ها را برای آن‌ها مهیا کنیم. سرگرمی‌های مقدس و عاری از گناه!

سنت‌ها و جشن‌ها

یکی از بهترین روش‌های حفظ شادی در خانه از طریق سنت‌ها و جشن‌های شاد است. عمومی دارم که پزشک اطفال است. زمانی که اولین فرزند ما هنوز نوزاد بود او نکته‌ای را به من اشاره کرد که تأثیر بسیاری بر نحوه‌ی عمل کردن من نسبت به فرزندانم داشت. او به من گفت که کودکان نیاز به نظم و ترتیب و الگوی یکسانی در زندگی دارند.

بدون داشتن روالی منظم در کارهای روزمره، احساس عدم امنیت به سراغ‌شان می‌آید. این نکته‌ی بسیار مهمی برای من بود. زیرا خواندگی من باعث می‌شود که برنامه‌ی زندگی من تقریباً منظم نباشد. کودکان دوست دارند در دنیای اطراف خود احساس امنیت داشته باشند، زمانی که فعالیت‌های شاد و مهیج خانوادگی در خانه تبدیل به سنت می‌شوند، کودکان احساس رضایت می‌کنند. تیم استافورد؛ چنین می‌گوید: "اختصاص دادن ایامی خاص برای جشن گرفتن در تار و پود ما به عنوان انسان تنیده شده است، ما نیز باید در خانه‌های خود چنین فرصت‌هایی را برای جشن گرفتن ایجاد کنیم."

خداوند نیز در عهد عتیق با قراردادن روزهایی به عنوان جشن و مراسم خاص، این را برای انسان‌ها مهیا نمود. جشن‌های مخصوصی وجود داشت که برای هر خانواده زمانی خاص به شمار می‌آمد. جشن‌هایی همانند مراسم ازدواج دو جوان (پیدایش ۲۹: ۲۲) از شیرگرفتن یک کودک (پیدایش ۲۱: ۸) ملاقات با یک مهمان (پیدایش ۱۹: ۳) یا شروع جمع‌آوری محصول (خروج ۲۳: ۱۶) تولد فرعون و هرود پادشاه به عنوان جشن‌های خاص اشاره شده است (پیدایش ۴۰: ۲۰؛ مرقس ۶: ۲۱) اما جشن تولدها در قوم خداوند با مراسم خاصی همراه بود. ایوب ۱: ۴ می‌گوید که «پسرانش هر يك به نوبه‌ی خود ضیافتی در خانه‌ی خویش می‌دادند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت می‌کردند تا با ایشان بخورند و بیاشامند.» شاید آن روزها روزهای تولد یا

روزهای خاصی بود. به نظر من ایده‌ی جشن تولدها و برگزاری جشن‌های مختلف با دیدگاه کتاب مقدس مبنی بر شکرگزاری از خداوند سازگار است. اعیاد و جشن‌های سالیانه یعنی فصح، پنطیکاست و خیمه‌ها فرصت‌هایی بود که بر فعالیت‌های خانوادگی تأکید می‌کرد و گرامیداشت تدارک خداوند برای قوم خود محسوب می‌شد.

بنابراین کتاب مقدس به خانواده‌ها تعلیم می‌دهد که غذای جشن‌های خود را با شادی و در کنار هم صرف کنند. (خروج ۱۶: ۱۱، ۱۴ - ۱۵؛ دوم تواریخ ۳۰: ۲۱) این‌ها، جشن‌های بسیار باشکوهی بودند. واژه‌نامه‌ی تصویری کتاب مقدس چنین می‌گوید: "با این که گوشت تقریباً در جوامع عبری کم یافت می‌شد در بسیاری از فستیوال‌های آن‌ها دیده می‌شد، زیرا قربانی کردن حیوانات باعث می‌شد که میزان فراوانی گوشت در اختیار آن‌ها قرار بگیرد." روح جشن و شادی در مراسم‌ها و فستیوال‌های عهدعتیق هم نفوذ کرده بود. واژه‌نامه‌ی کتاب مقدس درباره‌ی جشن پوریم چنین می‌نویسد: "از این روست که یهودیان روستایی، آنان که در دهات ساکنند، روز چهاردهم ماه اذار را عید نگاه می‌دارند و به جشن و سرور می‌پردازند و به یکدیگر هدیه می‌دهند." این مقاله در ادامه چنین می‌گوید که این جشن‌ها با روحیه‌ی بسیار بالا برگزار می‌شد و افراد آزادانه احساسات و شادی خود را بروز می‌دادند. جشن‌های سالیانه نیز با رقص و موزیک و شادی و شکرگزاری برگزار می‌شد.

خداوند چنین مقرر کرده بود که افراد باید با موسیقی و شادی روزهای جشن را برگزار کنند. تصادفی نیست که موزیک تبدیل به یکی از فاکتورهای دو جشن اصلی مسیحیت یعنی تولد و قیام مسیح گشته است. جان ولسلی چنین می‌گوید: "سرود خواندن زبان ابراز شادی مقدس است درست همان صورت که دعا کردن زبان ابراز تشنگی مقدس است." گاهی ما آنقدر درگیر

برگزاری مراسم و آماده کردن اجراهای سرودهای پرستشی می‌شویم که آن‌ها هدف اصلی ما در روزهای کریسمس می‌شوند و شادی اصلی را از ما می‌گیرند. اما بهتر است که افراد خود را متعهد کنند که بهترین کیفیت را در خدمات خود ارائه دهند اما بدون این که از شادی و هدف اصلی غافل بمانند.

یک بار از آهنگ ساز بزرگ جوزف هایدن (۱۷۳۲ - ۱۸۹۰) پرسیدند که چرا موسیقی کلیسای او بسیار شاد و خوشایند است؟ او پاسخ داد: "وقتی به خداوند فکر می‌کنم، قلبم چنان از شادی پر می‌شود که گویی نت‌های موسیقی از خودکار من می‌رقصند و پایین می‌افتند و از آن جایی که خداوند به من قلبی سرشار از شادی و خوشی بخشیده، مطمئناً خود او نیز می‌داند که من با خوشی و روحی شاد او را خدمت می‌کنم."

کودکان باید بدانند که می‌توانند در زمان‌های جشن و مراسم‌های خاص انتظار اوقاتی شاد و مسرت‌بخش داشته باشند. اما استند فورد؛ به نکته‌ای اشاره می‌کند که رهبران در زمان جشن و شادی با مشکلات بزرگی روبرو می‌شوند. او می‌گوید: "جشن‌ها و مراسم‌ها زمان بر هستند. افراد پرمشغله همیشه حاضر نیستند زمانی به این چیزها اختصاص دهند. حتی اگر جشنی ملی باشد، آن‌ها آنقدر درگیر انجام کارهای خود هستند که وقت نمی‌کنند استراحت کنند و در مراسم‌ها شرکت کنند. دلیلی هم نمی‌بینند که این کار را بکنند." این دیدگاه از آن‌جا نشأت می‌گیرد که افراد مراسم‌ها و جشن‌ها را هدیه‌ای از سوی خداوند برای خود نمی‌دانند. استند فورد در ادامه می‌گوید: "جشن‌ها و روزهای تعطیل هدف ابزارگرایانه‌ای ندارند. قرار نیست هیچ درسی از تماشای یک رژه بیاموزیم، نکته‌ی آموزنده همین جا است که هیچ نکته‌ی آموزنده‌ای نیست. قرار نیست همواره در پس هر شادی هدفی وجود داشته باشد."

قبل از ازدواج فرزندان مان تدابیر خاصی می‌اندیشیدیم که تبدیل به قسمت پرمعنای جشن‌های کریسمس ما گشته بود. یک روز را در ماه دسامبر برای خرید اختصاص می‌دادیم. از آن جا که ماه دسامبر همیشه برای من ماه پرمشغله‌ای بود، از هفته‌ها پیش روز خرید را در سالنامه‌ی خود یادداشت می‌کردم. وقتی دخترم به اندازه‌ی کافی بزرگ شد، برنامه‌ریزی آن روز را او انجام می‌داد. این که برای خرید باید به کجا برویم، کجا غذا بخوریم و کارهای دیگر. معمولاً در شب کریسمس خانه را تزئین می‌کردیم. کار تزئین خانه هم کاری بود که همه‌ی اعضای خانواده در آن مشارکت داشتیم. یهودیان روز سبت را هم عید می‌دانستند. آن‌ها برای حفظ این روز سنت‌های خاصی داشتند. این روز را یهودیان به خانواده‌های خود اختصاص می‌دادند. امروز هم ما باید استراحت سبت خود را داشته باشیم و خانواده‌های مان وقت استراحت و احیا شدن را داشته باشند.

برای آن دسته از افرادی که مثل ما خادم هستند، روزهای یکشنبه روز استراحت نیست، قبلاً روزهای یکشنبه را استراحت می‌کردم. اما اکنون فقط سعی می‌کنم هفته‌ای یک روز را حتماً استراحت کنم و لزوماً هم این طور نیست که هر هفته همان روز باشد. وقتی فرزندانم در زمان می‌فهمند که روز چهارشنبه تعطیل نیستم و برنامه‌ای دارم، فوراً مداخله کرده و می‌گویند: "اما پدر این روز، روز تعطیل تو بود." آن‌ها مشتاقانه منتظر روزهایی هستند که خانواده بدون هیچ مزاحمتی بتوانند به هم توجه کنند.

مسافرت، یکی دیگر از برنامه‌هایی است که یک خانواده باید داشته باشد. اگر از یک فرد بالغ در مورد خاطرات خوش و تجربیات دلپذیر دوران کودکی‌اش بپرسید، حتماً به یکی از مسافرت‌هایی که با خانواده‌اش رفته اشاره خواهد کرد. امروزه بسیاری از خادمان و رهبران مسیحی نمی‌توانند به مسافرت بروند. بنابراین باید قدرت خلاقیت خود را به کار ببندازند و از افراد

بزرگسال دیگر بپرسند که چه جاهایی می‌توانند خانواده‌ی خود را ببرند تا روزهای تعطیل را با هم با شادی سپری کنند. افرادی را می‌شناسم که در مراسم‌ها و روزهای تعطیل به دوستان و خویشاوندان در شهرهای دیگر سر می‌زنند. وقتی فرزندانم کوچکتر بودند یک بار برای گذراندن تعطیلات به کنار ساحل رفتیم. وقتی از ماشین پیاده می‌شدیم دخترم گفت: "کاش این جا هیچ ایمانداری نباشد!" او می‌دانست که اگر ایمانداری آن جا باشد من حواسم از آن‌ها پرت می‌شود و باید با او صحبت کنم. وقتی وارد مکان تفریحی شدیم، درست در مقابل ما گروهی از اعضای کلیسایی بودند که من گاهاً در آن جا موعظه می‌کردم. آن‌ها به اردوی کلیسایی آمده بودند. احتمالاً رهبران آن‌ها به اعضا گفته بودند که ما را تنها بگذارند زیرا هیچ کس نزد ما نیامد و با ما سخن نگفت! این واقعه به من نشان داد که چقدر فرزندان ما احتیاج دارند تا در زمان تفریح توجه کاملی به آن‌ها داشته باشیم.

جشن‌های دیگری هم وجود دارند که می‌توانیم با فرزندانمان آن‌ها را برگزار کنیم. من و همسرم تصمیم گرفته‌ایم که در جشن تولدهایمان بدون دعوت دیگران، با خانواده جشن بگیریم. یکی بخش از کار من این است که در جشن تولد افراد بسیاری باشم.

ما فکر کردیم که یکی از راه‌های جبران بودن در اجتماعات این است که تولدهای خود را به صورت خصوصی برگزار کنیم. فرزندان ما البته دوست دارند در روزهای تولدشان از حضور دوستانشان لذت ببرند و با آن‌ها شاد باشند، اما باید به یاد داشته باشیم که اصل مهم این است که ما شاد باشیم و تنها به ظواهر امر اهمیت ندهیم. برخی از افراد در سریلانکا دوست دارند که جشن تولد یک سالگی فرزندان خود را بسیار مجلل برگزار کنند. تولدی که فرزندان آن‌ها هرگز به یاد نخواهند آورد. اگر جشن بسیار شلوغ و بزرگ باشد می‌تواند برای کودک تبدیل به تجربه‌ای گیج‌کننده و ترسناک بگردد.

افرادی را می‌شناسم که برای برگزاری چنین جشن‌هایی حتی زیر بار قرض می‌روند. چنین جشن‌هایی باعث شادی خانواده نیست مخصوصاً اگر در نهایت باعث شود که خانواده غرق در بدهکاری شود.

پرورش فرزندان با حس امنیت

در دنیایی زندگی می‌کنیم که عدم امنیت در هر چیزی، به حد نهایت خود رسیده است. افراط‌گرایی و حملات افرادی که دچار بیماری‌های روانی هستند ما را آسیب‌پذیر کرده و از این که مبدا ما هم قربانی چنین حملات وحشیانه‌ای شویم، می‌ترسیم. فرهنگ ما، ما را به سویی می‌برد که دیگران را رقیب خود بدانیم و در نتیجه به جای این که افراد را دوست خود بدانیم از آن‌ها احساس خطر می‌کنیم. پافشاری ما برای داشتن راحتی و آسایش باعث می‌شود تا دیگران مخصوصاً کودکان مان را محکوم کنیم که آن‌ها باعث سلب آسایش و راحتی ما می‌شوند.

وجود افرادی که در کمین شکار افراد دیگر می‌نشینند، مخصوصاً آنانی که هدفشان کودکان است می‌توانند باعث شود که دنیا تبدیل به مکانی ناامن برای فرزندان ما گردد. چگونه می‌توانیم با خطرات این ناامنی مقابله کنیم؟ یکی از روش‌هایی که باعث می‌شود افراد احساس امنیت داشته باشند، تجربه‌ی گرما و محبت در خانواده است. وقتی افراد با چشیدن محبت در خانه رشد می‌کنند، کمتر در معرض آسیب‌پذیری و انتخاب راه‌های ناسالم برای یافتن امنیت قرار می‌گیرند.

محبت یک مادر باعث محافظت از کودکانش می‌شود.

در فصل پیش دیدیم که پولس خدمات خود به تسالونیکیان را با رفتار یک مادر نسبت به کودکانش مقایسه می‌کند. پولس می‌گوید: «شدت علاقه‌ی ما به شما چنان بود که شادمانه حاضر بودیم نه تنها انجیل خدا را به شما برسانیم، بلکه از جان خود نیز در راه شما بگذاریم، چندان که ما را عزیر گشته بودید.» (اول تسالونیکیان ۲: ۸) واژه‌ی "شدت علاقه" ترجمه‌ی واژه‌ی یونانی (homeiromai) است که در خود معنای تجربه‌ی داشتن محبتی منحصر بفرد، نسبت به شخص دیگری را دارد. همان طور که در فصل آخر گفتیم کودکان باید بدانند که مادران‌شان مشتاقانه آن‌ها را دوست دارند. آن‌ها یک اشتباه یا مزاحم برای مادرشان نیستند. پولس می‌گوید که یک مادر مشتاق دیدن فرزندانش است و از دیدن آن‌ها "به وجد می‌آید." و عاشقانه می‌خواهد زندگی‌اش را با آن‌ها قسمت کند.

وقتی او با دادن بهای بسیار، مراقب کودکان خود است و از آن‌ها محافظت می‌کند، این کار را با بی‌میلی و تنها از سر وظیفه انجام نمی‌دهد، بلکه با اراده‌ی آزاد خود آگاهانه و با وجد و شادی انجام می‌دهد. واژه‌ی یونانی که به "حاضر بودن" ترجمه شده، در ترجمه‌ی انگلیسی استاندارد، واژه‌ای است که قاطعیت در انجام کاری که "با وجد" انجام می‌شود را می‌رساند.

ما به ارزش شادمان بودن والدین به خاطر فرزندان‌شان در فصل پیش نگاه کردیم. در این جا می‌خواهم به برخی از فواید چنین محافظتی اشاره کنم. وقتی فرزندان هنوز بسیار کوچک هستند، در زمان‌های مختلفی طردشدگی و آسیب را در اجتماع خشن خود تجربه می‌کنند. بسیار عجیب است که همکلاسی‌های یک کودک نیز حتی در سال‌های پیش دبستانی می‌توانند به او آسیب بزنند.

در دنیایی که سرشار از رقابت است، در حالی که کودکان دائماً حس طردشدگی را تجربه می‌کنند و مجبور هستند تا خود را تحقیر شده ببینند، چقدر برای آن‌ها می‌تواند شادی‌آور باشد که مطمئن باشند مادرشان قلبش به خاطر آن‌ها به وجد می‌آید و هر کاری که از دستش برمی‌آید را انجام می‌دهد تا آن‌ها در آرامش و رفاه رشد کنند و شاد باشند. این به آن‌ها احساس خود ارزشمند بودن می‌بخشد. اشتیاق سرشار از محبت ما نسبت به آن‌ها و فداکاری توأم با شادی (اول تسالونیکیان ۲: ۸) به فرزندان کمک می‌کند تا بر طردشدگی‌ای که تجربه می‌کنند، غالب بیایند. در همین فصل در اول تسالونیکیان پولس می‌گوید: «اما همچنین مادری شیرده که از کودکان خود نگهداری می‌کند، با شما به نرمی رفتار کردیم.» (اول تسالونیکیان ۲: ۷)

امروزه بیش از هر زمان دیگر کودکان در معرض تأثیرات و آسیب‌های جدی می‌باشند. سوءاستفاده‌ی جنسی، به امری فراگیر در دنیای امروز تبدیل شده است. کودکان دائماً می‌توانند هرگونه خشونت و پورنوگرافی را از طریق تلویزیون یا اینترنت به راحتی در دسترس خود داشته باشند و هرگز نمی‌توانیم مطمئن باشیم که فرزندان ما از تأثیرات منفی این پدیده، در مدارس و پیش دوستان و همسایگان در امان باشند. والدین باید از فرزندان خود در برابر این تأثیرات منفی محافظت کنند، همان طور که پولس می‌گوید این محافظت و مراقبت انگیزه‌اش اشتیاق و محبت است، از خودگذشتگی شادمانه، محبت و توجه‌ی لطیف یک مادر است. نتیجه‌ی چنین محبت مادرانه‌ای احساس امنیت است. اشتیاق و شادی برای فرزندانمان به آن‌ها احساس خود ارزشمند بودن می‌دهد و در فرهنگ مبتنی بر رقابتی که اغلب حاضر است افرادی را از صحنه‌ی رقابت حذف کند به آن‌ها آرامش می‌بخشد.

توجه ناکامل به فرزندان می‌تواند به آن‌ها آسیب بزند.

گاهی به خاطر این که می‌توانم چند کار را هم زمان انجام دهم به خود می‌بالم، با این حال این توانایی باگذر زمان و پا به سن گذاشتن ما کاسته می‌شود. با این حال چند کاره بودن من گاهی باعث ایجاد مشکل در روابط من می‌گردد. همسرم وقتی با من صحبت می‌کند و در همان موقع من با کامپیوتر یا تلفن خود کار می‌کنم، اذیت می‌شود. من فکر می‌کنم که می‌توانم هم با او صحبت کنم و هم این کارها را انجام دهم اما می‌دانم که در واقع تمام توجه خود را به او معطوف نمی‌کنم.

این نوع توجهی ناکامل می‌تواند برای کودکان بسیار مخرب باشد. اگر مادر کودکان کوچک زمانی که از آن‌ها مراقبت می‌کند با تلفن همراه خود کار کند، کودکان او از پری توجه و محبتی که از یک مادر باید بگیرند بی‌بهره می‌مانند. امروزه با در نظر گرفتن مشغله‌ی فراوان پدر و مادرها آن‌ها باید بسیار مراقب اضافه نمودن برنامه‌هایی باشند که مبادا این برنامه‌ها و مشغله‌های بسیار مانع از دادن وقت و توجه کامل به فرزندان و یکدیگر شود.

داشتن صدها دوست در فیس‌بوک ممکن است باعث شود تا نتوانیم با نزدیک‌ترین افراد اطرافمان رابطه‌ی عمیق و صمیمانه‌ای برقرار کنیم. شاید امثال ۱۸: ۲۴ نصیحت خاصی برای گفتن به نسل دیجیتال ما داشته باشد، نسلی که معتاد به رسانه‌های جمعی هستند. «چه بسا دوستان که یکدیگر را به نابودی می‌کشند، اما دوستی هم هست که از برادر چسبنده‌تر است.»

وقتی که ما دوستان بسیاری داریم که ارتباط ما با آن‌ها ارتباطی مصنوعی است، این کار ما و مشغولیت بیش از اندازه‌ی ما برای ارتباط با این افراد باعث می‌شود تا ارتباط خود را با نزدیک‌ترین افراد زندگی‌مان تخریب کنیم، افرادی مانند همسرمان، فرزندانمان و دوستان نزدیک.

در بیست سال اخیر از نزدیک ارتباطی صمیمانه با مرکز توانبخشی مسیحی برای افراد معتاد به مواد مخدر داشته‌ام. آنچه در بسیاری از شاگردان مؤسسه توانبخشی مسیحی در بخش جوانان شاهدش بودم، این بود که مادران آن‌ها خارج از خانه، دور از خانواده‌های‌شان کار می‌کردند و این افراد بدون حضور فیزیکی مادر رشد کرده‌اند. متعاقباً دریافتم که این مشکل در سطح کشور دیده می‌شود. برای این که مادر بتواند به خانواده‌ی خود کمک کند تا خانواده از فقر شدید رهایی یابد، خانه و خانواده‌ی خود را ترک کرده و به سختی کار می‌کند، شوهران هم وقتی زن خانه دور از آن‌ها بود گاهی به مواد مخدر رو می‌آورند و گاهی هم با زن‌های دیگر ارتباطی نامشروع ایجاد می‌کردند. معمولاً فرزندان چنین مادرانی هیچ مراقبت و تربیت درستی دریافت نمی‌کردند. پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها یا اعضای فامیل از آن‌ها مراقبت می‌کردند که دانایی و توانایی کافی برای محافظت از آن‌ها را نداشته‌اند و آن‌ها یا مورد سوءاستفاده‌های جنسی قرار گرفته بودند یا اینترنت زندگی آن‌ها را نابود کرده بود.

نتیجه آن که بسیاری از این کودکان مخصوصاً دختران مورد سوءاستفاده‌ی جنسی قرار می‌گرفتند. پسران معتاد به پورنوگرافی می‌شدند. این مشکلات باعث می‌شد که نتوانند ازدواج موقعی داشته باشند. چنین افرادی اغلب فکر می‌کردند که مواد مخدر به طور موقت درد دوری که به خاطر نبود مادرشان در دل‌شان ایجاد شده را التیام خواهد بخشید.

مادرانی که بیرون از خانه‌های خود کار می‌کنند، باید در ذهن خود خطرات این کار را بسنجند و از خود بپرسند که آیا با این کار باعث خواهند شد که فرزندان آن‌ها نتوانند در محیطی امن در خانه رشد کنند؟ شاید آن‌ها مجبور باشند کاری را انتخاب کنند که درآمدش بسیار کمتر از آن چیزی باشد که فکرش را می‌کردند، تنها به خاطر آن که بتوانند زمان بیشتری را با فرزندان

خود داشته باشند. یا شاید باید تصمیم بگیرند که چند سالی تا زمان بزرگ شدن فرزندان خود در خانه بمانند. با انجام این کار ممکن است آن‌ها از پیشرفت در کار و حرفه‌ی خود عقب بمانند اما این بهایی است که پرداختن آن ارزشمند است زیرا چنین مادری می‌داند که این بها کمک می‌کند تا فرزندی با احساس امنیت بالا تربیت کند.

افرادی که در کودکی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند، دوران بزرگسالی خود را با ناتوانی‌های جدی‌ای آغاز می‌کنند. کودکانی که بی‌عدالتی، توبیخ و تنبیه‌های بدی را تجربه نمودند، ممکن است در بزرگسالی وقتی در رفتار کسی بی‌عدالتی ببینند، به صورت غیرطبیعی خشمگین شوند. دیوید سی. مند؛ در کتاب خود به نام Healing for Damaged Emotions به این نکته اشاره می‌کند: "زمانی که واکنشی شدید نشان می‌دهید و می‌بینید که آن واکنش متناسب با محرک ایجاد شده نیست، آن زمان است که باید مراقب باشید، احتمالاً شما در عمق وجودتان از آسیب احساسی عمیق و شدیدی رنج می‌برید. گاهی افرادی که در کودکی مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند در بزرگسالی مشکلات زیادی با موضوع شهوت پیدا می‌کنند. هیچ کس درباره‌ی ریشه مشکل‌شان چیزی نمی‌داند تا این که یک رسوایی اخلاقی به بار می‌آید و همه‌ی اطرافیان او شوکه می‌شوند. اما سوءاستفاده جنسی می‌تواند باعث واکنش وارونه‌ی دیگری نیز در برخی شود. یعنی فرد دافعه‌ی بسیار شدیدی نسبت به رابطه‌ی جنسی دارد که این هم می‌تواند زندگی زناشویی او را تحت تأثیر قرار دهد.

خدا را شکر مشاوره‌های دقیق می‌تواند با قوت و فیض خداوند زخم‌های چنین افرادی را شفا دهد. ما باید در گردهمایی‌های مسیحی درباره‌ی چنین مشکلاتی صحبت کنیم تا افراد آسیب دیده بتوانند شجاعت صحبت کردن و کمک خواستن را در خود بیابند. اما چقدر بهتر می‌شد که آن‌ها از پیش در

برابر چنین تجربیاتی محافظت می‌شدند. محافظت از فرزندان یکی از کارهای اصلی والدین است، کاری که امروزه بیش از هر زمان دیگر دشوارتر شده است.

در کتاب مقدس هشدارهای بسیاری به قوم خداوند در مورد چنین تأثیرات منفی داده شده است. دو واژه در کتاب مقدس وجود دارند که به معنای هشدار علیه خطر هستند. اولین واژه در زبان یونانی (Prosecho) است و ده بار در کتاب مقدس آمده و به معنای "گارد بگیرید." است و دیگری (blepo) است که ده بار در کتاب مقدس آمده و به معنای "مراقب باشید." یا هوشیار باشید یا حالت تدافعی به خود بگیرید است. بنابراین بیست جا در تعالیم عیسی هشدارهایی در مورد خطر داده شده است. پولس به خوانندگان رسالات خود در مورد خطرات تعلیمی و اخلاقی هشدار می‌دهد. به همین صورت والدین هم باید به کودکان خود بیاموزند که در این دنیا خطراتی وجود دارد. به خاطر مادرم بسیار خدا را شکر می‌کنم که سخنان او دیدگاه سالمی نسبت به ارزش‌های دنیوی در من ایجاد نمود و نتیجه‌اش آن شد که من بتوانم با دام‌هایی که دنیا در برابر پاهای من پهن نمود مقابله کنم. بنابراین والدین باید سعی کنند تا کودکان خود را از تأثیراتی که می‌تواند رشد آن‌ها را مختل کند، محافظت کنند.

محبت والدین، با مقایسه می‌جنگد.

فرزندان ما در نتیجه‌ی رشد در فرهنگی که در آن افراد با هم مقایسه می‌شوند دچار مشکلات بسیاری می‌شوند مخصوصاً زمانی که می‌بینند برخی به خاطر پیشرفت خود آن‌ها را به عقب می‌رانند و پشت سر می‌گذارند. در سریلانکا به خاطر ارزش‌های دنیوی و سطحی که در بین مردم نهادینه شده

دخترانی که پوست روشن‌تری دارند نسبت به دختران با پوست تیره زیباتر خوانده می‌شوند. گاهی حتی شنیده‌ام که مسیحیان هم با این که منظوری ندارند اما چنین جملاتی به کودکان می‌گویند: "چرا این قدر پوست‌تان تیره است؟" یا "رنگ پوست آن شخص از تو روشن‌تر است!" ممکن است جملات مخرب‌تری نیز بیان کنند که عبارتند از: "چرا اینقدر قد تو کوتاه است؟" یا "نمی‌توانی کمی لاغر بشوی!?"

فرزندانی که با چنین حس عدم امنیتی بزرگ می‌شوند، دچار طردشدگی می‌گردند، آن هم به خاطر نقص‌های غیر واقعی ظاهری. آن‌ها فکر می‌کنند که "زشت" هستند و افرادی از جنس مخالف نسبت به آن‌ها هیچ علاقه‌ای ندارند. بنابراین وقتی به سن جوانی می‌رسند چنین نگرشی می‌تواند باعث شود تا آن‌ها وارد روابطی شوند که برای‌شان مضر هستند.

ما بارها شاهد وقوع چنین حوادثی در خدمات خود بوده‌ایم. دختری به مسیح ایمان می‌آورد و از دنیای خشنی که به او آسیب‌های بسیاری زده به کلیسا پناه می‌آورد. اما آسیب‌های او که از واژه‌های طردکننده و آسیب‌زننده گذشته همراهش هستند و او را رها نکرده‌اند. سپس با مرد جوانی آشنا می‌شود که او را محبت می‌کند، توجه نشان می‌دهد و تایید می‌کند. قبلاً هیچ کس دیگری چون این پسر نسبت به آن دختر چنین توجه و محبتی نشان نداده است. او در مقابل کشش و حس مثبت برخاسته از تأثیر سخنان آن مرد نمی‌تواند مقابله کند. با آن پسر وارد رابطه می‌شود و با او به خانه‌اش می‌رود و پسری که در ظاهر به او توجه و محبت نشان داده با او شروع به بدرفتاری و سوءاستفاده می‌کند. آن زمان آن دختر می‌فهمد که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده، پسری که هرگز کسی او را تأیید نکرد، به خاطر اشتیاق برای تأیید شدن با اولین کسی که اشتیاقش را برطرف کرد، وارد رابطه شد

و رابطه‌ی او تبدیل به رابطه‌ای عاشقانه گشت، رابطه‌ای که در آن هیچ تناسبی بین آن پسر و دختر وجود نداشت.

گاهی والدین در آسیب‌هایی که فرزندان آن‌ها دچارش می‌شوند، مقصر هستند زیرا دائماً آن‌ها را با دیگران مقایسه می‌کنند تا آن‌ها را ترغیب کنند که بهتر باشند. والدینی که خود در جوانی و کودکی خود چنین مقایسه‌هایی را تجربه کرده‌اند، به احتمال زیاد خود نیز کودکان خود را با دیگران مقایسه خواهند کرد. این ضعف شخصیتی اکتسابی است که باید تغییر کند. متأسفانه تغییر چنین ضعف‌هایی آسان نیست. این ضعف ممکن است آنقدر در وجود پدر و مادر نهادینه شده باشد که والدین به طور خودکار چنین واکنش‌های را از خود بروز دهند. وقتی فرزندی به همراه کارنامه‌ی خود در آخر سال به خانه می‌آید، ممکن است والدین در مورد رتبه‌ی دختر عموی او ماری صحبت کنند. فوراً این دختر متوجه می‌شود که ارزش او در مقایسه با این که دختر عمویش چقدر خوب بوده، سنجیده می‌شود.

این تنها یکی از هزاران مشکلی است که کودکان با رشد در دنیایی که ارزش افراد با مسائلی از قبیل زیبایی، عقل، استعداد و رفاه و سابقه‌ی خانوادگی سنجیده می‌شود، روبرو هستند. اما کتاب مقدس به ما درباره‌ی ارزش منحصر به فرد هر کدام از ما تعلیم می‌دهد. اما دنیا دائماً با تعلیم کتاب مقدس مخالفت می‌کند. والدینی که کودکان خود را تأیید می‌کنند و این پیام را به آن‌ها می‌رسانند که آن‌ها ارزشمند هستند، می‌توانند به فرزند خود کمک کنند تا از آسیب‌هایی که فرزند از دنیایی که مملو از مقایسه و طردشدن است مصون بمانند. کودکی که در کودکی تأیید شده و او را در خانه با کسی مقایسه نکرده‌اند، در بزرگسالی دارای احساس امنیت خواهد بود. اگر کودک این حس را داشته باشد که او را در خانه به عنوان فردی زیبا پذیرفته‌اند، سخنانی که درباره‌ی عدم زیبایی او در بیرون از خانه عنوان

می‌شود، تأثیر زیادی بر او نخواهد داشت و بدین ترتیب کسی نمی‌تواند با بیان این سخنان بر او مسلط شود. اما فرزندی که دائماً با دیگران مقایسه شده‌اند و به ندرت تأیید پدر مادر را داشته‌اند، ممکن است در بزرگسالی به فردی افسرده تبدیل شوند.

وقتی که والدین خواهر و برادرها را با هم مقایسه می‌کنند، آن‌ها نسبت به هم دچار مشکل می‌شوند. این جراحات روحی می‌تواند در زمان بلوغ خود را آشکار کند و خواهر و برادرها با یکدیگر درگیر شوند و والدین با ناباوری شاهد دعوی بین فرزندان در رابطه با ارث و میراث و حتی نگهداری از والدین باشند. بدترین نتایج زمانی ایجاد می‌شود که والدین یکی از فرزندان را بیش از دیگری دوست داشته باشند. در چنین شرایطی آسیب‌ها و زخم‌ها حتی عمیق‌تر هم می‌شود و عدم هماهنگی و اتحاد در بین فرزندان بیشتر مشهود می‌شود. داستان فرزندان یعقوب به خوبی نشان دهنده‌ی شرایطی است که در آن یک فرزند بر فرزندان دیگر ارجحیت می‌یابد و ارزشمندتر شمرده می‌شود.

پاسخ این مشکل آن است که والدین باید فرزندان خود را به اندازه‌ی کافی محبت کنند و یکی را نسبت به دیگری برتر ندانند و از همه متناسب با ظرفیت‌شان به طور یکسان انتظار داشته باشند. یک کودک ممکن است در کارهای فیزیکی مهارت بیشتری داشته باشد، در حالی که فرزند دیگر در درس و مسائل علمی. هر کدام از آن‌ها استعداد خاص خود را دارند و والدین باید آن را کشف کنند و آن‌ها را تشویق کنند. البته افرادی که در کاری الگو هستند می‌توان از آن‌ها به عنوان الگو پیروی کرد. اما این مقایسه باید به طریقی باشد که به فرزندان برای پیشرفت انگیزه ببخشد، نه آن‌ها را به عنوان کودکی، بی‌ارزش بشمارد.

با تمام طردشدگی‌ای که کودکان در این دنیای خشن تجربه می‌کنند، خانه همواره باید برای کودکان مکانی باشد برای دریافت تأیید و پذیرش.

نتیجه‌گیری

گویی این فصل، فصلی ترسناک بود! در مورد برخی از خطراتی که کودکان در دنیای امروز با آن‌ها روبرو هستند بحث کردیم، اما هم چنان که ضرب‌المثل معروف می‌گوید: "پیش‌گیری بهتر از درمان است!" آگاهی از تهدیداتی که فرزندان‌مان امروزه با آن‌ها روبرو هستند به ما کمک می‌کند تا به طور حکمیانه آن‌ها را برای مقابله با این چالش‌ها تجهیز کنیم. باید بدانیم که پدر و مادر بودن یعنی تجهیز خود و تعهد کامل برای آموزش در مورد هر موضوعی که می‌تواند برای فرزندان مفید باشد!

ما بهترین‌ها را برای آن‌ها می‌خواهیم، بنابراین باید برای آموختن، مهیا نمودن بهترین فرصت‌های ممکن برای آن‌ها، تلاش کنیم تا فرزندان ما بتوانند فرزندان سالم، شاد و مقدس باشند.

فصل دوازدهم

تربیت فرزندان

در دو فصل پیش در مورد موضوعاتی از قبیل شادی و سرگرمی سخن گفتیم. اما بحث ما درباره‌ی فرزندان، به این نکات ختم نمی‌شود. فرزندان ما باید بدانند که ما به خاطر وجود آن‌ها خوشحال هستیم و همچنین باید فرصت‌هایی را در اختیار داشته باشند که سرگرمی و تفریحات مناسبی داشته باشند، و چون آن‌ها در گناه و با کاستی‌هایی متولد می‌شوند بنابراین ممکن است آن‌ها اشتباه کنند و به مسیر اشتباهی بروند، پس باید آن‌ها را تربیت کنیم. کتاب مقدس به ما نشان می‌دهد که خداوند چگونه ما را تربیت می‌کند و معمولاً از تصویر پدری که فرزند خود را تربیت و توبیخ می‌کند برای تشریح این موضوع استفاده می‌کند. موسی چنین می‌گوید: «پس در دل خود بدانید همان گونه که مردی فرزندش را تأدیب می‌کند، یهوه خدای تان نیز شما را تأدیب می‌نماید.» (تثنیه ۸ : ۵) بنا بر این آیات تربیت فرزندان یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های والدین است.

فرزندان خود را با قدوسیت خداوند آشنا کنید.

اساس تربیت مسیحی فرزندان در زندگی مسیحی، طبیعت خداوند است. چون خداوند قدوس است پس از گناه ما متنفر است. حبقوق ۱: ۱۳ می گوید که خداوند: «چشمان تو پاک تر از آن است که بر شرارت بنگرد، تو بی انصافی را نظارگر نمی توانی شد، پس چرا خیانتکاران را تاب می آوری؟ و آن گاه که شریر پارسا تر از خویش را فرو می بلعد، سکوت می کنی؟»

تاریخ قوم اسرائیل باستان، تاریخ نافرمانی هایی است که در پی آن ها توبیخ های سختی وجود داشت. و معمولاً این توبیخ ها باعث توبه آن ها می شد. بنابراین او به قوم اسرائیل یادآوری می کرد که بدانند چگونه خداوند آن ها را توبیخ نموده است. در تثنیه ۱۱: ۱، ۸ خداوند قوم را تشویق می کند تا از شریعت اطاعت کنند. در بین این دو آیه چگونگی رهایی معجزه آسای آن ها توسط دستان پر قوت خداوند، یادآوری می شود. (آیات ۲-۴) و نیز به آن ها یادآوری می کند که چگونه قوم خدا به خاطر گناه شان به سختی توبیخ شدند. (آیات ۵-۷) این الگوی تاریخ عهدعتیق است.

خداوند مشتاق برکت دادن قوم خود است. اما او می بایست آن ها را به خاطر گناهان شان توبیخ می کرد تا یاد بگیرند چگونه مقدس باشند. کمی جلوتر موسی چنین می گوید: «اینک من امروز برکت و لعنت در برابر شما می گذارم: برکت، اگر از فرمان های یهوه خدای خویش که من امروز به شما امر می فرمایم اطاعت کنید، و لعنت، اگر از فرمان های یهوه خدای خود اطاعت نکنید و از راهی که امروز شما را بدان امر می فرمایم منحرف شده، خدایان غیر را که نشاخته اید، پیروی نمایید.»

پولس پس از اشاره به برخی از مجازات های عهدعتیق چنین می گوید: «این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می بریم که غایت همه ی اعصار تحقق یافته است.» (اول

قرن‌تیاں ۱۰: ۱۱) اگر هدف از ثبت داستان‌ها و وقایع داوری‌ها و احیای قوم در عهدعتیق این است، ما نیز باید این داستان‌ها را به فرزندان خود یاد دهیم تا در فکر آن‌ها حک شود که گناه امری جدی در نظر خداوند است. پولس به مسیحیان رومی چنین می‌گوید: «پس مهربانی و سختگیری خدا را در نظر داشته باش، سختگیری به کسانی که سقوط کرده‌اند، اما مهربانی به تو، البته به این شرط که در مهربانی او ثابت بمانی، و گرنه تو نیز بریده خواهی شد.» (رومیان ۱۱: ۲۲)

فرزندان ما نیز باید در این تفکر نسبت به خداوند رشد کنند و به این منظور باید به خوبی از عهدعتیق و تاریخ آن مطلع باشند. اگر این تاریخ را به کودکانمان نیاموزیم، کودکان ما نسبت به گناه دیدگاه اشتباهی خواهند داشت، دیدگاهی که از فرهنگ جامعه‌ی ما نشأت می‌گیرد.

ممکن است آن‌ها نتوانند درک کنند که چرا والدین آن‌ها نمی‌توانند مسائلی از قبیل ازدواج هم‌جنس‌گراها یا سقط جنین را تحمل کنند، تا حدی که نخواهند به همراه آن‌ها در گردهمایی‌های مسیحی شرکت کنند، چون آن‌ها در فرهنگی زندگی می‌کنند که ازدواج هم‌جنس‌گراها و سقط جنین پذیرفته شده و قانونی است و هر روز هم توسعه می‌یابد، فرهنگی که در آن هر دوی این امور به عنوان اصول حقوق بشری پذیرفته می‌شوند.

چنین دیدگاه‌هایی در همهٔ اعصار پذیرفته شده بودند، مخصوصاً در شهر قرن‌تس! وقتی که پولس گناهان کریمه جنسی را مشاهده می‌کند می‌گوید که گناهکار باید مجازات شود. (اول قرن‌تیاں ۵: ۵) ممکن است فرزندان ما این امر را تجاوز به قوانین حقوق بشری بدانند، ولی ما باید آن‌ها را با تعالیم آگاه‌کننده‌ی کتاب مقدس آشنا کنیم، هم بخش‌هایی که شیرین هستند و درباره‌ی برکت سخن می‌گوید و هم بخش‌های سخت و خشنی که درباره‌ی داوری خدا سخن می‌گوید. اگر ما درباره‌ی این داستان‌ها با فرزندانمان

سخن نگوئیم، آن‌ها نمی‌توانند دیدگاهی کتاب‌مقدسی نسبت به توبیخ و تأدیب والدین داشته باشند.

به نصیحت‌های پولس توجه کنید!

پولس تعلیم مهمی درباره‌ی تأثیر پدران در تربیت فرزندان دارد. این تعلیم باید با آگاهی و توجه کامل به کار گرفته شود. افسسیان ۶: ۴ اساسی خوب برای این تعلیم ارائه می‌دهد. در اینجا پولس می‌گوید: «ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، بلکه آن‌ها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.» می‌خواهیم هر یک از تأییدهای این آیه را بررسی کنیم:

فرزندان‌تان را خشمگین مسازید...

اول از همه پولس به پدران می‌گوید که فرزندان خود را "به خشم نیاورید." در حیطه‌ی تربیت فرزندان چنین تحریک کردن و به خشم آوردن شامل توبیخ غیر منطقی، ناعادلانه و کنترل نشده و توهین کننده می‌باشد. والدین اغلب فرزندان خود را به خاطر خشم خود توبیخ می‌کنند. فکر می‌کنم گاهی این کار اجتناب ناپذیر است. تقریباً طبیعی است که والدین به خاطر کار اشتباه فرزندان خود خشمگین شوند. اما ممکن است والدین چنان به افراط کشیده شوند که پیام اولیه‌ای که کودک دریافت کند این باشد که "پدر خشمگین است!" نه اینکه "من کار اشتباهی مرتکب شده‌ام!" و این توبیخ به سود و منفعت خود من است، و من باید تغییر کنم.

در کولسیان ۳: ۲۱ متنی هم راستا با افسسیان ۶: ۱ - ۹ وجود دارد. پولس می‌گوید: «ای پدران، فرزندان خویش را تلخکام مسازید، مبادا دلسرد شوند.» توبیخ باید فرزندان ما را تشویق کند. وقتی پولس می‌گوید با افرادی که در کلیسا مشکل‌ساز هستند باید چه کار کنیم، او از عمل‌کردی خشن در مورد آن‌ها با تیموتائوس خجالتی صحبت می‌کند: «ای پسر، تیموتائوس، این حکم را مطابق با نبوت‌هایی که پیشتر بر تو شد، به تو می‌سپارم تا به مدد آن‌ها در نبرد نیکو پیکار کنی» (اول تیموتائوس ۱: ۱۸)

در زبان اصلی واژه‌ای که اینجا حکم ترجمه شده در اصل واژه‌ی جنگی است. در ترجمه‌ی هزاره نو فرمان دادن ترجمه شده است. اما پولس می‌گوید که اساس آنچه او به تیموتائوس فرمان می‌دهد، این است "مطابق با نبوت‌هایی است که پیشتر بر تو شد." گویی این نبوت‌ها اساس عشق و رویای پولس نسبت به تیموتائوس است و این حکم یکی از قدم‌هایی است که به تیموتائوس کمک می‌کند تا به این رویا دست یابد. تأدیب باید باعث تشویق کودکان شود تا به جایگاهی که خداوند برای آن‌ها در نظر گرفته برسد نه این که باعث شود که آن‌ها حس کنند افرادی بی‌ارزش هستند.

این‌ها برخی از عباراتی هستند که باعث ناامیدی فرزندان می‌شوند: "تویه احمقی!", "تو بی‌مصرفی."; "تو باعث خجالت خانواده‌ی ما شدی!"; "چرا نمی‌توانی همانند برادرت باشی?"; "تو باعث دردسری!" اما جملاتی که می‌توان به کار برد عبارتند از: "چگونه توانستی چنین کار احمقانه‌ای انجام دهی?"; "خداوند نمی‌خواهد تو این چنین باشی!"; "نمی‌بینی این کار چقدر به تو صدمه می‌زند?"; "من باید تو را تنبیه کنم چون می‌خواهم تو را از این وضعیت بیرون بیاورم!"; "خداوند تو را آفریده تا انسان بزرگی باشی و خود او هم به تو کمک خواهد کرد که از این مشکل آزاد شوی!"

یک نوجوان یک بار به یک واعظ معروف آمریکایی به نام وارن وایزی؛ چنین گفت: "پدرم برای کشتن پشه‌ها از خط‌کش استفاده می‌کرد!" (نقل قولی از کنفسیوس که می‌گوید واکنش ما نباید از حد معمول شدیدتر باشد.) چند کودک را می‌شناسید که به خاطر طغیان‌های ناگهانی خشم والدین‌شان ناعادلانه آسیب دیده‌اند؟ چند شهادت از شفای افراد بالغی دارم که از والدین خود (معمولاً پدران‌شان) آسیب دیده بودند. در حضور خداوند و از طریق کلام خداوند تجربیات دردناک‌شان را دوباره مرور کردیم و سعی نمودیم تا حقایق کلام خداوند را در مورد آن‌ها به کار بگیریم. آن اشخاص توانستند والدین خود را ببخشند و بپذیرند که خداوند قادر است تجربه‌ی دردناک آن‌ها را تبدیل به نیکویی بگرداند.

همه‌ی این حقایق به ما می‌گوید زمانی که فرزندان خود را توبیخ و تأذیب می‌کنیم، به کمک خداوند احتیاج داریم. زمانی که پولس در قبرس بود حاکم رومی به شنیدن مژده‌ی نجات علاقه نشان داد. اما یک جادوگر یهودی به نام دلیماس سعی می‌کرد تا مانع از آن شود که آن حاکم رومی پیغام را بشنود. پولس او را توبیخ نمود و وی برای مدتی نابینا گشت. گزارش سخنان سرسخت و خشن پولس قبل از مشاهده‌ی این حقیقت که "پولس از روح‌القدس پر بود." در کتاب مقدس ذکر شده است. (اعمال رسولان ۱۳: ۹) حتی زمانی که می‌خواهیم کسی را توبیخ کنیم باید از روح خداوند پر باشیم. بنابراین وقتی کودکی را توبیخ می‌کنیم باید در خفا برای او با قوت دعا کنیم و از خداوند طلب کمک نمائیم. متأسفانه وقتی از دست کودکی به خاطر اشتباهاتش خشمگین هستیم، ممکن است طوری رفتار کنیم که شاید برای مدتی خداوند را ترک کنیم تا بتوانیم آن طور که صلاح می‌دانیم رفتار کنیم و کاری که باید انجام دهیم را انجام دهیم. باید سناریوی غمگینی را در این مورد ذکر کنم که بارها شاهد وقوع آن بوده‌ام.

مادر خانواده به خاطر بی‌مسئولیتی شوهرش مجبور است به خاطر برگرداندن امنیت به خانوادگی خود به سختی کار کند. شوهر به خاطر اعتیاد به مواد، الکل، ارتباطات زناآلود، یا بی‌تفاوتی نمی‌تواند مخارج لازم برای چرخاندن چرخ خانه را مهیا کند. وقتی در خانه است خشمگین شده و رفتاری دارد که به همه‌ی اعضای خانواده، مخصوصاً همسر آسیب می‌زند. زن باید سخت کار کند تا خانواده را از لحاظ مالی حمایت کند. از آن جا که زن تحت چنین فشاری است خیلی زود از کارهایی که بچه‌ها انجام می‌دهند خشمگین می‌شود و واکنش‌های شدیدی نشان می‌دهد و نتیجه این است که فرزندان از همان کسی که در واقع زندگی خود را برای آن‌ها فدا می‌کند، آسیب می‌بینند.

در مواجهه با چنین سناریویی که بارها در کلیسا شاهدش بودم، کلیسا باید هر کاری می‌تواند انجام دهد تا به این خانواده‌ها که تحت فشار هستند کمک کند. هم کمک روحانی، عاطفی، فیزیکی، حقوقی و مالی. واکنش‌های شدید مادر قابل قبول نیست اما شرایط او آنقدر بد است که مستلزم مداخله‌ی قوم خدا است.

آنچه بالا در موردش سخن گفتیم به معنای آن نیست که وقتی فرزندان - مان کار اشتباهی انجام می‌دهند ما خشمگین نشویم، زیرا خشم بخشی از واکنش‌های احساسی خداوند است. او ما را بسیار دوست دارد و از کارهای اشتباه ما خشمگین می‌شود، اما همان طور که پولس می‌گوید: «ما خشم می‌گیریم اما گناه نمی‌کنیم.» (افسیان ۴: ۲۶) برای همین بسیار مهم است که حضور خداوند را در زمان تربیت فرزندان مان بطلبیم. وقتی مطمئن هستید خداوند در کنار شما حضور دارد نمی‌توانید سخنان زننده و ناپسندی به کار ببرید. در میانه‌ی خشم‌تان شما می‌دانید که خداوند در کنار شما است، این

به شما احساس امنیت می‌دهد تا بدانید هر قدم‌تان را خداوند نظارت و هدایت می‌کند. این امنیت مانع ابراز خشم‌تان به صورت آسیب زننده می‌گردد.

با محبت تأدیب کنید...

با این حال ممکن است در اوج خشم خود نسبت به موضوعی حساسیتی بسیار نشان داده و شدت عمل به خرج دهیم. جیمز دابسون؛ می‌گوید: "در مورد خطرات تربیت خشن، سرکوب کننده و بی‌محبت مطالب زیادی نوشته شده است. این نوشته‌ها ارزشمند هستند و باید آن‌ها را به خاطر داشت با این حال برخی اوقات نتایجی که ممکن است در پی تأدیب خشک و خشن در زندگی افراد ایجاد شود، به عنوان توجیهی در امتناع افراد از رهبری و تربیت صحیح استفاده می‌شود که این خود کاری احمقانه است!"

تأیید دیگری که در نوشته‌های پولس برای این مطلب می‌بینیم در افسسیان ۶: ۴ آمده است که خطر چنین افراط و تفریط‌هایی را به ما گوشزد می‌کند. پس از آن که پولس در این قسمت می‌گوید: «ای پدران فرزندان خود را خشمگین مسازید.» در ادامه چنین می‌گوید: «بلکه آن‌ها را با تعالیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.»

واژه‌ای که این جا "تربیت" ترجمه شده است Paideia است به معنای تعلیم یک فرد بر اساس قوانین صحیح، اخلاقیات و آداب معاشرت به کار می‌رود. واژه‌ی یونانی‌ای که به معنای "هنر تعلیم" است نیز از این واژه گرفته شده است. وقتی پدر یا مادری فرزندی را تربیت می‌کند، تمرکز بیشتر روی تعلیم است نه مجازات کردن!

کتاب مقدس تأدیب و تربیت یک پدر را با تربیت و تأدیب پدر آسمانی نسبت به فرزندان مقایسه می‌کند. عبرانیان ۷:۱۲ می‌گوید: «سختی‌ها را به منزله‌ی تأدیب تحمل کنید، خدا با شما همچون پسران رفتار می‌کند. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟» در عهدعتیق عیسی به عنوان یک کاهن در تربیت صحیح پسرانش کوتاهی کرده بود. خداوند به سموئیل جوان در مورد عیسی سخن گفته بود: «زیرا به او گفتم که بر خاندان او به سبب گناهی که می‌داند، تا به ابد داوری خواهم کرد، از آن رو که پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را بازداشت.» امثال چنین می‌گوید: «آن که چوب را بازمی‌دارد، از فرزندش نفرت می‌کند، اما آن که فرزندش را دوست می‌دارد، به سعی تمام او را ادب خواهد کرد.»

چوب زدن به فرزندان در بسیاری از کشورها ممنوع است زیرا می‌تواند آسیبی دائمی به فرزندان وارد آورد. اما تعلیم کتاب مقدس که کودکان باید تربیت شوند، در همه جای دنیا بسیار ضروری و مهم قلمداد می‌شود. نباید فراموش کنیم که تربیت کردن فرزندان خود نمادی از محبت نسبت به آن‌ها است و این حقیقت که ما آن‌ها را دوست داریم نیز در میانه‌ی تربیت ما باید به چشم بخورد. امثال می‌گوید: «زیرا خداوند آنان را که دوست دارد، تأدیب می‌کند چنانکه پدری، فرزند خویش را که مایه‌ی خشنودی اوست. خوشابه حال کسی که حکمت را بیابد.» (امثال ۳: ۱۲)

فرزندان باید به این درک برسند که والدین به خاطر محبتی که به آن‌ها دارند آن‌ها را تربیت و توبیخ می‌کنند و این که شکل‌گیری صحیح اخلاقیات در کودکان باعث شادی و وجد والدین است.

دایسون؛ به ما نشان می‌دهد که تربیت صحیح فرزندان عملی است که باعث تقویت احساس خود ارزشمند بودن در فرزندان می‌شود. اگر پدر و مادر به سادگی از اشتباهات کودک چشم‌پوشی کنند، این پیغام را به آن‌ها منتقل

می‌کنند که اعمال تو آنقدر هم مهم نیست که شایسته‌ی واکنشی از سوی ما باشد! چنین کودکانی ممکن است تبدیل به بزه‌کارانی شوند که با انجام کارهای عجیب و غریب سعی کنند توجه‌ها را نسبت به خودشان جلب کنند. تربیت صحیح باعث می‌شود تا فرزندان هویت واقعی خود را کشف کنند و بدانند که عضوی ارزشمند در خانواده هستند، کسی که اعمال او بسیار جدی گرفته می‌شود.

کتاب عبرانیان می‌گوید: «اگر شما تأدیب نشده‌اید، در حالی که همه از آن سهمی داشته‌اند، پس حرامزاده‌اید، نه فرزندان حقیقی.» تربیت نکردن کودک نشانه‌ای است مبنی بر این که با این کودک به عنوان عضوی واقعی در خانواده برخورد نمی‌شود. در فصل پیش به تعلیم کتاب مقدس نسبت به خطرات توییح کنترل نشده اشاره کردم. در این فصل به طور خلاصه بر اهمیت این موضوع که تربیت کودکان یکی از مسئولیت‌هایی است که در کتاب مقدس برای خانواده در نظر گرفته شده، می‌پردازیم. خانواده‌ها باید تربیت کودکان خود را جدی بگیرند و روش خاص خود را برای تربیت کتاب مقدسی فرزندان خود اتخاذ نمایند. شخصیت‌ها با هم متفاوت هستند و اغلب پدر و مادرها روش‌های تربیتی متفاوتی دارند. تا زمانی که پدر و مادر در حضور فرزندان خود با یکدیگر به خاطر روش‌های مختلف تربیتی بحث و گفتگو نکنند، وجود این تفاوت‌ها ایرادی ندارد.

فرزندان خود را آگاهانه هدایت کنیم.

نصیحت بعدی پولس برای تربیت فرزندان به پدران؛ در افسسیان ۶: ۴ آمده است. او در این قسمت می‌گوید: «ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، بلکه آن‌ها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.» (افسسیان ۶: ۴)

۴) واژه‌ای که در این جا تعلیم ترجمه شده واژه‌ی Nouthesia است که به معنای "هدایت نمودن به معنای اصلاح رفتارها و باورها" است. تربیت کردن؛ به والدین فرصت هدایت کودکان را می‌دهد. باید به فرزندان خود بگوییم که چرا یک عمل اشتباه است و باید به آن‌ها عملاً نشان دهیم که چرا روش مسیحی انجام یک کار بهترین روش است.

از آن جا که کودکان امروزه در دنیایی بزرگ می‌شوند که بسیار متفاوت از دنیایی است که پدر و مادرهای‌شان در آن بزرگ شده‌اند، پدر و مادرهای امروزی باید اطلاعات خود را درباره‌ی همه‌ی امور افزایش دهند. آن‌ها نیز باید تکالیف خود را در این باره انجام دهند و گاهی بهترین روش برای این کار انجام آن است که از فرزندان خود درباره‌ی مسائل روز کسب اطلاعات کنند. یکی از مسئولیت والدین این است که سختی‌های شناخت دنیای امروز را به جان بخرند.

باید آماده باشیم که گاهی هم فرزندان‌مان با حقیقتی که ما در مورد آن اطمینان داریم، مخالفت کنند. وقتی که ما فهمیدیم فرزندان‌مان در مورد یک موضوعی چگونه فکر می‌کنند، باید در آن مورد مطالعات جدی انجام دهیم تا بتوانیم نسبت به سؤالات و مخالفت‌های آن‌ها واکنش صحیحی نشان دهیم.

اگر ما بدون آن که به اعتراضات فرزندان‌مان گوش دهیم قوانینی را یک‌طرفه وضع کنیم، قلمرو ذهن آن‌ها را نسبت به آن موضوع مسدود نموده‌ایم و دیگر نمی‌توانیم بر ذهن آن‌ها تأثیرگذاری داشته باشیم. هدایت کردن فرزندان جنبه‌ای از خواندگی ما است. «ای عزیزان، گرچه اشتیاق بسیار داشتم تا درباره‌ی نجاتی که در آن سهم هستیم به شما بنویسم، اما لازم دیدم با نوشتن این چند خط، شما را به ادامه‌ی مجاهده در راه ایمانی برانگیزم که يك بار برای همیشه به مقدسین سپرده شده است.» (یهودا ۳)

توجیه منطقی و دفاع نمودن، یکی از مشخصه‌های کلیدی پدر و مادر بودن است. روش برخورد ما با فرزندان مان مانند خدمت در بین فرهنگ‌های مختلف، به یک شکل نخواهد بود. ما باید صبورانه مشتاق شنیدن، آموختن و کشف حقایق به همراه آنان باشیم تا با شناختن و آگاهی از تفکر آن‌ها بتوانیم بر افکار آن‌ها تأثیر بگذاریم و این امر امکان‌پذیر نیست مگر آن که از افکار خداوند در مورد آن‌ها آگاهی داشته باشیم. در فصل بعدی بیشتر درباره‌ی این موضوع سخن خواهیم گفت.

هدف ما از تعلیم باید این باشد که دیدگاهی مسیحی و درکی مسیحی در مورد چالشی که آن‌ها با آن روبرو هستند، داشته باشیم. رومیان ۱۲: ۱-۲ در مورد "بدن‌های مان چون قربانی زنده" و این که ما نباید شبیه الگوهای این دنیا شویم، سخن می‌گوید. برای یک جوان درک این موضوعات بسیار دشوار است. اما پولس در ادامه درباره‌ی این موضوع چنین می‌نویسد: «و دیگر همشکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید. آن گاه قادر به تشخیص اراده‌ی خدا خواهید بود، اراده‌ی نیکو، پسندیده و کامل او.» (رومیان ۱۲: ۲) وقتی ما فرزندان خود را هدایت می‌کنیم واقع باید آن‌ها را قانع کنیم و مطمئن بسازیم، راهی که ما پیشنهاد می‌کنیم بهترین راه برای آن‌ها است و این راه نه تنها خوب است بلکه "نیکو" و "پسندیده" نیز می‌باشد.

آن‌ها را خوراک دهید.

یک واژه‌ی دیگر هم در افسسیان ۴: ۴ آمده که باید به آن توجه کنیم. به پدران گفته می‌شود که «ای پدران فرزندان خود را خشمگین مسازید، بلکه آن‌ها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.» بزرگ کردن از واژه‌ی

(ektrepheo) گرفته شده که به معنای "خوراک دادن و پرورش دادن" است. این واژه در بطن خود به معنای بزرگ کردن یک کودک و هدایت او به سوی بلوغ با مهیا نمودن احتیاجات فیزیکی و روانشناختی‌اش است. کودکان باید بدانند که هر آن چه اتفاق بیافتد پدران آن‌ها در کنارشان هستند. این که پدران‌شان متعهد هستند که آن‌ها را تغذیه کنند و هر کاری که لازم باشد را برای این کار انجام می‌دهند. والدین تنها نصیحت، راهنمایی، و تربیت نمی‌کنند. بلکه فرزندان باید بدانند که وقتی آن‌ها در بحران هستند و یا حمله‌ای به آن‌ها شده، والدین آن‌ها برای حمایت از آن‌ها از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند.

آن‌ها باید بدانند والدین آن‌ها متعهد هستند که هر آن چه برای رفاه آن‌ها لازم است را انجام دهند. به طور کلی افراد معمولاً انتظار چنین توجه و محبتی را از مادران دارند، اما مشخص است که آن چه پولس در این قسمت از رساله‌ی افسسیان می‌گوید، خطاب به پدران است.

دعا کردن روشی خوب برای تقویت و تغذیه‌ی کودکان است. کتاب مقدس دعا را کاری می‌داند که ما برای دیگران انجام می‌دهیم. (کولسیان ۴: ۱۲ - ۱۳؛ یعقوب ۵: ۱۶) کودکان باید بدانند که پدران آن‌ها هر روز برای‌شان دعا می‌کنند و وقتی نیازی دارند نه تنها مادر آن‌ها آماده است که به آن‌ها کمک کند و برای‌شان دعا کند، بلکه پدر آن‌ها نیز برای‌شان دعا می‌کند.

زمانی که فرزندان من هنوز در خانه‌ی ما بودند و من برای سفری به خارج از کشور می‌رفتم، اگر آن‌ها با بحرانی روبرو می‌شدند به مادرشان می‌گفتند که مرا در جریان بگذارد، آن‌ها می‌دانستند که من برای مشکل آن‌ها دعا خواهم کرد. این زمانی بود که هنوز موبایل‌ها این قدر فراگیر نشده بود. این روزها آن‌ها مستقیماً مرا در جریان مشکل‌شان قرار می‌دهند. وقتی

که پدر نگران این است که فرزندش مشکل فیزیکی، روحانی و احساسی دارد، معمولاً به خانه زنگ می‌زند و احوال آن‌ها را جویا می‌شود. این نوع اتحاد با فرزندان در هر شرایطی، بسیار سخت است.

اگر دختری برای رفتن به سر جلسه‌ی امتحان آماده می‌شود و به یک‌باره می‌فهمد چیزی کم دارد، پدر او داوطلبانه آماده است تا سریعاً از خانه بیرون رفته و آن چه او احتیاج دارد را مهیا کند و برایش بیاورد. وقتی پسری می‌خواهد به مهمانی برود و متوجه می‌شود که کفش‌هایش را باید واکس بزند، پدر فوراً دست به کار می‌شود و آن‌ها را تمیز می‌کند و برق می‌اندازد.

این‌ها همه فعالیت‌هایی هستند که پدر و مادر در حمایت و محبت به فرزندان با جان و دل انجام می‌دهند و البته همین اعمال سرشار از محبت است که مشخص‌کننده‌ی یک خانه‌ی پر از شادی است.

در واکنش صحیح به مشکلات، مداومت نشان دهید.

مداومت در واکنش به شرایط پر از استرس و سخت یکی از جنبه‌های مهم تربیت فرزندان است. این نوع واکنش به فرزندان شما کمک می‌کند که دیدگاهی صحیح نسبت به آن چه صحیح و آن چه اشتباه است داشته باشند و فضایی را در خانه برای‌شان مهیا می‌کند که در آن جا احترام متقابل به اعضا حکم‌فرماست. هر دوی این خصوصیات‌ها برای رشد سالم و صحیح فرزندان ضروری است.

با یکدیگر در مورد تربیت فرزندان اتفاق نظر داشته باشید.

کاترین همسر توانمندی برای ویلیام بورت بود. او بنیان گذار مؤسسه‌ی Saluation Army است. او و همسرش افرادی با اعتماد به نفس بالا بودند و زندگی مشترکِ شاد و پرثمری داشتند. کاترین پیش از ازدواج‌شان چهار قانون وضع نمود و امیدوار بود که آن چهار قانون در رابطه‌ی آن‌ها حفظ شوند. این قوانین عبارت بودند از: (۱) هرگز رازی مخفی نداشته باشیم. (۲) هرگز حساب‌های پولی‌مان جدا نباشد. (۳) برای حفظ هماهنگی در مورد اختلافات سخن بگوییم نه این که تظاهر کنیم اختلافی وجود ندارد. (۴) هرگز در حضور فرزندان بحث و جدل نکنیم.

قانونی که خانم بروت گذاشته بود برای تربیت فرزندان بسیار ضروری است. فرزندان به اندازه‌ی کافی بالغ نیستند که بدانند چگونه باید صحنه‌ی نزاع والدین را در ذهن خود تجزیه و تحلیل کنند. تأثیری که نزاع‌های والدین بر فرزندان می‌گذارد و پیغامی که به آن‌ها منتقل می‌کند این است او عامل اختلاف بین والدین است. بنابراین هرگاه والدین دعوا می‌کنند او فکر می‌کند علت دعوا او است.

اما قضیه زمانی جدی‌تر می‌شود که والدین عدم رضایت خود نسبت به روش طرف مقابل در تربیت فرزندان را در حضور آن‌ها عنوان می‌کند و این کار آن‌ها باعث می‌شود که فرزند آن‌ها برای تربیت احترامی قائل نباشد. گاهی یک کودک ممکن است ابتکار عمل به خرج داده و یکی از والدین را علیه دیگری بشوراند.

پدری را در نظر بگیرید که در مورد تنبیه‌های سختی که همسرش نسبت به بچه روا می‌دارد با پسر خود سخن می‌گوید و یک بار زمانی که او به خانه باز می‌گردد پسر به پدر اعتراض می‌کند و می‌گوید که مادرش او را به سختی

تنبیه کرده است. اگر پدر به این مسئله واکنش نشان دهد، نتیجه آن خواهد شد که پسر در ذهنش تمام احترامی که نسبت به مادر و نسبت به کل مفهوم تربیت دارد را از دست خواهد داد، این امر باعث می‌شود که روند رشد سالم او مختل شود و بچه آسیب ببیند.

استوار بایستید.

در اینجا به سناریوی شایعی اشاره می‌کنم. دختر بچه‌ای چیزی از مادر می‌خواهد و مادر نمی‌پذیرد. کودک شروع به گریه می‌کند و بر خواسته‌های خود پافشاری می‌کند. مادر نمی‌تواند فشار شنیدن گریه و جیغ‌های فرزندش را تحمل کند، تسلیم آن چه فرزندش می‌خواهد می‌شود. کودک می‌آموزد که اگر بلندتر و طولانی‌تر گریه و جیغ و داد کند می‌تواند آن چه مادرش نمی‌خواهد به او بدهد را از مادرش بگیرد. این کار مادر این پیغام را به فرزند می‌رساند و می‌گوید: "نهایتاً مادرم بر اساس صحیح و غلط بودن یک چیز آن را به من نمی‌دهد بلکه بر اساس راحتی و آسایش خود آن را به من می‌دهد، اگر من بتوانم واقعاً باعث ناراحتی مادرم شوم می‌توانم چیزهای بسیاری از او بگیرم."

کتاب مقدس به ما می‌آموزد که نباید قسم بخوریم، زیرا بر آن چه می‌گوئیم اعتمادی راسخ داریم. یعقوب می‌گوید: «اما مهم‌تر از همه، ای برادران من، سوگند مخورید، نه به آسمان، نه به زمین و نه به هیچ چیز دیگر. بگذارید "بله" شما همان بله باشد و "نه" شما همان نه، مبدا محکوم شوید.» (یعقوب ۵: ۱۲، همچنین متی ۵: ۳۳ - ۳۷ را بخوانید).

درست همان طور که خداوند در تمام راه‌های خود وفادار و راسخ است، پیروان او نیز باید در کارهای خود مداومت داشته باشند. فرزندان این را از والدین خود می‌آموزند.

اما پیغام مهم دیگری وجود دارد که از طریق تسلیم نشدن مادر به جیغ و فریادهای فرزند به او منتقل می‌شود. وقتی که مادر قاطع باقی می‌ماند دختر می‌آموزد که اوقاتی وجود دارد که آن چه می‌خواهد را دریافت نخواهد کرد. این امر در واقع حقیقتی است که در زندگی در زمان بلوغ با آن روبرو خواهد شد. اگر کودکان قانع بودن را در زندگی خود که با واژه‌ی "نه!" همراه است، نیاموزند، در بزرگسالی تبدیل به افرادی غمگین و ناشکر می‌شوند. زندگی با خود بسیاری چیزها می‌آورد که دوستشان نداریم و آرزوهای دست نیافته و بسیاری در زندگی هر کدام از ما وجود دارد. والدین مسئولیت بزرگی بر دوش خود دارند و باید به فرزندان خود بیاموزند زمانی که "نه!" می‌شنوند، باز هم شکرگزار باشند و یکی از بهترین روش‌ها این است که در بله و نه گفتن‌های خود مداومت داشته باشند.

بر اهمیت احترام تأکید کنید.

واکنش‌های یکسان و مداوم والدین به پافشاری و سرسختی کودکان به کودکان کمک می‌کند تا مفهوم احترام را درک کنند. دابسون؛ چنین می‌گوید: "زمان‌هایی وجود دارد که کودکی سرسخت مشت‌هایش را گره می‌کند و به والدین خود هشدار می‌دهد و آن‌ها را به چالش می‌کشد. این کودک سرکش نیست و با والدین خود در درونش هیچ گونه خصومتی ندارد، او تنها می‌خواهد بداند که موانع و حدود تا کجا است و چه کسی است که این حد و حدود را تعیین می‌کند و بر آن‌ها پافشاری می‌نماید. بسیاری از کارشناسان علوم

تربیتی می‌گویند بهتر است با بچه‌ها مدارا شود و والدین تسلیم شوند، اما هیچ راهی برای اصلاح رفتار این کودکان ارائه نمی‌دهند. آن‌ها به اهمیت درک والدین تأکید می‌کنند و من هم با سخن آن‌ها موافقم اما ما باید به فرزندان خود نیز بیاموزیم که آن‌ها نیز باید نکاتی را در مورد والدین خود بفهمند و آن‌ها را بشناسند."

احترام به افرادی که احترام‌شان واجب است، جزء ارزش‌های مهم کتاب مقدس است. یکی از نتایج تربیت مستمر فرزندان از سوی والدین این است که کودکان برای والدین خود احترام قائل شوند. عبرانیان ۱۲: ۹ می‌گوید: «به علاوه، همه‌ی ما پدران زمینی داشته‌ایم که تأدیب‌مان می‌کردند، و ما به آن‌ها احترام می‌گذاشتیم. حال، چقدر بیشتر باید پدر روح‌های‌مان را اطاعت کنیم تا حیات داشته باشیم.»

چهار فرمان از ده فرمان درباره‌ی ارتباط ما با خداوند است. شش فرمان دیگر درباره‌ی ارتباط ما با افراد است و اولین از این شش فرمان درباره‌ی احترام گذاشتن به والدین است. «پدر و مادر خود را گرمی‌دار تا در سرزمینی که بپوه خدایت به تو می‌بخشد، روزهایت دراز شود.» (خروج ۲۰: ۱۲) پولس این فرمان را چنین تشریح می‌کند: «پدر و مادر خود را گرمی‌دار.» (افسیان ۶: ۲) آموختن احترام به والدین جنبه‌ای کلیدی رشد یک کودک است.

فرزندان با آموختن احترام به والدین می‌فهمند که احترام ارزش مهمی در زندگی افراد دارد. از همین آموزش است که سعی می‌کنند به دیگران احترام بگذارند. پولس چنین تعلیم می‌دهد: «دین خود را به همگان ادا کنید: اگر مالیات است، مالیات بدهید: اگر خراج است، خراج پردازید، اگر احترام است، احترام بگذارید، و اگر اکرام است تکریم کنید.» (رومیان ۱۳: ۷) کتاب مقدس به ایمانداران می‌گوید که به دیگران احترام بگذارند. (اول

تسالونیکیان ۵: ۱۲) مثالی که در عبرانیان ۱۳: ۷ وجود دارد اطاعت و تسلیم شدن به رهبران مسیحی را به ما یاد می‌دهد. پولس بارها کارمندان مسیحی را تشویق می‌کند تا کارفرمایان بی‌ایمان خود را اطاعت کنند. (افسسیان ۶: ۵ و کولسیان ۳: ۲۲؛ اول تیموتائوس ۶: ۱؛ تیتوس ۲: ۹) پولس حتی تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید: «ای غلامان، با کمال احترام تسلیم اربابان خود باشید، نه فقط تسلیم نیکان و مهربانان، بلکه کج خلقان نیز.» (اول پطرس ۲: ۱۸) واضح است احترام به افرادی که دارای اقتدار و جایگاهی هستند نیز یکی از نکات کلیدی در زندگی مسیحی است.

متأسفانه این ارزش‌ها به سرعت در جامعه‌ی ما از بین می‌رود. اغلب وقتی معلمی شاگردی را توبیخ می‌کند یا مربی ورزشکاری را از تیم حذف می‌کند، والدین به شدت واکنش نشان می‌دهند و اعتراض می‌کنند. نتیجه این می‌شود که دستان معلم بسته می‌شود و نمی‌تواند کودک را تربیت کند. البته گاهی شرایطی بحرانی پیش می‌آید که والدین باید مداخله کنند اما والدین پیش از مداخله باید شرایط را سبک و سنگین کنند، زیرا احترام به معلمان اصلی است که باید کمک کنند تا در کودک‌شان نهادینه شود.

همین اتفاق در کلیساها نیز می‌افتد. ممکن است پدر و مادری دائماً به کودک خود در مورد عمل کردن کانون شادی یا مشارکت جوانان اعتراض کنند و بگویند: "ما این کارها را این طور انجام نمی‌دادیم؟ چرا آیات کلام را حفظ نمی‌کنی؟ وقتی ما در کانون شادی بودیم این کار را انجام می‌دادیم و این کار را انجام نمی‌دادیم. به ما منظم بودن را در کانون شادی آموختند." عجیب است اما چنین جملاتی می‌تواند نتیجه‌ی عکس بر کودکان داشته باشد. اگر کودکان بدانند که والدین به رهبران جوانان کلیسا و معلمان کانون شادی احترام نمی‌گذارند، احتمالاً خود نیز به آن‌ها احترام نخواهند گذاشت و سپس رهبران کلیسا را نیز اطاعت نخواهند کرد. اگر والدین می‌خواهند از

معلم کانون شادی یا جوانان انتقاد کنند باید نزد رهبر این گروه‌ها یا رهبران کلیسا مثلاً شبان این کار را انجام دهند. آن‌ها نباید کودکان را درگیر این مسئله بکنند.

چنین انتقاداتی در حضور فرزندان می‌تواند نشانه‌ای از عدم امنیت در والدین باشد. این والدین هستند که به سپردن فرزندان خود برای آموزش توسط دیگران تمایلی ندارند و می‌خواهند کنترل فرزندان خود را تنها خود به دست گیرند. آن‌ها وقتی شخص غریبه‌ای سعی می‌کند فرزندشان را تحت تأثیر قرار دهد، احساس خطر می‌کنند. نتیجه‌ی نهایی این است که این فرزندان نهایتاً تحت کنترل چنین والدینی طغیان و سرکش رشد خواهند کرد.

تربیت برای اصلاح و رفاه فرزندان است نه نام و جایگاه ما

نکته‌ی آخری که می‌خواهم درباره‌ی تربیت فرزندان بگویم این است. تربیت فرزندان در ابتدا برای خیر و صلاح خود آن‌ها است نه به خاطر این که والدین آن‌ها جزء رهبران کلیسا هستند. این حقیقت که والدین به خاطر رفتار اشتباه فرزندان تحقیر می‌شوند از لحاظ اهمیت در جایگاه دوم قرار دارد. زمانی که فرزندان تنها به خاطر این که فرزند یک خادم هستند و به آن‌ها گفته شود که حتماً باید کاری را انجام دهند یا ندهند، نهایتاً کار به جایی خواهد رسید که این فرزندان در مقابل خدمت والدین خود در کلیسا خواهند ایستاد. ما به عنوان افراد بالغ به فراخوان خداوند برای خدمت پاسخ داده‌ایم نه فرزندان ما! همسر ما هم زمانی که تصمیم به ازدواج با ما می‌گیرد به خدمت لیبک می‌گوید، اما فرزندان ما خود انتخاب نکرده‌اند که در خانواده‌های خادم متولد شوند. گفتن چنین جملاتی مبنی بر این که: "دیگران

چه فکری می‌کنند؟" یا "فرزند یک خادم نباید این گونه رفتار کند!" روش خوبی برای انگیزه بخشیدن به فرزندان برای داشتن زندگی مقدس نیست. رهبران نابالغ افرادی هستند که ممکن است چنین چیزهایی را به فرزندان خود بگویند. این باعث تأسف است، اما خواندگی ما نباید نیروی محرک توبیخ‌های ما نسبت به کارهای اشتباه فرزندان مان باشد.

ما از فرزندان خود می‌خواهیم که دعا کرده و کلام بخوانند، زیرا این برای آن‌ها خوب است و نه این که چون آن‌ها فرزندان خادمین مسیحی هستند. هر کودکی باید مقدس زندگی کند، این خواسته‌ی ما برای تمام کودکانی است که در جامعه زندگی می‌کنند که کودکان رهبران کلیسا هم جزء آن‌ها محسوب می‌شوند.

هر کودک باید مقدس زندگی کند. اگر ما از رفتن کودکان مان به مکان‌ها یا مراسمی ممانعت می‌کنیم به آن دلیل که آن مکان‌ها برای‌شان مفید نیستند نه این که به عنوان فرزندان رهبران کلیسا نباید در چنین جاهایی دیده شوند. افراد اغلب به خاطر رفتار فرزندان رهبران کلیسا گله و شکایت می‌کنند. اگر گفته‌ی آن‌ها صحیح است آن فرزندان باید توبیخ و تأدیب شوند اما نهایتاً فرزندان باید در خود به این نتیجه برسند که تأدیب آن‌ها به خاطر عملکرد اشتباه آن‌ها بوده و به سود خود آن‌ها است و اگر کسی انتقادی می‌کند در نهایت برای خیر و صلاح آن‌هاست. همچنین باید بگوییم که فرزندان ما نباید در بین گروهی از کودکان مسیحی از جایگاه ممتاز و رفتار ویژه‌ای برخوردار باشند. آن‌ها نباید در کلیسا از امتیازات ویژه‌ای برخوردار باشند.

هر دو فرزند من در دهه‌ی سوم از زندگی خود هستند و مشتاقانه در خدمات جوانان برای مسیح شرکت می‌کنند. یکی از آن‌ها به عنوان عضو رسمی و تمام وقت و دیگری به عنوان عضو داوطلب. اما هیچ کدام از آن‌ها

در زمان جوانی خود از رفتار و امتیازات ویژه‌ای برخوردار نبودند. گاهی در اردوهای موعظه کرده‌ام که آن‌ها در آن اردو حضور داشتند و افراد بسیاری که در آن اردو بودند، حتی نمی‌دانستند که آن‌ها فرزندان من هستند، گاهی خود فرزندان من به من و همسر من می‌گفتند که با آن‌ها صحبت نکنیم. (و وقتی خودشان می‌آمدند و با ما صحبت می‌کردند بسیار شاد می‌شدیم.)

زمانی که پسر من احساس کرد خداوند او را برای خدمت در بین جوانان برای مسیح می‌خواند، من و همسر من بسیار خوشحال شدیم. اما بیش از اندازه او را برای انجام این خدمت تشویق نکردیم، می‌خواستیم او خود بتواند متقاعد شود که این خداوند است که او را برای این خدمت می‌خواند بدون این که ما او را مجبور کرده باشیم. بنابراین پس از آن که مدرک مهندسی نرم افزار خود را گرفت و به ما گفت که می‌خواهد به گروه جوانان برای مسیح، بپیوندد. به او گفتیم که او ابتدا باید کاری بیابد و به آن کار مشغول شود، اما پس از یک سال که در بازار کار مشغول شده بود، او به ما گفت که شکی ندارد خداوند او را برای این خدمت خوانده است و ما هم به او این آزادی و فرصت را دادیم که به دنبال خواندگی خود برود.

نتیجه‌گیری

نکته‌ای که بارها و بارها در این فصل به آن اشاره کردیم، این است که ما باید آگاهانه و دائماً در بزرگ کردن فرزندانمان بر اساس اصول کتاب مقدس کوشا باشیم. این کار مهمی است اما کاری آسان نیست. غالباً ما وسوسه می‌شویم که به روش‌هایی عمل کنیم که روش‌های کتاب مقدسی نیستند، بنابراین باید با جدیت فکر کنیم و با همسرمان در مورد این نکات

صحبث کنیم تا بتوانیم به یاری یکدیگر طوری رفتار کنیم که باعث جلال
نام خداوند شده و برای فرزندانمان مفید واقع شویم.

فصل سیزدهم

هدایت فرزندان

پیش‌تر از شبان و الهی‌دان پرزبیتی به نام روبرت دبنی؛ برای‌تان نقل قول کردم. او می‌گوید: "آموزش و تربیت کودکان برای خداوند، مهم‌ترین کاری است که بر زمین انجام می‌شود." خانه اولین جایی است که فرزندان در مورد مهم‌ترین مسائل زندگی آموزش می‌بینند. بیشترین بخش‌های کتاب امثال مخصوصاً بخش‌های ۱ تا ۹ در مورد آن چه والدین به فرزندان خود تعلیم می‌دهند و آن پاسخی که فرزندان به این تعلیم می‌دهند، سخن می‌گوید. نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که مهارت‌های زندگی را فرزندان در مدارس خود بیاموزند. همه‌ی مدارس امروزه بر برنامه‌ای آکادمیک و انتقال دانش به فرزندان ما متمرکز می‌شوند و توجه‌ی کمی به یاد دادن ارزش‌های مسیحی دارند. به عنوان مثال فرهنگ غربی به فرزندان ما یاد نمی‌دهد که رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج اشتباه است. متأسفانه بسیاری از کلیساها نیز بر این تعلیم تأکید نمی‌کنند. احتمالاً این به آن خاطر است که بسیاری از جوانان روابط جنسی خارج از ازدواج دارند و کلیساها می‌ترسند اگر در مورد قباحت این امر سخنی بگویند، جوانان احساس ناراحتی کرده و احتمالاً دیگر

به کلیسا نیایند. عجیب نیست که آمار و ارقام نشان می‌دهد بسیاری از فرزندان بالغ در کلیساهای انجیلی، دیدگاهی کتاب‌مقدسی درباره‌ی روابط جنسی ندارند. این که رابطه‌ی جنسی مختص زن و مردی است که با یکدیگر ازدواج کرده‌اند، در این مورد خاص مخصوصاً تأثیرگذاری فرهنگ بر جوانان بسیار بیشتر از کلیسا و خانواده است و این حقیقت به این نکته اشاره می‌کند که والدین باید فرزندان خود را به حفظ اخلاقیات مسیحی ترغیب نمایند. هدایت کودکان در خانه از طریق روش‌های مختلفی انجام می‌شود در این فصل به برخی از این روش‌ها نگاهی می‌اندازیم.

هدایت عملی از طریق زندگی

چیپ اینگرام؛ در کتاب عالی خود به نام "پدر و مادری مؤثر در دنیای بی‌ثمر" می‌گوید: "همیشه شخصیت ما بیشتر از تعلیم ما بر فرزندان تأثیر می‌گذارد." نمی‌دانم آیا در کتاب‌مقدس آیه‌ای برای دفاع از این دیدگاه وجود دارد یا خیر. اما کتاب‌مقدس همواره بر اهمیت الگوها و قدرتی که کلمات در تغییر شخصیت انسان‌ها دارند سخن می‌گوید. ترجیح می‌دهم چنین بگویم که شخصیت هم تأثیر می‌گذارد و هم تعلیم می‌دهد.

با این وجود کتاب‌مقدس به طور قطع در مورد قدرت الگوهای شخصیتی و تأثیرگذاری آن‌ها بر شخصیت دیگران سخن می‌گوید. پولس می‌گوید: «پس، از من سرمشق بگیرید، چنان که من از مسیح سرمشق می‌گیرم.» (اول قرنتیان ۱۱: ۱)

او حداقل پنج بار چنین ادعایی را عنوان می‌کند. (اول قرنتیان ۴: ۱۶، ۱۰: ۳۳؛ فیلیپیان ۳: ۱۷؛ اول تسالونیکیان ۱: ۶؛ دوم تسالونیکیان ۳: ۹) او به فرزند روحانی خود تیموتائوس چنین می‌گوید: «ولی تو تعلیم و رفتار و

هدف و ایمان و صبر و محبت و تحمل مرا و آزارهایی را که دیدم و رنج‌هایی را که کشیدم، نظاره‌گر بوده‌ای و از آن چه در انطاکیه، قونیه و لستره بر سرم آمد و آزارهایی که به من رسید، نیک آگاهی. اما خداوند مرا از آن همه رهانید.» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۰ - ۱۱) دونالد گاترین به ما نشان می‌دهد واژه‌ای که به "پیروی کردن" ترجمه شده است (Parakoloutho) خود به معنای "دنبال کردن یک الگو" است. زندگی پولس مانند کتابی مکتوب در جلوی دیدگان تیموتائوس بود و او مشاهده کرده بود که پولس در شرایط مختلف چگونه عمل می‌کند.

دیدگاه‌های عمیق فرزندان نسبت به خداوند به شدت تحت تأثیر رفتار والدین آن‌ها قرار دارد. اشعیا از مثال محبت یک مادر برای نشان دادن محبت خستگی‌ناپذیر و همیشگی خداوند نسبت به فرزندان استفاده می‌کند و می‌گوید که محبت خداوند از محبت مادرانه نیز فراتر می‌رود. «آیا ممکن است مادر کودک شیرخواره‌ی خود را فراموش کند، و بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان ممکن است فراموش کنند، اما من هرگز تو را فراموش نخواهم کرد.» (اشعیا ۴۹: ۱۵) با این که این مثال محبت وفادارانه‌ی خداوند را با محبت مادری که وفادار نیست مقایسه می‌کند، باز به این معنا است که یک مادر وفادار با محبت همیشگی می‌تواند نمونه‌ای بارز از محبت خداوند باشد.

یک مادر نه ماه سختی بارداری و سپس درد زایمان را برای به دنیا آوردن فرزندش متحمل می‌شود، او در طول نه ماهی که کودکش در رحم اوست و سپس ماه‌های اولیه‌ی زندگی کودکش برای او تغذیه‌ای مناسب مهیا می‌نماید. او این خوراک را با وجود و جسم خود برای کودک مهیا می‌کند. حتی پس از آن مادر مسئولانه به نگهداری و مراقبت کودک می‌پردازد. تا دیر وقت بیدار می‌ماند و این کار او با مراقبت ماورالطبیعی و فداکاری

بی‌نهایت الهی مقایسه می‌شود. همه‌ی این چیزها به تدارک الهی برای نیازهای ما و قربانی ابدی مسیح اشاره می‌کنند. محبت یک مادر نسبت به فرزندان سرکش خود تصویری از محبت خداوند است که محبت جاودانه‌ی او نسبت به خلقت سرکشش باعث شد تا فرزند خود را برای نجات ما بفرستد.

پدرها نمایانگر محبت پدر هستند. «چنان که پدر بر فرزندان خود رؤوف است، هم چنان خداوند نیز بر ترسندگان خویش رؤف می‌کند.» (مزامیر ۱۰۳: ۱۳) آن‌ها هم چنین نمایانگر وفاداری خداوند در مرتفع ساختن نیازهای ما محسوب می‌شوند. «حال اگر شما با همه‌ی بدسیرتی‌تان، می‌دانید که باید به فرزندان خود هدایای نیکو بدهید، چقدر بیشتر پدر شما که در آسمان است به آنان که از او بخواهند، هدایای نیکو خواهد بخشید.» (متی ۷: ۱۱)

در این قسمت تأکید بر این است که چقدر خداوند قابل اعتمادتر است. کسی که تجربه‌ی داشتن چنین والدینی را ندارد و چنین محبت و وفاداری دائمی را از سوی پدر و مادر زمینی خود دریافت نکرده، برای او ایمان به این که خداوند او را محبت می‌کند و به او توجه دارد و در همه‌ی تجربیات زندگی در کنار اوست، بسیار سخت است. متأسفانه باید بگویم که در زندگی افراد بسیاری که والدین آن‌ها ثابت کرده‌اند غیرقابل اعتماد هستند و عمیقاً باعث ناامیدی فرزندان خود شده‌اند، برای آن‌ها بسیار دشوار است که باور کنند خداوند مراقب آن‌ها است.

فرزندان از طریق مشاهده‌ی رفتار والدین خود چیزهای بسیاری می‌آموزند. آن‌ها به طور مستقیم رفتار والدین خود را به عنوان رفتار پذیرفته شده می‌پذیرند و همان رفتار را تکرار می‌کنند. دی.ال.مودی؛ داستان مادری را بیان می‌کند که وقتی زنگ خانه به صدا در می‌آید، غافلگیر شده و شیشه‌ای که در دست دارد را می‌شکند و وقتی به آشپزخانه باز می‌گردد می‌بیند

که دختر او که فکر کرده شکستن شیشه کار صحیحی است هر چه شیشه در آشپزخانه بوده را شکسته است.

در سریلانکا پدر و مادرها اغلب برای مصلحت‌های کوتاه مدت به فرزندان خود دروغ می‌گویند. ممکن است به فرزند خود بگویند که به مهمان ناخوانده‌ای که پشت در است، بگویند که آن‌ها در خانه نیستند. ممکن است بگویند اگر غذای خود را تا آخر نخورید، اژدها شما را خواهد خورد. وقتی پدر خانواده برای سفری طولانی خانه را ترک می‌کند و فرزند خانواده به خاطر دوری پدر گریه می‌کند، ممکن است مادر خانواده بگوید که پدر او برای خرید رفته و زود باز می‌گردد. فرزند این خانواده به زودی به این نتیجه می‌رسد که (والدین او که او آن‌ها را مسیحیان متعهد می‌داند) اغلب برای رسیدن به اهداف کوتاه مدت دروغ می‌گویند و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که دروغ گفتن برای مسیحیان امری پذیرفته شده است.

اخلاقیات مسیحی بسیار متفاوت از اخلاقیات و فرهنگ دنیایی است که امروزه در آن زندگی می‌کنیم. فرزندان ما از طریق ارتباطات شخصی و رسانه‌ها با اخلاقیات و فرهنگ جامعه روبرو خواهند شد. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که زندگی بر اساس اصول مسیحی در دنیای امروز عملی نیست. والدین مسیحی با زندگی بر اساس اصول کتاب مقدسی می‌توانند ثابت کنند که چنین دیدگاهی اشتباه است و با زندگی کتاب مقدسی خود می‌توانند به فرزندان خود این پیغام را برسانند که اخلاقیات مسیحی در عصر حاضر نیز کاربرد دارد.

خانواده‌ای در هندوستان با قطار به مسافرتی طولانی می‌روند و پدر آن‌ها با پرداخت رشوه موفق می‌شود صندلی‌های بسیار خوب، در جایی خوب، برای آن‌ها رزرو کند، آن پسر در ذهن خود با این سؤال روبرو می‌شود که چه اتفاقی افتاد؟ بعد از آن پدر باز هم با پرداخت رشوه او را به بهترین

دانشگاه می‌فرستد. وقتی پسر در مورد درست بودن عمل او از او می‌پرسد پدر به او پاسخ می‌دهد: "بله! همه این کار را می‌کنند!" بعدها وقتی والدین از اخراج شدن پسرشان به خاطر تقلب در امتحانات شوکه می‌شوند و از پسر خود می‌پرسند: "پسرم چرا این کار را کردی؟" پسر پاسخ می‌دهد: "همه این کار را می‌کنند!"

وقتی والدین خطا می‌کنند.

فرزندان وقتی ببینند که والدین آن‌ها اصول مسیحی را زیر پا می‌گذارند، به احتمال بسیار زیاد آن‌ها از مسیحیت روی گردان خواهند شد. این امر بسیار جدی است. عیسی می‌گوید: «او را بهتر آن می‌بود که سنگ آسیایی به گردش بیاویزند و به دریا افکنند تا این که سبب لغزش یکی از این کوچکان شود.» (لوقا ۱۷: ۲) بسیاری از رهبران مسیحی بر طبق آمار در سنین جوانی در طغیان علیه وضع موجود جامعه به مسیح ایمان می‌آورند. آن‌ها وضع موجود اجتماع را ریاکارانه و غیرقابل اعتماد می‌دانند و اعتماد کرده و دل خود را به سوی مسیحیت می‌گشایند. این افراد علیه آن چه به نظر آن‌ها غیر قابل اعتماد بوده و در زندگی والدین خود آن را دیده‌اند قیام می‌کنند و رو به مسیح می‌آیند که زندگی قابل اعتماد و مطمئنی را به آن‌ها وعده می‌دهد.

پذیرش مسیحیت اصیل و زنده نتیجه‌ی تضاد آن‌ها با سنت‌های مذهبی والدین‌شان است. اکنون آن‌ها تبدیل به رهبر شده و فرزندان آن‌ها به سن جوانی رسیده‌اند. برای فرزندان آن‌ها طغیان علیه وضع موجود یعنی سرکشی و طغیان علیه مسیحیت. بنابراین والدین مسیحی باید هر آن چه می‌توانند را انجام دهند تا به فرزندان خود بیاموزند که مسیحیت یک ایمان واقعی و

اصیل است. فرزندان می‌بینند والدین مسیحی آن‌ها فعالانه در آئین‌های مسیحی شرکت می‌کنند، اما اصول مسیحیت را می‌شکنند و تبدیل به افرادی می‌شوند که آن‌ها را "مسیحیان شناسنامه‌ای" می‌نامیم. این‌ها افرادی هستند که مسیحیت را به عنوان بخشی از هویت اجتماعی و فرهنگی خود می‌پذیرند و کلیسا را مؤسسه‌ای می‌دانند که آن هویت را تقویت می‌بخشد. برای آن‌ها کلیسا جایگاه رفیعی دارد. آن‌ها در مراسم کلیسایی شرکت می‌کنند و حتی ممکن است در کلیسا منصب‌هایی نیز داشته باشند. اما درست مانند والدین‌شان آن‌ها هم اصول کتاب مقدس را نگاه نمی‌دارند.

این شرایط بسیار خطرناک است. کلیسا زمانی آسیب می‌بیند که اعضای تأثیرگذار آن از اصول ابتدایی‌ای که باید در زندگی کلیسایی رعایت شود اطاعت نمی‌کنند. برای خود مسیحیان شناسنامه‌ای نیز شرایط خطرناک است. آن‌ها با وجود این که در کلیسا هستند و اصول مسیحیت را می‌دانند، اما از آن‌ها پیروی نمی‌کنند. عیسی سرنوشت چنین مسیحیانی را با این جملات می‌خکوب کننده تشریح می‌کند: «غلامی که خواست اربابش را می‌داند و با این حال، خود را برای انجام آن آماده نمی‌کند، تازیانه‌ی بسیار خواهد خورد. اما آن که خواست اربابش را نمی‌داند و کاری می‌کند که سزاوار تنبیه است، تازیانه‌ی کمتر خواهد خورد. هر که به او بیشتر داده شود، از او بیشتر نیز مطالبه خواهد شد: و هر که مسئولیتش بیشتر باشد، پاسخگویی‌اش نیز بیشتر خواهد بود.» (لوقا ۱۲: ۴۷ - ۴۸)

همچنین باید بگویم فرزندان رهبران مسیحی بسیاری را ملاقات کرده‌ام که پس از مشاهده‌ی رفتار والدین خود در خانه باز هم تصمیم گرفته‌اند که شاگردان راستین مسیح باشند. در چنین شرایطی تأثیر فیض بیشتر از تأثیر اشتباه والدین آن‌ها بوده است.

با این وجود همه‌ی ما می‌دانیم که از حفظ کامل اصول کلام خدا ناتوان هستیم. یعقوب ۳: ۲ خطاب به معلمان چنین می‌گوید: «ما همه بسیار می‌لغزیم. اگر کسی در گفتار خود نلغزد، انسانی کامل است و می‌تواند تمامی وجود خود را مهار کند.» ما می‌توانیم با عذرخواهی از اعضای خانواده‌ی خود تا حد بالایی از این تخریب جلوگیری کنیم. در این باره در فصل ۹ صحبت کردیم. گفتیم زمانی که یکی از اعضای خانواده مخصوصاً پدر کار اشتباهی می‌کند ابری سنگین بر فضای خانه حکم‌فرما می‌شود. اعضای دیگر در خانه به خاطر اشتباه فرد خاطی مأیوس، خشمگین، ناراحت و مضطرب می‌گردند. زمانی که فرزندان به سن جوانی می‌رسند، هر موضوع اشتباه را زیر سوال می‌برند. وقتی آن‌ها ببینند که والدین‌شان از پذیرش و اعتراف به گناه خود سرباز می‌زنند، اصالت ایمان آن‌ها زیر سؤال می‌رود. پذیرش و اعتراف به گناه اصلی عملی در زندگی مسیحی است. زمانی که عضوی از خانواده که اشتباهی مرتکب شده اشتباه خود را بپذیرد و عذرخواهی کند، جو سنگین خانه از بین می‌رود و شادی به خانه باز می‌گردد.

وقتی فرزندان من کوچک بودند، وقتی زیر فشار کاری زیادی بودم، گاهی بی‌دلیل با آن‌ها برخورد می‌کردم. وقتی چنین کاری می‌کردم می‌دانستم باید از آن‌ها عذرخواهی کنم. اما اغلب توجیهات بسیاری برای اجتناب از این قدم تحقیرکننده ارائه می‌دادم. چنین استدلال می‌کردم که برای کودکان خوب است با چنین شرایطی روبرو شوند، زیرا زمانی که بزرگ شده و وارد دنیا شوند با رفتارهای غیرمنطقی بسیاری روبرو خواهند شد. اما می‌دانستم که دلایل من در واقع قابل قبول نیستند. می‌دانستم که باید نزد آن‌ها بروم و عذرخواهی کنم. با این که عذرخواهی از کودکان به ظاهر برای والدین تحقیرکننده است، اما ایمان دارم که والدین با انجام این کار احترام فرزندان‌شان را نسبت به خود جلب می‌کنند، درست برخلاف آن زمانی که آن‌ها از

معذرت خواهی اجتناب می‌کنند و اقتدار روحانی خود را از دست می‌دهند. شاید آن‌ها آرامش ظاهری خود را با دریافت احترام فرزندان حفظ می‌کنند و با خود می‌اندیشند که احترام گذاشتن به والدین وظیفه‌ی فرزندان است، اما در واقع اعتبار خود را نزد فرزندان از دست می‌دهند. نام خداوند به خاطر گناه آن‌ها بی‌حرمت می‌شود و این بی‌حرمتی با اجتناب آن‌ها از پذیرش و اقرار گناهان‌شان بیشتر می‌شود.

وقتی والدین مسیحی از همسر و فرزندان خود عذرخواهی می‌کنند به فرزندان خود می‌آموزند که می‌شود با اشتباه صادقانه برخورد کرد و مسئولیت اشتباه را پذیرفت. آن‌ها با پذیرش رفتار غیرمقدس خود احترام نام مقدس خداوند را حفظ کرده و حرمت می‌نهد. بنابراین عذرخواهی باید یکی از اعمال متداول در خانه‌ی مسیحیان باشد.

هدایت از طریق تعلیم

یکی از مهم‌ترین متونی که در کتاب مقدس درباره‌ی واکنش قوم خداوند نسبت به سخنان خداوند سخن می‌گوید، در کتاب تثنیه باب چهارم آمده است. در اینجا نکات بسیاری وجود دارد که مشخص می‌کند افراد چگونه باید با کلام خداوند برخورد کنند. در بین این متن دو راهنمایی به والدین برای تعلیم کلام و بازگو کردن اعمال خداوند برای فرزندان توصیه شده است. تثنیه ۴: ۹ می‌گوید: «فقط مراقب و بسیار مواظب خویشان باشید مبادا این چیزها را که چشمان شما دیده است از یاد ببرید، و مبادا این‌ها در همه‌ی ایام عمرتان از دل شما بیرون رود، آن‌ها را به فرزندان‌تان و فرزندان فرزندان‌تان تعلیم دهید.» (تثنیه ۴: ۹) در آیه‌ی بعدی موسی از خداوند نقل قول کرده و چنین می‌گوید: «این را که چگونه آن روز در حوریب در حضور

یهوه خدای خود ایستاده بودید که خداوند مرا گفت: قوم را نزد من گرد آور تا سخنانم را به ایشان بشنوانم، تا بیاموزند که در تمامی روزهای زندگی خود بر زمین از من بترسند و بر فرزندان خویش نیز چنین بیاموزند.» (تثنیه ۴: ۱۰) در کتاب مقدس والدین مهم‌ترین معلمان کلام خداوند به فرزندان هستند. آن‌ها کلام خداوند را می‌شنوند و ترس خداوند در دل‌های‌شان قرار گرفته و آن را به فرزندان خود نیز می‌آموزند.

امثال ۱: ۸ تصویر خوبی از "تأثیر والدین بر فرزندان" به ما ارائه می‌دهد: «پسرم، به رهنمود پدر خویش گوش فراده و تعلیم مادر خویش را ترك منما.» (امثال ۱: ۸)

احتمالاً تفاوت بسیاری در بین "تعالیم" یک مادر و هدایت‌های یک پدر از دیدگاه کتاب مقدس وجود ندارد. این دو فعل در واقع مترادف‌هایی هستند که در شعر عبری زیاد استفاده می‌شود. دو جمله‌ای که تقریباً همان معنی را دارند. اما مهم است که بدانیم واژه‌ای که "تعلیم" ترجمه شده واژه‌ی متداول torah است که به پنج کتاب اصلی یهودیان نیز اشاره می‌کند.

به طور قطع اینجا بیشتر تعلیم متون و آیات کلام خداوند مد نظر است. اما واژه‌ای که برای نقش پدران اطلاق شده و "هدایت" ترجمه شده است با خود مفهوم "تأدیب، اصلاح، آموزش، تشویق و هشدار دادن" را به همراه دارد. این واژه‌ها بر کاربرد آیات کلام خدا تأکید می‌کنند.

با توجه به این که ما نباید در بین این دو معنا تفاوتی قائل شویم می‌توانیم بگوییم که کودکان هم باید در مورد آیات کلام تعلیم یابند و هم بتوانند آیات کلام را در زندگی خود به کار گیرند. معمولاً این مادران هستند که زمان لازم برای تعالیم مدون و سیستماتیک فرزندان خود را تنظیم می‌کنند و پدران اغلب فرزندان را در بحران‌های زندگی تشویق می‌کنند تا حقایق کلام خدا را به کار گیرند. البته گاهی این نقش‌ها جا به جا نیز می‌شود

اما نباید فراموش کنیم که پدران نقش مهمی در تعلیم کودکان دارند. کتاب امثال در آیات مختلف به این حقیقت اشاره می‌کند. (امثال ۱: ۸؛ ۴: ۱؛ ۶: ۲۰؛ ۱۳: ۱؛ ۱۵: ۵)

متن که مستقیماً درباره‌ی تعلیم کلام خداوند به فرزندان صحبت می‌کند در تثنیه ۶: ۶-۹ آمده است. «و این سخنان که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد. آن‌ها را به دقت به فرزندانت بیاموز، و حین نشستن در خانه و رفتن به راه، و هنگام خوابیدن و برخاستن، از آن‌ها گفتگو کن. آن‌ها را چون نشان بر دست خود ببند و چون علامت بر پیشانیت بگذار. آن‌ها را بر چارچوب در خانه‌ی خود و بر دروازه‌های خویش بنگار.» (تثنیه ۶: ۶-۹) هر جمله در این متن به نکته‌ی خوبی اشاره می‌کند که بدان نگاه خواهیم کرد و همچنین نگاهی عمیق‌تر به تثنیه باب چهار خواهیم انداخت.

کلام را به فرزندانت بیاموز!

به والدین توصیه می‌شود که "کلام را به دقت به فرزندانشان بیاموزند." (تثنیه ۶: ۷ الف) در زبان عبری واژه‌ی "آموختن با دقت" به معنای "تکرار" کردن است. صنعت تبلیغات اهمیت تأثیر تکرار را بر کودکان به خوبی درک کرده است. روزنامه‌ی *Houston Chronicle* چنین گزارش می‌دهد که: "بر اساس تحقیقات در سن دیگو مشاهده شده که نود و پنج ساعت از ساعات بعد از ظهر روزهای هفته و صبح‌های یکشنبه به کودکان اختصاص داده می‌شود. بر اساس این تحقیق که دو ماه به طول انجامید در هر ساعت کودکان بیست و یک تبلیغ تماشا می‌کنند. در این جا هم از اصل مداومت و تکرار یک اصل برای نهادینه ساختن آن استفاده می‌شود. این الگو بیشتر شبیه‌ی نوع تعلیمی است که مادران به فرزندان خود می‌دهند.

دوست دارم خود را معلم کتاب مقدس بنامم. هنر تفسیر کتاب مقدس را از طریق مطالعه‌ی کتاب‌های تفسیری و تعلیمی بسیاری (از کتاب‌خانه‌ی پدر خود) که اثر نویسندگان مشهور و برخی معلمان برجسته‌ی دانشکده‌های الهیات است آموختم. افرادی چون رابرت ترانیا، ذییل فولر، دونالد دمری، روبرت کولمن، جان اُزوالد و جوزف واتگ.

اما باز هم از آیات کلام خدا و حقایقی که من از کتاب مقدس دریافت کرده‌ام می‌توانم بگویم که تأثیرگذارترین معلم در زندگی من مادرم بوده است. معمولاً صبح‌ها او فرزندانش را بیدار می‌کرد. ما را به دور خود جمع می‌کرد و برای مان کلام می‌خواند. او عهدعتیق و عهدجدید را با ما می‌خواند.

مادر من در نوجوانی از زمینه‌ی بودیسم به مسیح ایمان آورده بود. تا آن جایی که من می‌دانم هرگز در هیچ کلاسی مبنی بر این که چگونه باید کلام را مطالعه کند شرکت نکرده بود. اما او کلام را می‌دانست و آن را به ما تعلیم می‌داد و پنج فرزند او تبدیل به مسیحیان متعهدی شدند که به طور داوطلبانه یا رسمی شروع به خدمت خداوند نمودند. همسر من هم با متابعت از الگوی مادرم از سن کم به فرزندان ما کلام را تعلیم داد. او ابتدا از کتاب مقدس تصویری از انتشارات دیوید سی. کوک استفاده نمود که با داستان‌های مصور کلام را توضیح می‌داد. او با هر فرزند خود دو بار کلام را مطالعه می‌کرد. وقتی که فرزندان شروع به خواندن کلام می‌کردند هر کدام به نوبه‌ی خود کلام را تکرار می‌کردند. همان طور که تعلیم‌های مادرم تأثیر فراوانی بر من گذاشته است من نیز تأثیرات تعالیم همسرم را بر فرزندانم مهمترین فاکتور انسانی می‌دانم که در تعهد فرزندانم نسبت به مسیح و خدمات مسیحی آن‌ها نقش داشته است.

در مورد کلام سخن بگویید.

تأثیر دیگری که در تثنیه باب ۶ آمده سخن گفتن در مورد کلام خدا است. «و این سخنان که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد.» (تثنیه ۶: ۶) تصویری که در این جا آمده انجام کارهایی است که تأثیری دائمی در زندگی‌های کودکان داشته باشد.

در این قسمت به جنبه‌های مختلف زندگی خانوادگی اشاره شده است. والدین زمانی که در خانه هستند باید در مورد کلام خدا سخن بگویند. زمان غذا خوردن در خانه بهترین زمان برای چنین مکالماتی است. اغلب در زمان غذا خوردن، فضایی صمیمی و گرمی در خانه‌ها حکم فرما است که بستر را برای سخن گفتن در بین اعضای خانواده مناسب می‌گرداند.

برخی از بهترین ساعات یک خانواده مخصوصاً زمانی که آن‌ها در مورد مهم‌ترین مسائل زندگی سخن می‌گویند بر سر میز شام سپری می‌شود. سپس به والدین فرمان داده شده که کلام خدا را به فرزندان خود "زمانی که در راهی می‌روند" تعلیم داده شود. در بسیاری از فرهنگ‌ها "راه رفتن" به معنای "با ماشین به همراه خانواده" به جایی رفتن ترجمه شده است. زمان‌هایی که خانواده به مسافرت می‌روند زمانی عالی برای داشتن مکالماتی زنده و پر طراوت است و نهایتاً به خانواده‌ها گفته شده زمانی که "می‌نشینند و زمانی که بر می‌خیزند" آن‌ها باید به فرزندان خود کمک کنند تا در ابتدا و انتهای روز خود در مورد خداوند بیاندیشند. این به آن‌ها کمک خواهد کرد که در طول روز خداپسندانه فکر و زندگی کنند.

با انجام این کار ما تأیید می‌کنیم که در همه‌ی اوقات خداوند بر زندگی ما حاکم است و او همراه ما است. بنابراین نباید بترسیم زیرا خداوند مراقب ما است. ما معمولاً از خداوند ناطاعتی می‌کنیم و ایمان داریم که خداوند به

طریقی ما را از آن شرایط عبور خواهد داد. پیغام‌هایی که از دنیا بر ذهن ما هجوم می‌آورند، تأثیر کلام خدا در ذهن ما را از بین می‌برند. بهترین روش غلبه بر آن چه دنیا قصد دارد به ما بقبولاند این است که ما دائماً با کلام خداوند در ارتباط باشیم. در عهدعتیق که مردم تحت بمباران اطلاعاتی غیر کتاب‌مقدسی رسانه‌های مختلفی که امروزه تحت تأثیر آن‌ها قرار داریم، قرار نداشتند. مردم زمان زیادی برای سخن گفتن درباره‌ی کلام خدا داشتند. در مقایسه با آن چه امروزه ما از دنیا دریافت می‌کنیم و تمام آن پیغام‌هایی که دنیا به ذهن و وجود ما القا می‌کند ما باید بیشتر از انسان‌های عهدعتیق کلام را در زندگی‌های خود مطالعه کرده و با آن در ارتباط باشیم تا حقایق کلام بتواند با تمام پیغام‌های منفی مبارزه کند. این مشکلی است که باید فوراً به آن رسیدگی کنیم.

بنابراین کلام خدا باید موضوع بحث‌ها و صحبت‌های روزمره‌ی ما باشد. این کار را می‌توانیم از طریق روشی که من آن را "شهادت‌های مبتنی بر کلام خدا" می‌خوانم، انجام شود که در آن درباره‌ی آن چه از کلام خدا آموخته‌ایم سخن می‌گوئیم. می‌توانیم قسمت‌هایی از کلام که درکش برای ما دشوار بوده را به بحث و تبادل نظر بگذاریم و موضوعات دشواری که با آن‌ها روبرو می‌شویم را با دیگران در میان بگذاریم و ببینیم که کلام درباره‌ی آن‌ها به ما چه می‌گوید. وقتی فیلمی را تماشا می‌کنیم یا برنامه‌ی تلویزیونی یا تبلیغی می‌بینیم، می‌توانیم آن را از فیلتر کلام خداوند عبور داده و بسنجیم. از آنجا که می‌خواهیم در آن چه انجام می‌دهیم از طریق کلام خداوند هدایت شویم، بنابراین با هر موقعیتی که روبرو می‌شویم سعی می‌کنیم تا بفهمیم کلام خداوند درباره‌ی آن چه می‌گوید. این موضوع برای فرزندان ما که همواره از طریق رسانه یا ارتباطات روزمره‌ی خود تحت بمباران منفی هستند نیز، مهم است.

به آن‌ها تعلیم داده می‌شود خوب است خودخواه باشید و از طریق آسیب زدن به دیگران پیشرفت کنید. اشکالی ندارد که بیرون از پیوند ازدواج رابطه‌ی جنسی داشته باشید و این‌ها نمونه‌هایی است که والدین ما با آن روبرو هستند. همان طور که در فصل پیش به شما گفتم، والدین باید در مورد موضوعاتی که فرزندان‌شان با آن‌ها درگیر هستند آگاهی داشته باشند تا بتوانند آن‌ها را مطابق با کلام خداوند هدایت کنند.

متأسفانه در دنیای امروز دیگر جایی برای صحبت‌های خانوادگی وجود ندارد. جوزف بیلی در سال ۱۹۷۰ در مقاله‌ای به نام "بهای سنگین تلویزیون" از گراهام بلین؛ روانشناس ارشد چنین نقل قول می‌کند که: "برنامه‌های تلویزیونی باعث شده‌اند تا در خانواده نقل و انتقال دیدگاه‌ها و اطلاعات در زمان مؤثر شامگاهی کاملاً از بین برود. هر کس می‌خواهد برنامه‌ی مورد علاقه‌ی خود را تماشا کند، بنابراین با عجله سعی می‌کند شام خود را تمام کند!" بیلی در ادامه چنین می‌گوید: "اعضای خانواده هرگز درباره‌ی این که در طول روز چه اتفاقاتی افتاده با هم سخن نمی‌گویند، بنابراین موضوعات جدی هرگز به بحث و تبادل نظر گذاشته نمی‌شود."

اکنون با ورود گوشی‌های هوشمند و دسترسی آسان به اینترنت این مشکل بسیار بیشتر هم شده است. معمولاً زمانی که خانواده برای صرف غذا به رستوران می‌روند، فرزندان و گاهی هم والدین زمان خود را با گوشی‌های همراه سپری می‌کنند. با این وجود در دنیای امروز اینترنت روش‌هایی جالب برای مکالمات بسیاری از مردم ارائه می‌دهد و از واژه‌ی chat در ارتباطات اینترنتی استفاده می‌کند. می‌دانم که پسر م مکالماتی خوب در مورد موضوعات مهم زندگی در اینترنت با دوستانش دارد. گاهی فرزندانم در اتاق دیگر هستند اما باز هم اینترنت را بهترین روش برای صحبت کردن و گپ زدن با من می‌دانند و سؤالاتی که دارند را در آنجا مطرح می‌کنند.

کلام خداوند را ارجمند بدانید.

علاوه بر موضوعاتی که در بالا به آنها اشاره کردیم تثبیه باب چهار به ما می‌گوید مهم است که اعمال خداوند برای قومش را به فرزندان خود بیاموزیم. این موضوع بارها در کتاب مقدس مخصوصاً در تثبیه تکرار شده است. یکی از اعمال شگفت انگیز خداوند که اغلب بدان اشاره شده این است که چگونه وی کلام خود را به قوم خود بخشیده است. (آیات ۱۰ - ۱۳) موسی تشریح می‌کند که چگونه قوم: «و شما نزدیک آمده، در پای کوه ایستادید در حالی که کوه تا به دل آسمان در شعله‌های آتش می‌سوخت و تاریکی بود و ابر و ظلمت غلیظ.» (آیه ۱۱) و سپس او می‌گوید که «آن گاه خداوند با شما از میان آتش سخن گفت. شما آوای کلام را می‌شنیدید ولی صورتی نمی‌دیدید، تنها آوا را می‌شنیدید.» (آیه ۱۲) یازده ارجاع در کتاب مقدس در کتاب تثبیه وجود دارد که خداوند در آنها از "میان آتش" سخن گفته است. (۴: ۱۲، ۱۵، ۳۳، ۳۶، ۵: ۴، ۲۲، ۲۴، ۲۶؛ ۹: ۱۰، ۱۰: ۴)

تکرار زیاد این مطلب اهمیت آن را بیان می‌کند. یکی از روش‌هایی که خداوند از طریق آن ثابت می‌کند آن مکاشفه‌ای که می‌بخشد از سوی خود اوست این است که از روش‌های معجزه آسا با قوم خود سخن می‌گوید تا قوم بدانند حقیقتی که به آنها گفته می‌شود کاملاً خاص و متعال است. همان طور وقایعی که در مورد تولد، زندگی، تعلیم، مرگ و صعود مسیح می‌باشند نیز به همین صورت هستند و به گونه‌ای خاص صحت و حقانیت سخنان رسولان و نمایندگانی که نگارندگان عهدجدید هستند را ثابت می‌کنند.

در دنیای کثرت‌گرای امروز، دیدگاه وجود حقیقت مطلق که هدایت کننده‌ی ما باشد برای بسیاری از افراد عجیب است. کثرت‌گراها می‌گویند که حقیقت مطلق قابل شناخت نیست، اگر خدای مطلق وجود داشته باشد،

ما نخواهیم توانست او را تمام و کمال بشناسیم زیرا افراد مختلف تجربیات مختلفی درباره‌ی او دارند. بنابراین در فرهنگ امروزی مردم عادت کرده‌اند که تعالیم کتاب مقدس را برای زندگی خود بسیار حیاتی ندانند. مخصوصاً که بسیاری از تعالیم کتاب مقدس علیه تفکر غالب بر ذهن بسیاری از افراد است.

بسیاری از افراد نمی‌پذیرند که تنها و تنها راه نجات ایمان به عیسی مسیح است. آن‌ها این ایمان کتاب مقدسی را که رابطه‌ی زناشویی تنها محدود به زن و مرد ازدواج کرده است، نمی‌پذیرند. متأسفانه بسیاری از جوانان به خاطر عدم ایمان به چنین دیدگاهی در مورد رابطه‌ی جنسی، زندگی خود را تباه و عواطف خود را به ورطه‌ی نابودی کشانده‌اند.

یکی از روش‌های اجتناب از این لغزش‌های اخلاقی و تعلیمی این است که جوانان خود را از طریق تعلیم کلام خداوند و اعمال مقتدر و مطلق و محدودکننده‌ی آن، تغذیه و پرورش دهیم. اگر آن‌ها بدانند که کلام خدا قطعاً کلام خداوند است و ایمان داشته باشند که همه‌ی دنیا به این کلام نیاز دارد، در آن زمان قطعاً متقاعد خواهند شد که آن چه او در کلام خود گفته را اطاعت کنند. به عبارت دیگر آن‌ها باید متقاعد شوند که خداوند حقیقت مطلق است و همه‌ی مردم دنیا به او احتیاج دارند. بنابراین باید به فرزندان خود نشان دهیم که کلام خدا کلام خداوند زنده است و خود خداوند از طریق روح خود و الهام زنده این کلام را نوشته است. این حقیقت می‌تواند فرزندان ما را تشویق کند تا کلام خداوند را جدی بگیرند.

در زمان جوانی من، برخی از واعظان تعلیم اشتباهی می‌دادند و می‌گفتند بسیاری از داستان‌های کتاب مقدس از لحاظ تاریخی واقعیت ندارند. آن‌ها می‌گفتند که کلام کاملاً الهام خداوند نیست و دارای اشتباهاتی است. اما مادر من همواره به ما درباره‌ی خطر چنین تفکری هشدار می‌داد. خدا را شکر

می‌کنم هرگز از تعلیمی که مادرم در مورد کلام خداوند به ما داده بود، منحرف نشدیم.

در ابتدای دهه‌ی دوم زندگیم شاگرد الهیات در ایالت متحده‌ی آمریکا بودم و آن زمانی بود که الهی‌دانان انجیلی بر سر الهام کتاب مقدس با یکدیگر بحث می‌کردند. در آن روزها کتابی از جی.آی. پگر؛ به نام "بنیادگرایی و کلام خداوند" را خواندم که در آن کاملاً اثبات شده بود که ایمان به اصالت و حقانیت کتاب مقدس دارای اساس قابل استناد و عقلانی است. تأکیده‌ای مادرم بر حقانیت و اصالت کتاب مقدس بود که باعث شد پایه‌ای مستحکم در وجود من در مورد کتاب مقدس بنا نهاده شود. پگر؛ به من کمک کرد تا بنیادی عقلانی برای آن ایمان خود بیابم و بیاموزم.

امروزه جوانان شرقی شاید تحت تأثیر تفکر پست مدرن نباشند، اما هر روزه با چالش‌های فرهنگی خود روبرو هستند. این که آن‌ها می‌توانند به مذهب خود احترام بگذارند اما لزوماً نباید آن چه در مذهب به آن‌ها آموخته می‌شود را انجام دهند. اکثریت مردم سریلانکا تأیید می‌کنند که در مذهب آن‌ها هم آمده که نباید دروغ بگویند، اما دروغ گفتن حقیقتی غیرقابل انکار در جامعه‌ی ما است. والدین کشور ما در متقاعد نمودن فرزندان‌شان به این که کتاب مقدس کتاب بی‌نظیری است و باید هر روزه از آن اطاعت کرد، دچار مشکلات جدی‌ای هستند.

داستان نجات را برای فرزندان خود بازگو کنید.

تثنیه باب چهارم به والدین تعلیم می‌دهد که باید درباره‌ی اعمال شگفت انگیز خداوند و نجات آن‌ها از اسارت سخن بگویند. موسی می‌گوید: «فقط مراقب و بسیار مواظب خویشتن باشید مبادا این چیزها را که چشمان شما دیده

است از یاد ببرید، و مبادا این‌ها در همه‌ی ایام عمرتان از دل شما بیرون رود، آن‌ها را به فرزندان و فرزندانان و فرزندان فرزندانان تعلیم دهید.» (آیه ۹)

داستان قوم اسرائیل خاص است و همین داستان هویت قوم اسرائیل را شکل داده است. موسی در ادامه چنین می‌گوید: «و آیا تا به حال خدایی کوشیده است که برود و قومی از میان قوم دیگر برای خود بگیرد، با مصائب و آیات و معجزات و جنگ، و با دست نیرومند و بازوی افراشته و اعمال عظیم و ترسناک، چنانکه یهوه خدایتان در برابر چشمان شما در مصر برایتان کرد؟» (آیه ۳۴) رهایی آن‌ها به آن خاطر صورت گرفت که آن‌ها قومی بودند که خداوند آن‌ها را برگزیده و برای‌شان برنامه داشت. موسی گفت: «از آن جا که پدران‌تان را دوست می‌داشت و نسل ایشان را پس از ایشان برگزید، و به روی خود و با قدرت عظیم خویش شما را از مصر به در آورد تا قوم‌هایی را که از شما بزرگتر و نیرومندتر بودند از برابرتان براند و شما را به سرزمین ایشان آورده، آن را به مملکت شما بخشد، چنان که امروز شده است.» (آیات ۳۷ - ۳۸)

هر خانواده‌ی مسیحی داستانی از تجربه‌ی فیض عظیم خداوند نسبت به خود را پشت سر گذاشته است. برخی می‌توانند ببینند که چگونه فیض مانند ارثی از چندین نسل پیش از آن‌ها به آن‌ها رسیده است. برخی دیگر فیض خداوند را تنها در نسل خود شاهد بوده‌اند زیرا نسل پیشین آن‌ها در تاریکی زندگی کرده‌اند. اما هر کسی می‌تواند از حمایت خداوند و کارهای پر فیض او در مسیر زندگی‌اش، داستان‌هایی را نقل کند. والدین باید تجربیاتی که از اعمال پر فیض خدا در زندگی خود داشته‌اند را برای فرزندان خود بازگو کنند. مزمورنویس چنین می‌گوید: «آن‌ها را از فرزندان ایشان پنهان نخواهیم داشت، بلکه کارهای ستوده‌ی خداوند را، به نسل آینده باز خواهیم گفت، همچنین قدرت او را، و شگفتی‌هایی را که به انجام رسانده است.» (مزمور ۷۸: ۴)

کودکان بهترین حقایق را از طریق داستان‌ها می‌آموزند. مهم‌ترین اوقات در هر خانواده‌ی مسیحی زمانی است که آن‌ها داستان‌هایی از اعمال دست خداوند در زندگی اعضای خانواده و دیگران را برای فرزندان‌شان بازگو می‌کنند. داستان‌هایی از مکالمات، پاسخ دعا و چالش‌هایی که افراد با قوت خداوند آن‌ها را پشت سرگذاشته‌اند تبدیل به روایت‌های قومی-خانوادگی می‌شوند. این داستان‌ها را می‌تواند در زمان دعای صبحگاهی، زمان خوردن غذا یا قبل از خواب با اعضای خانواده بیان کرد. مکالماتی که در مورد تجربیات خانواده با خداوند به کودکان گفته می‌شود تبدیل به یکی از ابزارهای تحکیم هویت در زندگی فرزندان می‌شود. آن‌ها باید این حس را داشته باشند: "این تاریخ ما است، این آن کسی هست که ما هستیم و داستان ما زیباست."

این به آن‌ها کمک خواهد کرد که وقتی آن‌ها بزرگ شدند و در وسوسه‌ی انجام کارهای اشتباه می‌افتند، این هویت مسیحی آن‌ها به عنوان مانعی بر سر راه این وسوسه‌ها عمل می‌کند. قدرت هویت آن‌ها به عنوان عضوی از خانواده‌ی مسیحی که از خداوند اطاعت می‌کنند، به آن‌ها کمک بسیاری خواهد کرد. اغلب پسران گم شده‌ای که از راه صحیح منحرف می‌شوند وقتی به سوی خداوند باز می‌گردند می‌گویند که بازگشت‌شان به این خاطر بوده که نتوانسته‌اند تأثیر وراثت مسیحی خود را از بین ببرند. این میراث مسیحی تبدیل به بخشی از هویت آن‌ها می‌شود.

از روش آموزش‌های دیداری استفاده کنید.

موسی بعد از این که از والدین درخواست می‌کند تا کلام را تعلیم دهند و درباره‌ی آن صحبت کنند. (تثنیه ۶: ۶-۷) در ادامه می‌گوید که کمک‌های

دیداری می‌تواند به کودکان و بزرگسالان در مورد آموزش و به یادآوری موضوع‌های آیات کلام خدا کمک کند. ابتدا او از نشان دست و علامت به پیشانی استفاده می‌کند. «آن‌ها را چون نشان بر دست خود ببند و چون علامت بر پیشانیت بگذار.» (تثنیه ۶: ۸) و سپس در مورد نوشته‌هایی بر چهارچوب در خانه و دروازه‌ها سخن می‌گوید. (تثنیه ۶: ۹) این‌ها ابزارهایی بودند که در خاورمیانه در دوران باستان از آن‌ها استفاده می‌شد. همسایگان اسرائیل از این متدها به صورت‌های خرافی استفاده می‌کردند، همان‌طور که امروزه افراد از طلسم‌ها و نشانه‌هایی که مردم فکر می‌کنند برای‌شان شانس می‌آورد، استفاده می‌کنند. اما خداوند قوم خود را هدایت کرد که از این ابزارها به عنوان نماد هویت، عهد و مسئولیت خود برای اطاعت از کلام خداوند استفاده کنند.

جالب است که بدانیم چگونه کتاب مقدس اعمالی که مردم برای سنت‌های مذهبی خود استفاده می‌کنند را معنایی تازه و روحانی می‌بخشد. کتاب مقدس منظور استفاده از آن‌ها را تغییر داده و برای جلال خداوند به کار می‌گیرد. معمولاً ما می‌ترسیم که این کار را انجام دهیم زیرا این گونه اعمال اکثراً ریشه در بت‌پرستی دارند. البته زمانی که می‌خواهیم وارد این حیطه شویم باید محتاطانه رفتار کنیم. اما بسیاری از اعمال به خودی خود، بد نیستند. کتاب مقدس می‌گوید که اشتیاق ما برای انتقال حقیقت کلام خداوند باید آنقدر زیاد باشد که از هر ابزاری که بتواند قلب‌های مردم را بشکافد و کلام خدا را وارد قلب آن‌ها سازد استفاده کنیم تا آنجایی که این عمل ما به گیرنده‌ی پیغام آسیبی نرساند.

وقتی کودک بودم بر دیوار خانه‌ی پدر بزرگ و مادر بزرگم تابلویی از گل‌های رز آویزان بود که این واژه‌ها بر آن نوشته شده بود: "محفوظ به قدرت خدا!" هرگز آن تابلو را فراموش نمی‌کنم و در نوجوانی موضوع اولین

موعظه‌ی من همین جمله‌ی قصار بود. کلیسا وسایل سمبلیک بسیاری دارد که مستقیماً از آیات کلام خدا گرفته شده‌اند. مثلاً وسائل شام خداوند. ما نیز می‌توانیم برای به خاطر سپردن آیات کلام خدا از ابزارهای سمبلیک در جاهای مختلف استفاده کنیم. زمانی تابلوهای خطاطی شده از آیات کلام خدا بسیار مرسوم بودند. می‌دیدم که جوانان دستبندهایی را می‌بندند که بر آن نوشته بود: "اگر عیسی به جای من بود حالا چه کار می‌کرد؟" با این که ابزارهایی از این قبیل ممکن است تبدیل به مدهای بی‌معنی و زودگذر شوند، اما ایمان دارم بسیاری از افراد از آن‌ها به عنوان علامتی از اشتیاقی صادقانه برای اطاعت از خداوند استفاده می‌کردند.

در حالی که آن چه در تنبیه باب ششم آمده در مورد استفاده از نمادهای دیداری برای به یاد آوردن کلام خداوند است، اما ابزار دیداری دیگری نیز برای به خاطر سپردن وقایع تاریخ اسرائیل وجود داشت. بعد از آن که مردم از رود اردن عبور کردند، خداوند از یوشع خواست که به مردم بگوید که دوازده سنگ از کف رودخانه بردارند و به جایی که در آن روز اردو زده بودند منتقل کند. یوشع به مردم گفت این سنگ‌ها «در میان شما عدالتی خواهد بود.» (یوشع ۶: ۴ الف) و سپس او می‌گوید: "وقتی کودکان شما به شما بگویند که این سنگ‌ها برای شما چه معنایی دارد؟ شما باید به فرزندان خود داستان عبورتان از رود اردن را باز گو کنید."

به همین صورت اعیاد قوم اسرائیل برای این بود که قسمت‌های اصلی واقعه‌ای که آن جشن به خاطر آن برپا بود را به مردم یادآوری کند. ای.دبلیو. مارتون؛ چنین تشریح می‌کند: "فرزندان از طریق شرکت در جشن‌ها معنای این جشن‌ها را می‌آموزند و به این طریق است که این جشن‌ها تبدیل به قسمتی از زندگی آن‌ها می‌شود و در ذهن‌شان حک می‌شود. این فستیوال‌ها فرصت‌های خاصی بودند تا به جوانان حقایقی عالی در مورد ایمان یهودی

بیاموزند. آن‌ها روشی هیجان‌انگیز و زنده برای تعلیم به ما ارائه می‌دهند. در زمان شام فصیح افراد سبزی تلخ می‌خورند و این سبزی نمایانگر دوران تلخ اسارت قوم است که خداوند آن‌ها را از آن رهایی می‌بخشد. (خروج ۱: ۱۴؛ ۱۲: ۸؛ اعداد ۹: ۱۱) قوم نان بدون خمیرمایه خوردند. نانی که با عجله پخته می‌شود و در عید فصیح خورده می‌شود نمایانگر خروج با عجله‌ی آن‌ها از مصر و هم چنین به ماهیت مهاجرگونه‌ی قوم خدا اشاره می‌کند. (خروج ۱۲: ۱۱، ۲۰، ۳۴، ۳۹) در جشن‌های دیگر هم خوراکی‌های مخصوص دیگری مصرف می‌شد. امروزه هم غذاهای مخصوصی در کریسمس می‌تواند به مردم خصوصیات خبر خوشی که از طریق غذاهای مخصوص به یاد خواهند آورد را یادآوری کند، یعنی این تولد با خود خبری خوش و شادی عظیمی به همراه دارد.

نتیجه‌گیری

قوم خود در کتاب مقدس برای این که بتوانند حقایق کتاب مقدس را به فرزندان خود منتقل کنند، سختی‌های بسیاری را بر خود هموار نمودند. ما نیز باید همین کار را انجام دهیم. این باعث می‌شود زمانی که فرزندان ما در زمان بلوغ می‌خواهند از مسیر الهی منحرف شوند در آن مسیر اشتباه باقی نمانند. کتاب امثال به خوبی این را بازگو می‌کند: «جوان را در رفتن به راهی که درخور اوست تربیت کن، که تا پیری هم از آن منحرف نخواهد شد.» (امثال ۲۲: ۶)

سخن آخر

می‌خواهیم با چند اعتراف نیکو این کتاب را به پایان برسانیم. هر کدام از این اعترافات با خود فرمانی کاربردی به همراه دارد که در زندگی همه‌ی افراد صدق می‌کند، اما بیش از همه در زندگی خانوادگی صادق است.

کاربرد: خداوند بزرگتر از هر مشکلی است که در زندگی با آن روبرو هستیم، این شامل همه‌ی مشکلاتی می‌شود که در زندگی خانوادگی با آن روبرو هستیم. به خداوند ایمان داشته باشید، امید خود را از دست ندهید، و خود را به صورت کامل تسلیم او نمائید تا شما را شفا داده، احیا کند.

اعتراف نیکو: محبت خداوند عظیم‌تر از هر دردی است که تجربه می‌کنیم.

کاربرد: به خداوند نزدیک باقی بمانید، محبت او را دریافت کنید. محبتی که شما را شفا می‌دهد، قوت می‌بخشد و شادی را به زندگی شما می‌آورد.

اعتراف نیکو: طریق خداوند بهترین طریق برای انجام هر کاری است.

کاربرد: کلام خداوند را بیاموزید و دائماً آن را در خانه‌ی خود به کار بگیرید.

اعتراف نیکو: خداوند هرگز ما را برای انجام کاری نمی‌خواند که توانایی انجام آن را به ما نبخشیده باشد.

کاربرد: از او اطاعت کنید و همواره با ایمان قوتی که او برای انجام کارها به شما بخشیده است را به کار گیرید.

«جلال باد بر او که می‌تواند به وسیله‌ی آن نیرو که در ما فعال است، بی‌نهایت فزون‌تر از هر آن چه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند. بر او در کلیسا و در مسیح عیسی، در تمامی نسل‌ها، تا ابد جلال باد! آمین.»
(افسیان ۳: ۲۰ - ۲۱)